

دانقش

۴۱ تابستان ۱۳۷۴ ش
ژوئن - سبتمبر ۱۹۹۵ م

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد



* مجلہ سہ ماہہ «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قارہ و آسیای مرکزی و افغانستان می باشد۔

* بخشی از مجلہ به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو و انگلیسی اختصاص می یابد۔

* مقالات ارسالی ویژه «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد۔

* به نویسندگانی که مقاله آنها برای چاپ در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود۔

* مقاله ها باید تایپ شده باشد۔ پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود۔

* «دانش» کتابهایی را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی و پاکستان شناسی معرفی می کند۔ برای معرفی هر کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود۔

* آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست۔

* هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید:

* فصلنامه دانش در ویرایش مطالب آزاد است مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود باز پس فرستاده نمی شود۔

مدیر مسئول دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ — کوچه ۲۷ — ایف ۶/۲ — اسلام آباد — پاکستان

تلفن: ۲۱۰۱۴۹ — ۲۱۰۲۰۴

۱۷ الیہ
دائرہ نشر
۱۷۸

دانش


۴
تابستان ۱۳۷۴

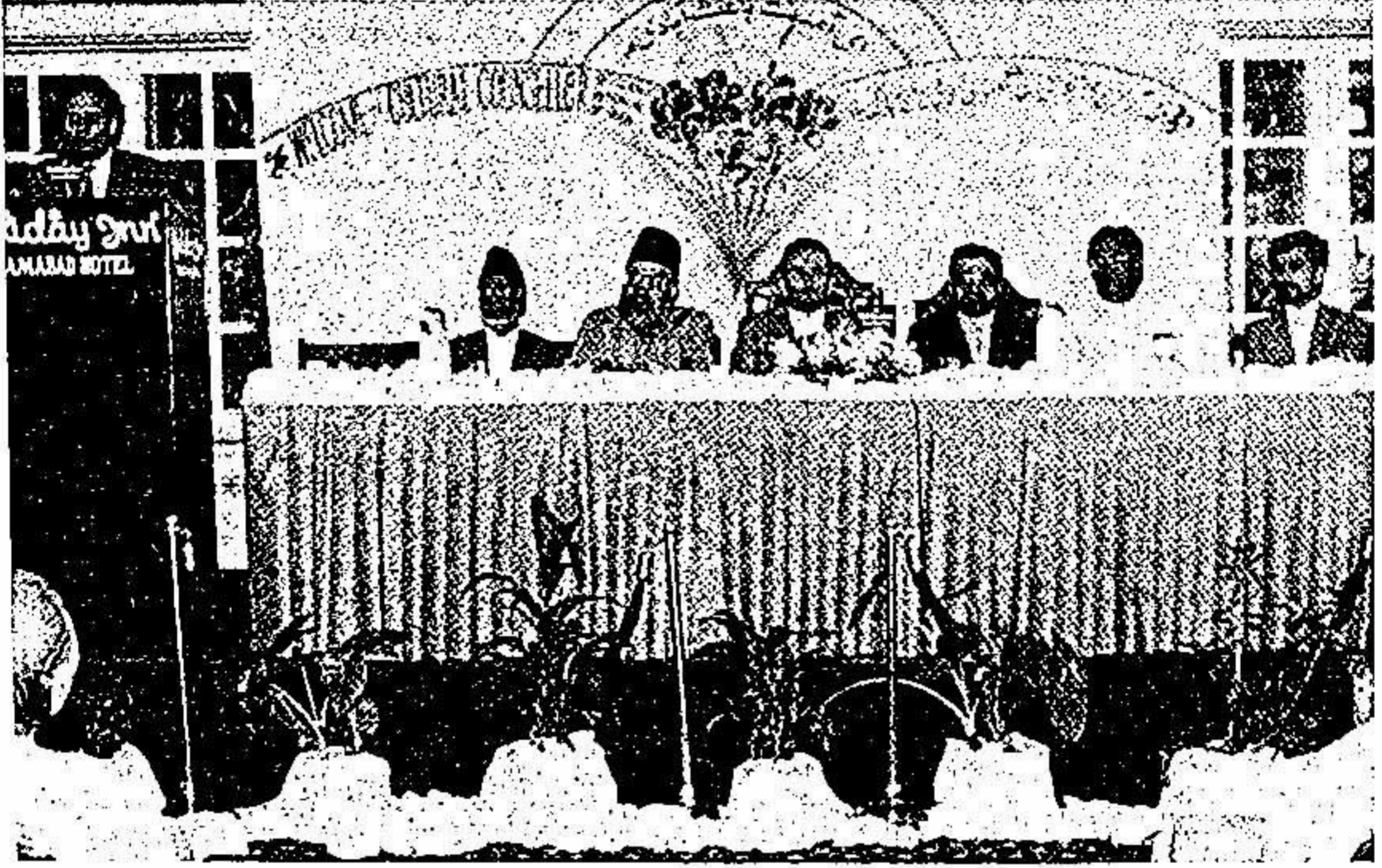
فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول
رایزن فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله
دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاره
دکتر سید علی رضا نقوی





جلسہ معارفہ جناب آقای علی ذوعلم رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانہ ۲۵ - کوچہ ۲۷ - ایف ۲/۶، اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۲۱.۱۴۹ - ۲۱.۲۰۴

حروف چینی: بخش کامپیوٹر رایزنی

چاپ خانہ: آرمی پریس - راولپنڈی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فہرست مطالب
دانش شماره ۴۱

باسم الحق
سخن دانش

بخش فارسی

۸	دانشگاه سند	دکتر عبدالجبار جونیجو	روابط سند با ایران
۱۳	دانشگاه مشهد	دکتر حسین رزمجو	عشق شورانگیز عراقی و نمودهای متنوع آن در آثار او
۲۶	استاد فارسی کویتہ	دکتر ابوالخیر زلاتد	علامہ عبدالعلی کا کر - شخصیت و آثار
۳۰	دانشگاه دہلی	سید اختر حسین	سفرنامہ جام جم ہندوستان
۴۷	دانشگاه الہ آباد	دکتر عبدالقادر جعفری	پیام بشر دوستی در شعر حافظ
۵۶		خانم نرہت اصغر	درجہان زندگان شام و سحر
۵۹	دانشگاه بلوچستان	آقای نجم الرشید	عرفی شیرازی
۷۴	دانشگاه تہران	آقای محمد اقبال شاہد	معرفی نسخہ خطی جواہر عباسیہ

۷۷

شعر فارسی و اردو

صاحبزادہ نصیرالدین نصیر، وارث کرمانی، حسنین کاظمی، صابر ابوہری، مقصود جعفری، محسن احسان، عطا حسین کلیم، حسین انجم، ظفر جونپوری، یعقوب علی رازی، عارف جلالی

۹۰

کتابهای تازه

حسین بن منصور حلاج از دکتر سلطان الطاف علی، مجلہ ایرانشناسی از خانہ فرهنگ لاہور، امت مسلمہ و اقبال از محمد شریف چودھری، کوه قاف کے اس پار و سرزمین انقلاب از جناب سید علی اکبر رضوی، شان اسلام قبل از اسلام از آقای مستحسن زیدی، مجموعہ مقالات دربارہ افکار و نظریات حضرت امام خمینی (رہ)، ادبی زاویے از دکتر گوہر نوشاہی

اخبار فرهنگی

۹۸

اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی ، مراسم تودیع درخانه فرهنگ مولتان،
سیمینار درباره آقا صادق پارسیگویی معروف در لندن، جلسه معارفه رایزن فرهنگی جدید، جلسه
تودیع سرپرست مرکز تحقیقات فارسی، مصاحبه مطبوعاتی انجمن فارسی پاکستان. تأسیس انجمن
فارسی در بلتستان

وفیات

۱۰۷

درگذشت یک ادیب سخنور - تحسین جعفری مرحوم،
فوت ناگهانی خانم سیده فضه بتول

بخش اردو

۱۱۰

میر تقی میر
استدراک
ظہیر زیدی رئیس بزم ادب اسلام آباد
سید سبط الحسن ضیغم - لاهور

۱۲۶

فہرست کتابها و مجله ها و مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

بخش انگلیسی

The Spirit of Islamic Culture - Athar Qayyum Raja 1

باسم الحق

اگر انحطاطی در بین انسان ها رخ می دهد، انحطاط فرهنگی است و اگر رشدی قابل تصور باشد، رشد فرهنگی است. سخن آن پیر فرزانه، که درد انسانیت و فرهنگ و خدا دوستی داشت، هنوز بر جانمان روشنی افکنده است که "اگر فرهنگ ملتی اصلاح شود، آن ملت اصلاح می شود" و چه زیبا، عمیق و قاطع در مکتب ما این باور، القاء شده است که "ارزش انسان، به اندیشه او است و عمل انسان، ناشی از اندیشه او".

پس:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای و دانش حقیقی، نمی تواند ابزار استعمار و استعمار و استکبار خلاق باشد. دانش حقیقی، آن نوری است که بر جان می تابد، بلکه نوری است که از جان می تابد:

العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده

* * *

ده سال از نشر دانش می گذرد، با همه فراز و نشیب هایی که برای هر محصول بشری - چه محصول فکری و چه محصول مادی - امری طبیعی است. ریشه و روح اصلی "دانش" حفظ شده و شیفتگانی در گوشه و کنار سرزمین پهناور اسلامی و فارسی گوی و فارسی دان، و نیز تک نهال هایی سرسبز در دیگر سرزمین ها، آن را به عنوان نسیمی روح بخش برای جان و دل خود، تلقی می کنند و بدان دل سپرده اند. انسان هایی که والائی و رشد را در تعالی فرهنگی و باروری علمی می بینند و بدان باورند که:

ماهی از سرگنده گرددنی زدم

* * *

اکنون پس از گذشت ده سال از آغاز، این نهال، باید به شجره ای تبدیل شده باشد که بر شیفتگان ادب اسلامی و فرهنگ ایرانی، سایه افکنده و این "عشیره" باید "دانش" را به مجله ای "کامل" رسانده باشد. ولی متأسفانه زمانی است که این نهال از بالندگی باز مانده و زردی و افسردگی پر برگ های آن نشسته است، اگرچه

تلاش و مجاهدت همه یاران و دست اندرکاران ، ریشه آن را حفظ کرده و همه آن تلاش ها هم مأجور است ، ولی از فصلنامه ای به نام "دانش" ، از سرزمینی که سرزمین پاکان است و از مرکزی که به ام القرای اسلام تعلق دارد ، و از مجله ای که جمعی اندیش ور فاضل و علاقمند آن را می پردازند ، بیش از آنچه بوده ، انتظار است . و این بیان دل ، با مخاطبان و دردآشنایان ، سخن خویش نزد بیگانه بردن نیست بلکه طرح واقعیتی است و اقرار به نقصانی که همت و مشارکت جدی یاران خود را می طلبد و در حقیقت ، مخاطبان خود را هم در این نشیب ، قاصر می داند !

مدیریت مسئول نشریه ، برای رسیدن به آنچه شایسته شأن و منزلت "دانش" است ، از همه مخاطبان ، بخصوص در پاکستان و ایران ، انتظار راهنمایی ، یاری ، مشارکت ، نقد و ارائه مقاله و تحقیق دارد و دانش را ، فصلنامه ای برای حفظ و تحکیم ارتباط فکری و علمی اندیشمندان علاقمند به ادب و فرهنگ فارسی و ابزاری برای ارائه تحقیقات و پژوهش های محققان در زمینه تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی این بخش از خطه گسترده سرزمین اسلامی ، و تبادل آراء و نظرات نقادان و پژوهشگران بشمار می آورد و از همه این عزیزان برای باروری بیشتر "دانش" خودشان ، دعوت به همکاری می کند .

بدان امید که این فصلنامه بتواند انتظارات به حق مخاطبان خود را برآورده سازد و روز بروز در بالندگی و رشد باشد .

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

مدیر مسئول

سخن دانش

انتشار شماره ۴۱ دانش مصادف میشود با عید میلاد پیامبر اکرم (ص) و امام جعفر صادق (ع) و هفته وحدت اسلامی که طبق فرموده رهبر فقید انقلاب اسلامی امام راحل حضرت امام خمینی (ره) برای تکمیل برنامه اتفاق و اتحاد قاطبه مسلمانان در سرتاسر دنیا برگزار می شود. بمناسبت روز میلاد مسعود رسول اکرم (ص) جلساتی در خانه های فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده کثیری از افراد مکاتیب مختلف ترتیب داده شد که در آن علما و دانشمندان سخنرانی و شعرای نامدار این کشور هدیه عقیدت و ارادت بصورت سخن منظوم در پیشگاه رسالت تقدیم کردند.

در این زمان، وحدت مسلمانان و یکجهتی عالم اسلام برای نجات عالم بشریت که دچار بلای فساد و تفرقه می باشد، بسیار لازمست و بمنظور نیل به این اهداف پیروی از فرموده های اقدس و سیرت طیبه آن محسن اعظم عالم بشریت بسی ضروری است.

در پایان با کمال خوشحالی با اطلاع خوانندگان محترم می رسانیم که اخیراً جناب آقای علی ذو علم به عنوان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی در پاکستان تشریف آورده اند. ایشان از مدیران و فرهنگیان ممتاز ایران و از دانش آموختگان حوزه و دانشگاه می باشند. ما ورود ایشان را گرامی داشته، از خداوند متعال خواستاریم که همواره توفیق و تایید الهی شامل حال ایشان باشد و مجله دانش با راهنمایی ایشان قدمهای بهتر و مؤثرتری در راه رسیدن به اهداف خود بردارد.

مدیر دانش

تابستان ۱۳۷۴

ژوئن - سپتامبر ۱۹۹۵

روابط سند با ایران

سند یکی از چهار استان پاکستان بشمار می رود که در قسمت جنوبی پاکستان واقع است. در دوره های مختلف تاریخ یک کشور مستقل بوده است.

اگر ما داستانهای قدیم ایران و تاریخ ایران را بخوانیم درباره بسیاری از حقائق پی میبریم. از زمان های قدیم سند با ایران روابط سیاسی، لسانی، فرهنگی و بازرگانی دارد. در رگ وید و زند نوشته شده است: "نیاکان پارسیها با هندیان پیوند و ارتباط داشتند."

دانشمند معروف سند شادروان بیرومل مهر چند آدوانی (المتوفی ۱۹۵۳ ع) می نویسد: "نیاکان پارسیها آریا هستند و در سیت سند و زندگی می کرده اند."^۱ پرفسور لیوی آنها را از نسل هند اروپائی می نامد.^۲

دانشمند معروف پرفسور مکس میلر ویدها و زند اوستا را مطالعه کرده گفت "نیاکان پارسیها نخستین در هندوستان زندگی می کردند و پس از آن به ایران و قندهار هجرت کردند."^۳

از اطلاعاتی پتاوالا می دانیم که "بسیاری از آریاها در سند متمکن شده بودند."^۴

دانشمند معروف ایران آقای سعید نفیسی می گوید: "تمدن آریاهای هند و ایران در هفت هزار سال قبل مسیح یکی بود. اعتقادات و زبانشان با همدیگر ارتباط داشت." از رگوید و زند اوستا پی میبریم که در قدیم در دوره قبل تاریخ، آریاها در پامیر با هم زندگی کرده اند و از آنجا به جاهای مختلف هند و ایران رفتند.^۵

استاد نفیسی نیز می نویسد: "در سراسر ادوار تاریخی چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام هندوان و ایرانیان نزدیکترین روابط را با یکدیگر داشته اند و هرگز خللی در آن راه نیافته است." اکنون تاریخ ادبیات و نظم و نثر فارسی در میان هند و ایران مشترک است. به همان اندازه که درین هزار سال گذشته نویسنده و سراینده زبان دری در ایران بوده، در هندوستان نیز زیسته است از پایان قرن چهارم هجریست.^۶

مطابق نوشته دانشمند معروف آقای دکتر ذیح الله صفا: "قبائل هند و ایرانی

که دو ملت ایران و هند از آنها بوجود آمده است، خود را "آری" یا "ایتری" یعنی شجاع و نجیب می نامیدند و به همین سبب همه شعبه ای از آنها که بر دره های سند و گنگ استیلا یافتند آن را "اری ورت" و دسته ای که بر فلات ایرانی مستولی شدند، آنرا "ایترین" یعنی سرزمین قوم آریا نامیدند.^۷

ایرانیان کشور سند را شش صد سال قبل از مسیح در فرمانداری خود آوردند.^۸

در سند اثر و نفوذ ایران خیلی قدیم است. گشتاسب مملکت سند را به فرزند خود بهمن اردشیر داد.^۹ او برای ساختن شهر دستور داد و بهمن آباد را در ۴۷۰ قبل از مسیح آباد کردند.^{۱۰} شاپور ساسانی فرشاپور^{۱۱} و چند شهر دیگری را در سند بنیان گذاشت.^{۱۲} تمدن ایران چنان در هند رواج داشته که زبان فارسی پس از ایران در شبه قاره هند پیش از هر زبان دیگری رائج بوده و زبان دریاری همه خانواده های شاهی هند^{۱۳} شده است. در قرن چهارم میلادی ساسانیان با فرمانروایان هند غربی (که اکنون نامیده می شود پاکستان) روابط خاصی داشتند.^{۱۴} نوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ ع) و پرویز (۵۹۰ - ۶۲۸ ع) با فرمانروایان سند و هند غربی علاقه مند بودند و روابط محبت و صمیمیت داشتند.^{۱۵}

ساختمانهای قدیم در سند شاهد نفوذ ایران هم است. مسجد شاهجهانی در تته (۱۶۴۴ ع) یکی از آنها بشمار می رود.^{۱۶} بسیاری از آتشکده ها در سند هم وجود دارد.^{۱۷} در "فتح نامه سند" نوشته شده است که هندوها در آن آتشکده ها اصنام گذاشتند.^{۱۸}

شادروان بیرومل مهر چند می نویسد: "برخی از دانشمندان اروپائی نوشتند که سندیان و پنجابیان راجع به بازرگانی و کشتی رانی هیچ نمیدانستند." پروفیسور ولسن از رگ وید توضیح داد که آن درست نبود. سندیان مخصوصاً کشتی رانی بلد بودند. ایشان کشتی رانان بودند و کشتی ها هم می ساختند.^{۱۹} دکتر چیلانی می نویسد "مردم سند هنرمند و صنعتگرند. پارچه نازک "ململ" و پارچه های مختلف سند در ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس معروف شد و اهمیت داشت."^{۲۰}

کاروان ها برای تجارت از شاهراه های آبی و بری رفت و آمد داشتند. داریکتر اداره باستان شناسی پاکستان آقای دکتر خان دو شاهراه را نشان داده است.^{۲۱}

این شاهراه ها از بلوچستان پاکستان می گذرد و خیلی دشوار گذار هست. یکی شاهراه بازرگانی از شهر جوهری سند شروع می شود و سلسله کوه های کیرتر، دره مولالک و بلوچستان پاکستان را عبور می کند. شاهراه دیگر از تنده رحیم، پانندی

واهی ، لک روحیل ، لک پوسیاند ، لک گاری را عبور می کند.
در قرن چهارم میلادی ابن بطوطه درباره لهری بندر تذکر داده است. به توسط

این لهری بندر تجارت سند با ایران قرار می گرفت. ۲۲

در دوره های مختلف تاریخ ، مردم ایران به طرف سند مسافرت می کردند و از هنرهای ایشان اهل سند استفاده می کردند و با یکدیگر پیوند و ارتباط می داشتند. اطلاعاتی داریم که هزاران شاعر، علماً دانشمندان و دیگر اهل هنر وارد سند شدند. بسبب غارتگری و کشت و خون که چنگیزخان کرد، بسیاری از مسلمانان از ایران مسافرت کردند. ۲۳ پیش ازین پارسیها به هند غربی هجرت کرده بودند. ۲۴ او انومی نویسد " داعیان و مبلغان فرقه اسماعیلیه به سند مسافرت کردند. پیر نورالدین و پیر صدرالدین و دیگر به سند رسیدند. آمد ایشان از قرن یازدهم میلادی شروع شد و تا سیصد سال طول کشید. ۲۵ در فرمانداری جام نظام الدین (۵۶۶ - ۹۱۴ هـ) بسیاری از خانواده ها به سند رسیدند. خانواده ها که به سند آمدند، یکی از آنها خانواده مولانا عبدالعزیز ابهری و فرزندش مولانا اثیر الدین بود. ایشان مدرسه اسلامی تشکیل دادند. ۲۶ مردم گروه گروه وارد سند شدند. برخی از آنها در تته زندگی میکردند. اکنون در تته خانواده های کاشانی ، استرابادی ، شهدی و شیرازی وجود دارند. ۲۷ ملا بلاول اهل مشهد بود.

فرزندش ملا طاهر و فرزند او ملا الهدیه شاعر بود. سید یعقوب و سید اسحاق دو برادر بودند ایشان هم از مشهد در سال نهصد و یک هجری به سند رسیدند. ۲۸ سید احمد و سید محمد فرزندان سید محمد عابد مشهدی در سال نهصد و ده هجری به شهر تته وارد شدند. ۲۹ اهل الله معروف و درویش تته سید محمد حسین مراد شیرازی در تته در سال هشت صد و سی و یک هجری به دنیا آمد. پدرش از ایران در سال هفت صد و هشتاد و هفت هجری به تته آمد. سید یوسف از سادات رضوی بود و مرید سید مبارک و شاعر هم بود. وی هم از ایران به سند آمد. ۳۰ شاگردان جلال الدین بن اسعد دوانی میر شمس و میر معین از دوان به تته مسافرت کردند. ۳۱ بدین ترتیب روابط ایران و سند در زمینه تجارت ، فرهنگ و هنر قرار گرفتند. راجع به روابط ادبی بسیاری از کتابها داریم که سندیان در زبان فارسی نوشتند.

نویسندگان سند از فارسی به سندی ترجمه ها کردند. شادروان آقای دین محمد ادیب فیروز شاهی و شادروان آقای مخدوم امیر احمد مثنوی مولوی کتاب های ادبیات ایران و کتابهای تاریخ سند را ترجمه کردند. دانشمند سند و محقق بیمثال آقای دکتر سید حسام الدین راشدی ، مولانا پرفسور غلام مصطفی

قاسمی و دکتر نبی بخش خان بلوچ و پروفیسور محبت علی چزو و میرزا قلیچ بیگ و غلام محمد شہوانی و دیگر دانشمندان راجع بہ زبان فارسی می کوشند و کارایشان اہمیتی بسیار دارد.

منابع و ماخذ

- ۱ - آدوانی، بیرومل مهرچند : قدیم سند (سندی).
- سندی ادبی بورڈ حیدرآباد، ۱۹۵۷ء ص ۱۴۴
- 2 - Levy , R : Persian literature, oxford University press, 1955, p:5.
- 3 - Max miller : science of language, vol 11, 5th Edition, p.170.
- 4 - Pithwala, M.B: A physical and Economic Geography of Sind, Sindhi Adabi board, Hyderabad, 1959, P.3
- ۵ - سعید نفیسی : دیوان کامل امیر خسرو دہلوی
کتاب فروشی محمد حسن علمی تہران
انتشارات جاویدان شاہ آباد، ۱۳۴۳ خورشیدی ص ۷.
- ۶ - ایضا، ص ص ۷، ۸
- ۷ - صفا، ذبیح اللہ : مرزہایی دانش :
انتشارات رادیو ایران، تہران، ۸۳۳۱ خورشیدی، ص ص ۵۶، ۵۷
- 8 - Sadarangani , H.I: Persian poets of Sind, Sindhi Adabi Board, Hyderabad, 1956, p.,19
- 9 - Smith, J.W: Gazetteer of the Province of Sind, B Vol.V, Government Central press Bombay, 1920,pp,28,29.
- 10 - Cousens, Henry: Antiquities of Sind, Government of India Central Publications, Calcutta, 1929, p.63.
- 11 - Baloch, N.A: Daily Alwahid, Karachi, Article: "Influence of Iranians on ancient Sind," 21.6.1953.
- 12 - Davar, Feroze. C: Iran and India, Through the ages, Asia Publishing House , Allahabad, 1962,p.78
- 14 - Billimoria, N.M: Sind Historical Journal, Vol.III, Article: The Iranians in ancient India, especially in Sind and Punjab,

pp.41, 42.

15 - Ibid. p.42.

16 - Op Cit. under ref' erence No: 12, p. 209.

۱۷ - علی کوفی: فتحنامہ سند، سندى ادبى بورڊ حيدرآباد، ۱۹۵۴ع ص ص ۳۹۶، ۳۹۷

۱۹ - قديم سند، ص ص ۳۶۳، ۳۶۴.

۲۰ - چيلانى، س پ: سند جي اقتصادى تاريخ (سندى)، سندى ادبى بورڊ حيدرآباد، ۱۹۵۸ع ص ص ۱۱۷، ۱۳۰

21 - Khan., F.A: The Indians Valley and Early Iran, Deptt. of Archeology, Govt. of Pakistan, Karachi pp. 12, 13,14,15,16,17.

۲۲ - چيلانى، ص - ۳۴۱.

۳۲ - ايضاً ع ص ۶۸.

24 - Davar, p . 150.

25 - Ibid, p . 104.

26 - Ivanow, W: Pandyat-e-Jawanmardi , Ismailia Printing Press, Bombay , 1953, p.03.

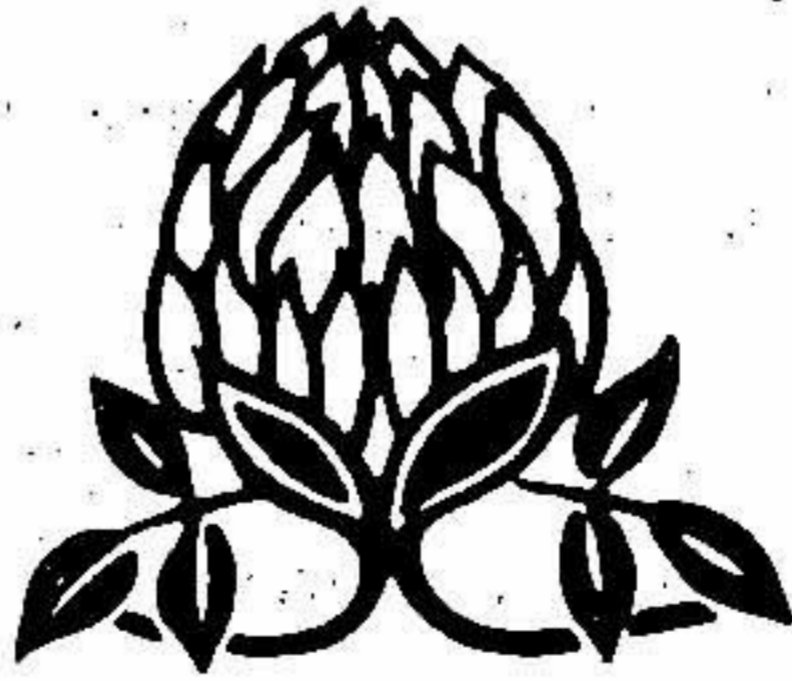
۲۷ - قانع، مير على شير: مڪلى نامه، (به حواشى حسام الدين راشدى) سندى ادبى بورڊ حيدرآباد، ۱۹۷۶ع - ص - ۹۵ (حواشى)

۲۸ - ايضاً، ص، ۹۴

۲۹ - قانع، مير على شير: تحفته الكرام (سندى)

سندى ادبى بورڊ حيدرآباد، ۱۹۵۷ع ص ص ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، -

۳۱ - معينان، نصرت الله: كارنامه بزرگان ايران، نشریه كل اداره انتشارات راديو، تهران، ۱۳۴۰، خورشیدی ص ص - ۳۷۵، ۶۷۲ -



عشق شور انگیز فخرالدین عراقی

و نمودهای متنوع آن در آثار او

عشق در لغت:

"بسیار دوست داشتن چیزی یا محبت تام و شگفت دوست است به حسن محبوب" و گفته اند آن مآخوذ از عشقه است که خودنباتی است که چون بر درختی پیچد، آن را خشک کند: و همین حالت است عشق را که بر هر دلی طاری شود، صاحبش را خشک و زرد گرداند.^۱

از لحاظ دانش روانشناسی "پسیکولوژی" عشق علاقه بسیار شدید و غالباً نامعقول به چیزی است که گاه هیجانانگیز و کدورت انگیزی را باعث می شود، و از جمله مظاهر آن تمایل اجتماعی است، این علاقه جزو شهوات به شمار می رود و شهوات یا خواهشهای نفسانی نیز امیالی است که شدت آنها - در انسان - از حد معمول تجاوز کند به طوری که خواهشهای دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و تمام توجه شخص را منحصراً به خود جلب نماید^۲ و از جهت علم روان درمانی، عشق: بیماری است از نوع جنون و وسواس که عاشق را به نیک و زیبا پنداشتن بعضی صورتها مبتلاً می سازد و از عوارض آن: کوری حس است از دریافت عیوب محبوب.^۳

و از دیدگاه تصوف و عرفان عشق پدیده‌ای است روحانی که به قول احمد غزالی (متوفای ۵۲۰ هـ.ق) "حدیث آن در حروف نیاید و در کلمه ننگجد. زیرا که معانی آن ابکار است و دست حیطة حروف بردامن حذر آن ابکار نرسد. و عبارات در این حدیث اشارات است به معانی متفاوت، و آنها را جز به بصیرت باطن نتوان دید."^۴

شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی (۶۱۰ - ۶۸۸) که خود متأثر از مکتب عرفانی شیخ اشراق - شهاب الدین سهروردی (۵۴۹ - ۵۸۷) بویژه از رساله العشق او، همچنین از طریق استاد خود: صدرالدین قونوی (ف ۶۷۳) ملهم از آثار محی الدین عربی (۵۶۰ - ۶۳۸) یعنی فتوحات مکیه و فصوص الحکم و غیره می باشد نظرش در کتاب لمعات، درباره عشق این است که: "عشق، آتشی است که چون در دل افتد، هرچه در دل یابد همه را بسوزاند، تا حدی که صورت معشوق را از دل محو کند، و این که:

عشق مشاطه ای است رنگ آمیز
تا به دام آورد دل محسود

که حقیقت کند به رنگ مجاز
بترازد به شانه زلف ایاز^۴

و درباره چیستی عشق - همان طور که در دیباچه کتاب لمعات خود اظهار داشته است: "دانی که عشق - چه حدیث می کند در گوشم" گوید:

عشقم ، که در دوکون، مکانم پدید نیست
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم
گویم به هر زبان و به هر گوش بشنوم
چون هرچه هست در همه عالم همه منم

عنقای مغربم که نشانم پدید نیست
از غایت ظهور عیانم پدید نیست
وین طرفه تر که گوش و زبانم پدید نیست
مانند در دو عالم از آنم پدید نیست^۷

بنابر این از لحاظ عارفان صافی ضمیر - به گفته عراقی :-

عشق : سیمرغی است کورا دام نیست
ره به کوی از همانا کس نبرد

در دو عالم زوئشان و نام نیست
کاندر آن صحرائشان گام نیست^۸

به طور کلی، عشق که به منزله سیمرغ یا عنقای مغرب است که نشانه ای از او پدیدار نمی باشد و در دو عالم همانندی ندارد، واژه ای است که تا کنون هر کسی متناسب به جهان بینی و طرز تفکر و آگاهی از زندگی و طبیعت، دریافتی خاص از آن پیدا کرده و در واقع مفهومی است ناشناخته و مجهول، که او را تا آن که یک حقیقت بیش نیست اما جلوه هایش گوناگون افتاده است و یا به تعبیر خواجه شیراز حافظ (۷۹۲ - ۷۲۶)

یک نکته بیش نیست غم عشق و وین عجب
از هر زبان که می شنوم تا مکرر است^۹

و بی گمان با وجود آنکه معلوم نیست که ماهیت و هویت عشق چیست؟ و چرا این کلمه پر رمز دراز در زبان وحی استعمال نشده است؟ و حتی در آثاری که خود صوفیه مستقلاً درباره عشق نگاشته اند، اثر و نشانه روشنی از این موجود - که همیشه معارض خرد می باشد و حریمش را درگاه بسی بالاتر از عقل است^{۱۰} - ارائه نشده تا حقیقت جویان کنجکا و بتوانند از او خبری یابند اما آنچه مسلم است این که عشقورزی و ابراز محبت از نمودهای لطیف روح آدمی و مبین حساسیت او در برابر زیبائهای مادی و معنوی می باشد و ارزش

آن در فرهنگ متعالی بشر به پایه ای است که به قول عراقی:

هر دلی کان به عشق مایل نیست
دل بی عشق: چشم بی نور است
بتیلان را جز آستانه عشق
هر که از عشق بی خبر باشد
و بیک ای بی خیرز عالم عشق
خر صفت، بارگاه و جو برده
از صفاهای عشق روحانی
هر حرارت که عقل شیدا کرد
هر لطافت که در جمال افزود
عشق ذوقی است همشین حیات
آب در میوه خرد عشق است

حجره دیو دان، که آن دل نیست
خود بین، حاجت دلایل نیست
در ره کوی دوست منزل نیست
اندرین ره، بان خرباشد
ناچشیده حلاوت غم عشق
بی خبر زاده، بی خبر مرده
بی خبر در جهان، چو حیوانی
نور خورشید عشق پیدا کرد
اثر عشق پاکبازان بود
بلکه چشمی است بر جبین حیات
بلکه آب حیات خود عشق است

با این تفصیل، علایق شدید یا عشقورزیهای آدمی را به موجودات عالم، در ارتباط با ارزشهای موقتی یا دائمی معشوقها و محبوبهای که در گذرگاه عمر، به آنها دل می بازد و برای دست یابی به وصال و تصاحبشان می کوشد، می توان به دو نوع "مجازی" و "حقیقی" تقسیم کرد:

اما "عشق مجازی" از پی رنگ، دلبستگی به چیزهای زودگذر فنا شونده و علاقه مندی به ظواهر و پوست های فریبا و عوارض دلرباست، که برای مدتی مانند بتی تند و سوزان وجود عاشق را گرم و شعله ور می کند، و موجب جذب و انجذاب دو دل داده می گردد و زمانی که عامل و انگیزه آن که در اغلب موارد غریزه جنسی و قوایی و اهمه و تخیل می باشد - از بین برود، به سردی می گراید و با زائل شدن شادابی و آب و رنگ و طراوت معشوق التهاب عاشق، عاقبت آتش عشق در دل عاشق و معشوق خاموش می شود و حتی در بسیاری موارد با آشکار شدن عیبهای معشوق که تا این هنگام از نظر عاشق پوشیده است چهره محبوب در نظر محب کریهه و زشت می گردد و وجودش برای او غیر قابل تحمل.

شاهد برای این نوع از عشقهای مجازی از پی رنگ عاقبت توام بانگ، و مثال آموزنده آن "فرجام داستان زرگر و کنیزی است که مولانا جلال الدین مولوی (۶۰۴ - ۶۷۲) سرگذشت عبرت آموز آن دو را در دفتر اول مثنوی خود ارائه کرده و خلاصه آن قصه پر غصه این است که هنگامی که کنیزک با

محبوب زرگر سمرقندی پس از عملی شدن نقشه پادشاه در بیمار نمودن او -
به بستر ابتلا می افتد و سلامت و ترو تازگی خود را از دست می دهد، آتش
محبت او در قلب دلباخته اش، به سردی می گراید و به تدریج مهر به نفرت و
دوستی به بیگانگی مبدل می گردد، و برای آن دو دلداه حاصلی جز ننگ و
بدنامی به بار نمی آورد:

چون که زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد^{۱۲}

و از این رویداد عبرت آموز، مولانا چنین نتیجه می گیرد که:

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود
کاشکی آن ننگ بودی یکسری تازفتی بر روی آن بد داوری
هرچه جز عشق خدائی احسن است گر شکر خواری است آن جان کندن است^{۱۳}

و عشق حقیقی حاصل رشد فکری و کمال جویی انسان است که با تکامل
قدرت شعور و گسترش جهان بینی او، جلوه هایی مختلف پیدا می کند،
سیرش تدریجی است و از سطوح نازل و سافل به عالی و اعلی ارتقاء می
یابد. و بدین دلیل است که برخی "مجاز" را به عنوان پل و معبری در گذرگاه
"حقیقت" دانسته و گفته اند "المجاز قنطرة الحقیقة"

جلوه های متنوع عشق حقیقی، که در مراحل نخستین تکون، خود را در
اشکال نیمه مجاز نشان می دهد و بتدریج به مدارج عالی و اعلی حقیقت می
رسد و سرانجام به کمال مطلق منتهی می گردد، شامل دل بستگی های بی شائبه
چون محبت مادر به فرزند، وطن دوستی، علاقه به فضیلت و علم،
دوستداری مذهب و ارادت به پیامبران و اولیاء و صلحاء و بالاخره عشق به
شهادت و لقاءالله است.^{۱۴} و مهرورزی به خداوند متعال که ذات اقدس مبرا از
عیبش سرچشمه جلال و کمال بوده و به واقع: "هرجا جمال زیبایی است
شاهدی است که از دست مشاطه عنایت او آراسته شده و هر جا قامت رعنائی
است سروی است که از چمن قدرتش برخاسته غمزه غماز ترکان ختائی را به
جز او که خونریزی آموخته و عشوه دلفریب شوخان را غیر از او که شیوه
دلربائی داده!؟:

گر غایب خوشبو شد، در گیسوی او پیچد و رسمه کمانکش شد در ابروی او پیوست

صورت هر محبوبی رشحه ای از رشحات جمال بی عیب اوست و چهره هر مطلوبی نمونه ای از عکس حسن بی نقص او^{۱۵} و مآلا عاشقان واقعی نیز آناند که به تعبیر قرآن کریم: "الذین آمنوا اشد حبالة" "عشاقی که قبله گاه عشقشان خداوند مهربانی است که، "جمیل است و یحب الجمال"^{۱۶} و در سایه چنین عشق مقدس حیات بخشی است که قدرت آفریدگاری، میان تمامی کائنات، علقه و هماهنگی و کشش برقرار ساخته و همه چیز را تسبیح و عبودیت خود فراخوانده است که: "ان من شی الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم"^{۱۸} و بدین عشق است که به گفته نظامی گنجوی:

همه هستند سرگردان چو بر کار پدید آرنده خود را طلبگار^{۱۹}

در ادبیات عرفانی فارسی، خصوصاً از آثار گویندگان عارفی نظیر عطار نیشاپوری (۵۴۰ - ۶۱۸) سینای غزنوی (ف ۵۴۵) جلال الدین مولوی، خواجه حافظ شیرازی و فخرالدین عراقی و... از عشق حقیقی، به عنوان مهم ترین عامل در خود سازی و تکامل انسان و وسیله اصلی در تهذیب روح و رام کردن نفس اماره یاد گردیده است. چنان که مولوی آن را مامن حیرتها و طیب شفا بخش جمله علتها و زداینده همه عیبهای فرزندان آدم معرفی کرده است^{۲۰}

هر که را جامه ز عشقی چاک شد اوز حرص و عیب کلی پاک شد^{۲۱}

بنا بر مقدمه ای که گذشت، با مطالعه اجمالی درباره زندگانی فخرالدین عراقی و بررسی گذشت او از معبر پر نشیب و فراز عمر، که شامل: کودکی، نوجوانی، جوانی و کهولت و پیری وی است، مستحضر می گردد: که سیر منحنی صعودی عشق شورانگیز او از مجازی تا حقیقی بدین گونه طی می شود که: پس از تولدش که به سال ۶۱۰ هجری در قریه "کمجان" از نواحی شهر همدان اتفاق می افتد - و نزدیک به یک ماه جلوتر ازین رخ داد، پدرش شبی امام علی (ع) را در خواب می بیند که با جمعی از ابرار در باغی هستند و در این هنگام طفلی را می آورند و در حضور ایشان بر زمین می نهند و آن امام همام طفل را پیش خود فرا می خوانند، او را به پدرش می سپارند و می فرمایند: "بستان عراقی ما را و نیکو محافظت نمای که جهانگیر خواهد بود"^{۲۲} تا آن زمان که در سن پنج سالگی به مکتب گذارده می شود و از مدت نه ماه

مجموع کلام الله مجید را حفظ می کند ، و به نقل امین احمد رازی صاحب تذکره معروف هفت اقلیم : " او در صغر سن به قرآن و حفظ و تلاوت آن علاقه ای وافر داشته و کلام خداوند را آنگونه زیبا می خوانده است که جمله اهل همدان شیفته آواز وی اند ، و بعد از آن به تحصیل دانشها مبادرت می ورزد و در هفده سالگی مهمش به جای می رسد که در یکی از مدارس همدان به افاده مشغول می گردد و در خلال این احوال ، جمعی از قلندران به همدان می رسند و با ایشان پسر صاحب جمالی بوده که مرغ دل عراقی به دام و دانه زلف و خال او گرفتار می شود. و در صحبت ایشان به هندوستان می رود. تا در مولتان ، شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی مشهور به بهاء الحق (و ۵۶۵ هـ ق) پیشوای طریقه سهروردی ، او را از آن جماعت جدا می سازد و در خلوت می نشاند و به ریاضت چله نشینی وای دارد ، تا سیر و سلوک او به آنجا منتهی می شود که شیخ در حق وی می فرماید : که کار او کامل گشته است. و ز آن پس خرقه ارشاد از تن خود می کشد و در وی پوشاند. و بعد از بیست و پنج سال که وقت استرداد امانت شیخ فرا می رسد ، عراقی را نزد می خواند و او را خلیفه خویش می سازد. و شیخ فخرالدین پس از زیارت حرمین شریفین زاد همالله تعالی شرفاً به جانب روم حرکت می کند و به صحبت شیخ صدرالدین قونوی مشرف می شود ، و در خدمت او استماع "فصوص" می نماید و در اثنای آن "لمعات" را می نویسد ، و معین الدین پروانه که از امرای عظام و والی روم بوده ، مرید وی می گردد و برایش خانقاهی می سازد و شیخ در آنجا به حسن قوالی میل به هم می رساند. و اشعاری را از این دوران ، از خود به یادگار می گذارد. چنانکه این مطلع از آن جمله است :

ساز طرب عشق چه داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک و تاز است

و پس از فوت معین الدین ، عراقی متوجه مصر می شود و سلطان مصر معتقد و مریدش می گردد و شیخ الشیوخ مصرش می گرداند. و در مصر نیز با پسر کفشدوزی عشقبازی آغاز می کند ،^{۲۳} و مدتی با اصحاب بر در دکان او اشعار می خواند و می گیرد و پس از آن به جانب شام روان می شود ، تا در سال ۶۸۸ هجری عارضه ای از مزاجش استیلا می یابد و پسرش (کبیرالدین) را با اصحاب به بالین خود فرا می خواند. و وصیتهای می فرماید و ضمن بر زبان آوردن این رباعی :

در سابقه چون قرار عالم دادند
 ز آن قاعده و قرار کان روز افتاد
 مانا که نه بر مراد آدم دادند
 نه بیش به کس قسمت و نه کم دادند

در این هنگام بدرود این جهان بی بود، می نماید و در قفای مرقد شیخ
 معین الدین اعرابی مدفون می شود.^{۲۴}

بی گمان شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی شاعر عارف
 و صاحب‌دل ما، در سایه سیر و سلوک و ریاضتها و عبادت‌های پیوسته خود و
 همراهی کردن با پیران طریقت و برخورداری از فرهنگ قرآنی و معارف
 اسلامی، مراحل تدریجی عبور از وادی عشق‌های مجازی را طی می کند. و به
 سه منزل "عشق حقیقی" نایل می شود، و از خامی به پختگی و از پختگی به
 سوختگی می رسد و حاصل این سیر منحنی صعودی اش را در عالم عشق، به
 صورت غزلیات پرشور و عشاقنامه و لمعات نغز و عمیق خود، برجای می
 گذارد به نظر عراقی: عشق، لازمه جوهره وجودی انسان و موهبتی است
 الهی، که خداوند آن را به صاحب‌دلان با صفای درد آشنا عطا فرموده، چنانکه
 در عشاقنامه گوید:

روز اول، چو جوهر انسان
 واهب اصل آلتی بخشید
 چون شد اندر دلش صفا غالب
 چون که حسن آمد از عدم به وجود
 مایل عشق بود و خالی از آن
 که بدو، نیک را ز بد بگزید
 نشد او جز جمال را طالب
 عشق در نور او ملازم بود^{۲۵}

معشوق عراقی در عشق‌ورزیهای روحانی او، ظاهراً خداوند یکتاست که با
 چنین صفت‌هایی وصف شده است: همه جهات و سراسر جهان از وجود او
 آکنده است. چه: فاینماتولوافتم وجه‌الله^{۲۶} "و عاشق چونان غریق است در
 دریا که فیض وجود معشوق او را مانند آب احاطه کرده:

چو غرق آب خیاتم چه آب می جویم؟
 نگاه کردم و در خود همه تو را دیدم
 چو یامن است نگارم، چه می دوم چپ و راست؟
 نظر چنین نکند آن که او به خود بیناست^{۲۷}

و فضای عالم آنچنان از انوار هستی بخش وی پر شده است که ناگزیر هر
 چیزی را باید در پرتو نور وجود او مشاهده کرد:

ز روی روشن هر ذره شد مرا روشن
که آفتاب رخت در همه جهان پیدا است
به نور طلعت تو یافتم وجود تو را
به آفتاب توان دید کآفتاب کجا است^{۲۸}

و حسن این معشوق ازلی که "جمیل است و یجب الجمال" و او تنها
محبوبی است که دلباختگان خویش را مشفقانه دوست می دارد، چنان که
خود فرموده است: "یخبهم و یخبونه" در همه مظاهر زیبای طبیعت و کائنات
در جلوه گری و تجلی دائمی است.

به قامت خوش خوبان نگاه می کردم
لباس حسن تو دیندم به قد هر یک راست
شمایل تو بدیدم ز قامت شمشاد
از این سپس کشش من همه سوی بالاست
به غمزه گر نر بودی دل همه عالم
ز عشق تو دل جمله جهان چرا شیدا است^{۲۹}

این محبوب، وجودی است متعالی، که سکر باده، وام گرفته از چشم
مست و لب میگون او، و دو عالم رام حسن وی است. او در ازل، با عنایت
عام خود نظری به کائنات افکنده و با نمودن جمال خویش، به آنان نعمت
وجود بخشیده و همه را شیفته و دلباخته خود کرده است:

نخستین باده کاندرا جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند
لب میگون جانان جام در داد
شراب عاشقانش نام کردند
چو گوی حسن در میدان فکندند
به یک جولان دو عالم رام کردند^{۳۰}

یا

حسنت به ازل نظر چو در کارم کرد
بنمود جمال و عاشق زارم کرد
من خفته بدم به ناز در کتم عدم
حسن تو به دست خویش بیدارم کرد^{۳۱}

باتوجه به مسئله "وحدت وجود" که از اصول اعتقادی عراقی است، و
این اندیشه از جای جای آثار او - نظیر ابیات ذیل - هویدا است:

اشیا اگر صداست و گر صد هزار بیش
جمله یکی است، چون به حقیقت نظر کنی^{۳۲}
آفتابی در هزاران آبگینه تافته
پس به رنگ هر یکی تابی عیان انداخته
جمله یک نور است لیکن رنگ های مختلف
اختلافی در میان این و آن انداخته^{۳۳}

یا

ای دوست تو را به هر مکان می جستم
دایم خیرت ز این و آن می جستم
دیدم به تو خویش را تو خود من بودی
خجلت زده ام، کز تو نشان می جستم^{۳۴}

مبرهن می شود که بادهست یابی او به مرحله "عشق حقیقی" که لازمه اش خویشتن شناسی است - این راز سر به مهر را برایش آشکار می گرداند:

و
که همه اوست هر چه هست یقین
جان و جانان و دلبر و دل و دین^{۳۵}
در هر آئینه روی دیگر گون
می نماید جمال او هر دم
گه برآید به کسوت حوا
گه در آید به صورت آدم^{۳۶}

و همنوا و هم آهنگ با عارفان روشن ضمیری چون خواجه شیراز - حافظ - که معتقدند: رخسار معشوق ازلی - خداوند - را جز با تصفیه باطن و زدودن دل از کدورتها و زنگارهای نفسانی نمی توان مشاهده کرد و یا به تعبیر لسان الغیب:

رویش به چشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست^{۳۷}
عراقی نیز همچنان اعتقاد دارد که:

دیده ای پاک بین همی باید
حسن جانان به جان توان دیدن
تا تو از خویشتن برون نیایی
چون برون آمدی، فداکن جان
تا که حسن جمال بنماید
نه به هر دیده آن توان دیدن
دیده دل به دوست نگشایی
تایی مگر رخ جانان^{۳۸}

او - ضمناً - بلاکشی و تحمل درد هجران را لازمه عاشقی می داند و بی پروایی از بیکرانه بودن دریای عشق و جان سپردن در کام امواج طوفانزای آن را از نشانه های عشاق پاک باخته واقعی می شناسد:

عاشقی با بلاکشی باشد
کار مجنون مشوشی باشد^{۳۹}

و همانطور که در غزل معروف خود با مطلع:

نخستین باده کاندرا جام کردند
ز چشم مست ساقی وام کردند

فزموده است:

به گیتی هر کجا درد دلی بود به هم کردند و عشقش نام کردند^{۴۰}

به نظری جانکاهی درد عشق، برابر با همه رنجها و دردهای موجود در عالم است. اما خاصیت و فایده این درد یا به گفته حافظ: "هنر عشق" چنانکه در بیت ذیل فرموده:

ناصرم گفت: که جز غم چه هنر دارد عشق؟
برو ای خواجه عاقل هنری بهتر از این^{۴۱}

در آن است که: عشق، بمانند کیمیا، مس وجود عاشق را به طلای ناب و "مجاز" را به "حقیقت" مبدل می کند:

عشق روزی که درد من افزود شد حقیقی اگر مجازی بود^{۴۲}

بنابر این، فخرالدین عراقی، برجسته ترین خطوط سیمای عاطفی عاشقان واقعی را: رنج و غم و سوز و گداز می داند، چنانکه در وصفشان اظهار داشته است:

آن غریبان منزل دنیا	آن عزیزان جنت الماوا
زنده جانان مرده در غم یار	مست حالان جان و دل هشیار
همچو پروانه ز اشتیاق رخس	خوشتن را فکنده در آتش
بار محنت کشیده چون ایوب	زهر فرقت چشیده چون یعقوب
جان "انا الحق" زنان و تن بردار	فارغ از جنت و گذشته زار ^{۴۳}

و کوتاه سخن آنکه: از لحاظ شاعر عارف و عاشق شورانگیز ما - عراقی - که رحمت خداوند نثار روح پرفتوح او باد - عشاق واقعی را که شایسته دیدار معشوق ازلی یا لقا الله شده اند، نشانه های دیگری نیز هست، که از جمله آنها ویژگیهای ذیل است:

جنت قرب جای ایشان است	نور رضوان صفای ایشان است
آفتابی که عرش ذره اوست	مطمئنش بر سمای ایشان است
به ازل، چون قبول یافته اند	ابد، اندر بقای ایشان است
همه در عشق خود فنا طلبند	که بقا، در فنای ایشان است
حلم و ترک و حیا نشانه شان	علم و تقوا، لوای ایشان است ^{۴۴}

بی نوشتها و مآخذ :

- ۱ - لغت نامه دهخدا ، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ، ذیل واژه عشق
- ۲ - سیاسی ، دکتر علی اکبر - روانشناسی تربیتی - تهران (بی تا) صفحات ۳۸۶ ، ۳۸۹ .
- ۳ - فرهنگ عربی - فارسی : منتهی الارب فی لغته العرب . تالیف : عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور ، تهران (بی تا) انتشارات کتابخانه سنایی ج ۳ ص ۸۳
- ۴ - غزالی ، احمد ، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - به اهتمام : احمد مجاهد ، تهران ۱۳۷۰ ش ، انتشارات دانشگاه تهران ، بخش سوانح - ص ۱۱۳
- ۵ و ۶ - عراقی ، شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی - کلیات - به کوشش ، سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۵ ش : انتشارات کتاب خانه سنایی بخش لمعات - صفحات ۳۳۵ و ۳۵۵
- ۷ و ۸ - مآخذ پیشین - بخش غزلیات - صفحات ۱۱۰ - ۲۲۸
- ۹ - حافظ شیرازی ، خواجه شمس الدین محمد - دیوان اشعار - به اهتمام : محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ، تهران (بی تا) انتشارات کتابفروشی زوار ، ص ۲۸
- ۱۰ - مآخذ است ازین بیت حافظ شیرازی :
خریم عشق را در گه بسنی بالاتراز عقل است + کسی آن آستان برسد که جان در آستین دارد
دیوان اشعار حافظ - به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان - ص ۸۲
- ۱۱ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - بخش عشاقنامه - صفحات ۲۹۷ - ۲۹۹
- ۱۲ و ۱۳ - مولوی ، جلال الدین محمد - مثنوی معنوی - به اهتمام تصحیح : رینولد ، الین نیکلسون ، تهران چاپ سوم ۱۳۵۲ ش ، انتشارات امیر کبیر ، صفحات ۱۱ و ۱۸۲
- ۱۴ - رزمجو ، دکتر حسین - شعر کهن فارسی در ترازو نقد اخلاق اسلامی - چاپ دوم مشهد ۱۳۶۹ ش ، انتشارات آستان قدس رضوی ، ج ۲ ، ص ۲۹
- ۱۵ - عراقی ، ملا احمد - معراج السعادة - با تصحیح تحقیق و تعلیق و ویرایش مؤسسه انتشارات هجرت ، چاپ قم ۱۳۷۱ ش ، ص ۷۱۸ -

- ۱۶ - آیت ۱۶۵ سوره مبارکه بقره ۲ /
- ۱۷ - نهج الفصاحه - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (ص) - مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده ، چاپ سیزدهم تهران ۱۳۶۰ ش انتشارات جاویدان ، ص ۱۳۹
- ۱۸ - آیه ۴۴ سوره مبارکه اسرا / ۱۷
- ۱۹ - نظامی گنجوی ، حکیم ابو محمد الیاس - کلیات خمسه نظامی - تهران ۱۳۵۱ ش ، انتشارات امیرکبیر ، مثنوی خسرو و شیرین ، ص ۱۲۳
- ۲۰ - رزمجو ، دکتر حسین - مقاله : عشق و جلوه های آن در فرهنگ و ادب ایران اسلامی - مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی شماره سوم و چهارم سال بیست و ششم : پائیز و زمستان ۱۳۷۲ ش ، صفحات ۱۰۵۲ تا ۱۰۶۳
- ۲۱ - مثنوی معنوی ، به اهتمام و تصحیح : ر - ۱ - نیکلسون - همان - دفتر اول ، ص ۲
- ۲۲ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - ص ۳
- ۲۳ - مشابه این گونه عشق ورزیهای مجازی ظاهری ، در زندگی برخی دیگر از بزرگان تصوف و عرفان ایرانی نیز مشاهده می شود. از جمله در احوالات احمد غزالی (ف ۵۲۰ هـ.ق) به شاهد بازی و امرد دوستی و جمال پرستی او اشارت شده است. رک : مجموعه آثار فارسی احمد غزالی - همان مقدمه ، بخش جمال پرستی او ، صفحات ۴۵ تا ۶۳. فخرالدین عراقی در عشاق نامه خود دو حکایت از شاهد پرستیهای احمد غزالی را - در تبریز و ری به سلک نظم در آورده است. رک : کلیات اشعار او - همان - صفحات ۳۰۶ - ۳۱۹. در شرح احوال سنایی غزنوی (ف ۵۴۵) نیز نگاشته اند که او هم در ابتدای کار شاعری که هنوز در راه سلوک و عالم عرفان گام نهاده ، شیفته پسری قصاب بوده و با او نرد عشق می باخته است. رک : مقدمه دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۰ ش ، انتشارات طبع کتاب ، صفحات : کط - ل
- ۲۴ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - مقدمه ، صفحات : ح - ص
- ۲۵ - مآخذ پیشین - عشاقنامه ، صفحات ۲۹۹ ، ۳۰۰
- ۲۶ - آیه ۱۱۵ سوره مبارکه بقره / ۲
- ۲۷ تا ۳۴ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - صفحات ۹۸ ، ۱۴۴ ، ۲۶۲ ، ۳۵۶ ، ۴۷ ، ۳۵۷ ، ۷۴ و ۳۳۴

۳۷- دیوان اشعار حافظ - به اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی - همان

ص ۵۱

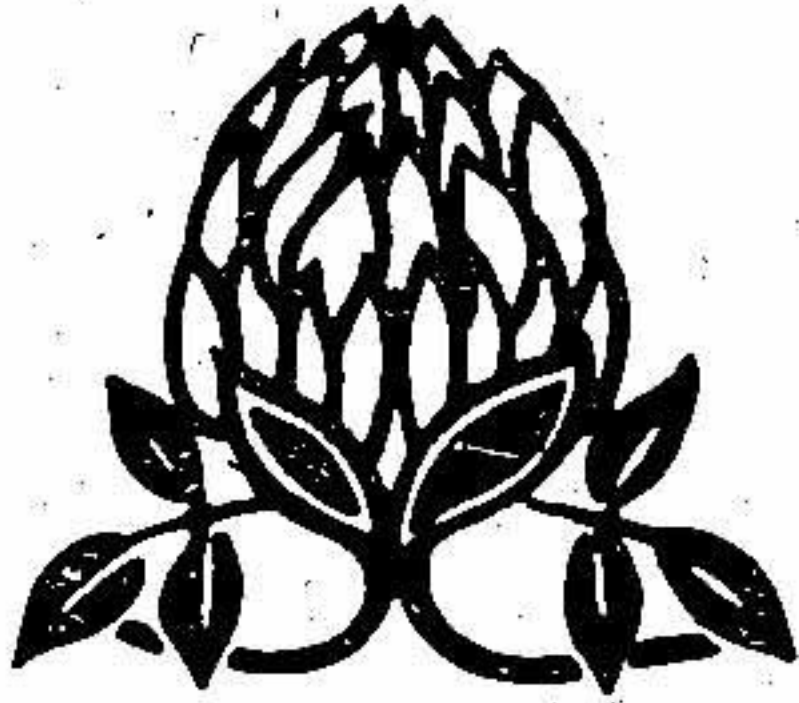
۳۸، ۳۹ و ۴۰ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - صفحات: ۳۱۵، ۳۰۴،

۴۰۳ و ۱۴۴

۴۱ - دیوان اشعار حافظ - همان - ص ۲۷۹

۴۲، ۴۳ و ۴۴ - کلیات فخرالدین عراقی - همان - صفحات: ۳۱۱، ۲۹۲ و

۲۹۴



ابوالخیر زلاند کویتہ

ترجمہ: بشارت محمود میرزا

علامہ عبدالعلی کا کر، شخصیت و آثار او

سر زمین بلوچستان در ہر زمان علماء و ادباً و شعرا بزرگ را در مہد خود پرورانیده است۔ ولی بین آنها شخصیاتی مثل علامہ عبدالعلی کا کر خیلی کم بہ نظر میخورند او نہ فقط شاعر و نویسنده چیرہ دست عربی و فارسی و پشتو زبان بود، بلکہ سخنور شکوہمند و خطیب بی بدل و سیاستمدار زیرک و داعی وحدت اسلامی و مبلغ شعائر اسلامی و مخالف سرسخت بدعات و عالم متبحر و مصلح اجتماعی و طیب حاذق ہم بود۔

او در سال ۱۸۷۲ م در یکی از دہکدہای بخش پشین در استان بلوچستان، بنام خانوزئی متولد شد، خانوادہ اش از قرنہا مرکز علم و فضل بود کہ خدمات بزرگی را در گسترش فرهنگ اسلامی ایفا نموده است۔ علامہ پنج سال داشت کہ پدرش عبدالخالق فوت کرد و عمویش مولانا عبدالقادر آخوندزادہ پرورش و تربیت عبدالعلی را بعهده گرفت، علامہ تحصیلات مقدماتی خود را از مولانا عبدالقادر آخوندزادہ گرفت۔ ولی چون مولانا آخوندزادہ برای بازرگانی عازم ترکستان و سری لانکا شد علامہ را برای تداوم تحصیلات بہ قندہار فرستاد۔ خلاصہ بعد از چہار پنج سال توقف در قندہار بنا بر اصرار خانوادہ بہ خانوزئی برگشت۔ در این آوان دو علمای بزرگ مولوی محمد صدیق (خانوزئی) و مولوی دوست محمد (بلوزئی) بعد از تکمیل تحصیلات از دیوبند برگشتہ بودند۔ عبدالعلی شاگردشان شد و در ظرف بیست سال تمام علوم متداولہ را فرا گرفت۔

عمویش ملا آخوندزادہ کہ در سری لانکا سکونت داشت علاوہ بر بازرگانی شغل طب را نیز ادامہ میداشت عبدالعلی را نزد خود فرا خواند۔ عبدالعلی پیش عمومی خود طب و حکمت را نیز آموخت بعد از چند سال عبدالعلی شاگرد حکیم اجمل خان طیب معروف طب یونانی شد و در مدت کوتاهی مدرک تکمیل در علم طب را دریافت نمود۔ در سال ۱۹۰۲ م باز بہ سری لانکا رفت و عموی، عبدالعلی دختر خود را با او ازدواج کرد۔

نظری بر شعر علامہ :

علامہ یک شاعر مبتکر و قادر الکلام و اہل مطالعہ بود نویسنده معروف

عبدالرؤف بینوا می نویسد.

شعر عبدالعلی آخوندزادہ از سلاست و سادگی و ابتکار برخوردار است ، دلش مظهر سوز و گداز بود . شعرش خیلی لطیف و نکته آفرین است و بر بیان مضامین و مطالب مشکل و پیچیدہ در زبان آسان و سادہ قدرت دارد . از میان شعرای فارسی بیشتر تحت تاثیر عبدالقادر بیدل ، صائب تبریزی ، حافظ شیرازی و سعدی شیرازی قرار گرفته بود . بیدل چون شاعری بود مشکل گو و مشکل پسند بدین سبب علامہ بردیوانش شرح بزبان فارسی نوشته است .

فرزند دخترش عبدالصمد خان در یک نامہ بہ فریادندہ نوشتہ است .

روزی من از علامہ شرح یک بیت بیدل را پرسیدم علامہ در بزم علماء

درنہ ساعت آن بیت را شرح کرد فرزندش نصیر الحق میگفت .

"علامہ یک بیت صائب را از صبح تا نماز ظہر شرح کرد"

اعتقاد مذہبی :

دربارہ اعتقاد مذہبی علامہ بین علما اختلاف شدیدی وجود دارد علمای ہم زمان علامہ را با اسم (کافرا عظم) و چہار شاگردش را با اسم (چہار کفار) یاد کردہ اند . ولی حقیقت این است کہ حضرت علامہ بر توحید خدا و رسالت حضرت پیامبر (ص) ایمان قوی و غیر متزلزل داشت . ولی از رسومات خرافی و بیہودہ و توہمات و بدعات مخالفت شدید میکرد او در یک شعر فارسی خود بعنوان یک آدم بیچارہ از نارسائی زبان و بیان و تفکر و تعقل و از بی ارزشی و بی توقیری خویش و بزرگی خداوند متعال را چنین بیان میکند .

چہ حمد خوانمت ای ذوالجلال و الاحسان
زبان کرامت؟ کہ خواند صفات تو یزدان
خیال چیست کہ در ملک تو کند جولان
نہ ماند ملک سکندر کہ بود شاہ جهان

چہ شکر گویمت ای کار ساز بی سامان
دہان کجاست؟ کہ گوید ثنائی تو یارب
دماغ کیت؟ کہ اسرار غیب تو فہم
نماند تخت سلیمان کہ بر ہوا میرفت

جای دیگری میگوید:

کی نگارد همچو تو صورت گری تصویر را
خامنه مائی کجا و کنک یزدانی کجا
علامہ بہ خان "قلات" (نام ایالتی در بلوچستان) میر اعظم خان احمد زئی را
کہ خزانه دار و قاضی القضاة در بار او بود بعنوان یک مشاور صالحی برای
قدردانی از علما و دوری و مواظبت از مکرو فریب مشائخ ابن الوقت توصیه می
نماید .

میخورند مال خلق را بگزاف
مکرو خدعہ متاع شان باشند

دور شواز مشائخ و پیران مال و دین را چه رهنمان باشند
او مخالف سرسخت حزب گرایی مذهبی و نژادی در مسلمانان بود او همچو
علامه اقبال مخالف مرزهای ملی و میهنی بود او مسلمانان را به عمل و بیداری
دعوت میکند.

بیدار شوای مسلم و سرگرم عمل باش پس منتظر سابقه حکم ازل باش
بردار همان پرده غفلت از نظر باز در امر انسداد خرابی و خلل باش
علامه عبدالعلی آخوندزاده، امیر امان الله خان، شاه اسبق افغانستان را از
سفر اروپا که در سال ۱۹۲۸م اتفاق افتاده بود از زرنگی و مکراروپایی ها و
احساسات مردم کشور آگاه کرده از این مسافرت چنین منع میکند.

از زبان کوه شنیدم بلسان نطق طبری
به وطن نشسته برجا به ترقی اروپا
ز علوم گشته برپا به جهان وجود اشیا
نشود اگر قوایم زصناعت و تجارت
سپس به خان قلات چنین توصیه میکند.

کشاز مدرسه ها طول و عرض درو طنت
بخواه زمره اهل کمال و فضل و هنر
بخواه کان شناسان و ماهران زمین
باز کار تجارت، باز چرخه کار

علامه مخالف سرسخت اشتغال انگلیس در هند بود. وقتی مردم هند غیر
منقسم برای استقلال کشور مساعی را آغاز کردند، علامه نیز شریک و سهم این
جدوجهد شد. و بالاخره چون مسلمانان برای دفاع از ملیت و حقوق ملی خود
یک حزب جداگانه ای را تشکیل دادند و بالاخص وقتیکه حضرت قائد اعظم
ریاست مسلم لیگ را بعهده گرفت، علامه نیز عضویت این حزب را اختیار نمود
او دوست صمیمی حضرت قائد اعظم بود. قائد اعظم هر وقت به بلوچستان
میرفت با علامه عبدالعلی ملاقات میکرد خود قاید اعظم درباره علامه عبدالعلی
گفت.

مادر هند غیر منقسم فقط یک ابوالکلام آزاد داریم و او هم از جبهه حزب
کنگره علیه مسلمانان در جنگ است ولی بشما در این جمعیت مختصر خداوند
یک ابوالکلامی اعطا کرده است که خوش بختانه در تمام زمینه جامعه و سیاست
هم کار و هم رکاب ما است.

علامه عبدالعلی در جلسه ای در بلوچستان در وصف مولانا ظفر علی خان
منظومه ای سروده بود بقرار زیر:

رسید مژده بما موسم بہار آمد
ظفر رکاب مبارک قدم ظفر علیخان
بناز طالع فرخنده بلوچستان
دریت زیر علامہ بہ حضرت قاید اعظم مسیحی مسلمانان قرار دادہ می
گوید

اگرچہ ہست مرا صدر خود مسیحادم
اوبہ ویرانی و کھنگی یک مسجد در شہر آگرہ (ہند) و آبادانی و زیبائی و
تازگی قصری را کہ در برابرش بنا شدہ بود وضع ہر دو را چنین مقائسہ میکند۔

دیدم برای شیخ مکمل بہ آب زر
در پہلویش یک مسجد ویران زخست خام
پرسیدم از خیر بلد، شان ہر دو گفت
در آگرہ فوارہ ای را دیدہ میگوید۔

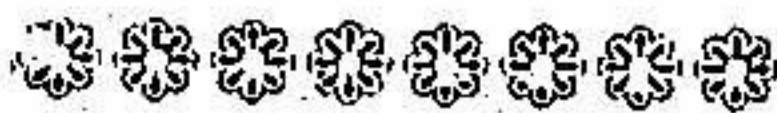
بر زبان فوارہ ہمیشہ این سخن جاریست
بدبختانہ مردم بعلت نادانی و کوتاہ نظری خود از فیض بصیرت علامہ محروم
ماندند۔ چنانکہ خودش میگوید:

بسی گفتمی بود کانرا نگفتم
مرا آتشی ہست در دل کہ جوشم
دریک شعر خود در ذکر تضادفات و واقعاتی را کہ در جہان بی ثبات رخ
میدہند اشارہ کردہ میگوید:

مدار چرخ فلک بر سحیق نقصان است
چہ اشکپاست کہ از چشم خلق ریزان است
از جور و ستم روزگار شکایت کردہ در برابر آن بیچارگی خود را چنین اظہار
میکند۔

تپیدم، شعلہ بودم، نارگشتم، خاک گردیدم
شرارم صزرت گل پر فغانم صزرت بلبل
ز انداز فریب آسمان آہستہ آہستہ
چمن گشتم ز عشق گلرہبان آہستہ آہستہ

عبدالحق (۱۹۰۳ - ۱۹۳۲) پسر عبدالعلی ہم شاعر بود و زبور تخلص می
کرد۔ بہ زبان فارسی و اردو شعر می سرود و این بیت از اوست:
ز فروغ روی خوبت چہ رسد نگاہ ما را کہ هنوز چشم بستہ بہ جہان جلوہ داریم
(بحوالہ فارسی گویان پاکستان از دکتر سید سبط حسن رضوی
چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ص ۲۳۰، راولپندی ۱۹۷۴ م)



سفرنامه جام جام هندوستان

سید علی تبریزی در نیمه قرن نوزدهم در ایران به دنیا آمد. او درباره خانواده خود چنین اظهار دارد: "پدر و اجداد من از سادات جلیله حسینی هستند. پدرم از سادات حجاز است که به حجازی معروف هستم" (۱) سید علی در زمان ناصر الدین شاه قاجار به سال ۱۸۷۱ م. به هند آمد و در کنسولگری ایران در بمبئی مشغول کار شد. خود در سفرنامه جام جام هندوستان می گوید: "این بنده در کارپردازخانه دولت علیه ایران در بمبئی سمت نیابت داشتم". (۲) او در آن زمان جوانی سی ساله بود و شوق سفر هند در دل داشت. اما کنسولگری با گردش او در هند موافقت نمی کرد. بهر جهت با مخالفت کنسولگری او سفر ده ساله هند را از بمبئی آغاز کرد و تا آوه در برما ادامه داد و در این سفر هند، بقول سعدی: "از نزهت خاطر و جر منافع و دیدن عجائب و شنیدن غرائب و تفرج بلدان و مجاورت خلدان و تحصیل جاه و ادب و مزید مال و مکتب و معرفت یاران و تجربت روزگاران" بهره کافی یافت، زیرا بر این باور بود که:

"تا بد دکان و خاند در گروی هر گزای خام آدمی نشوی
برو اندر چنان تفرج کن پیش از آن روز کز چنان بروی" (۳)

پس از سیر در آفاق هند و پیمودن طول و عرض هند، سید علی تبریزی به اتفاق یک کارمند دولت انگلیس بنام ادوارد استاک که در دوران مأموریتش در هند با او دوست شده بود، در ۲۴ ژانویه سال ۱۸۸۱ م. از بریلی در استان اترپردیش هند عازم ایران گردید. (۴) آنان از کراچی به بوشهر رفتند و سپس شش ماه در ایران به سیاحت پرداختند. سید علی در سفر ایران آقای ادوارد استاک را قدم به قدم یاری کرد و آقای استاک با کمک او توانست از بوشهر، شیراز، تخت جمشید، فیروزآباد، لار، حیدرآباد، کرمان، یزد، شاهرخ، اصفهان،

زرد پکوه، تهران، دماوند، مشهد سار و مناطق مختلف ایران دیدن کند. سرانجام آقای استاک در ۱۳ اوت ۱۸۸۱ سوار کشتی بنام "زار ویتز الکساندر" شد و با دوست خود با حسرت خدا حافظی کرد و عازم لندن گردید. لحظه بدرودی به نقل او چنین بود:

"نزدیک ساعت پنج، طرفهای عصر، من سوار زار ویتز الکساندر شدم و پس از خدا حافظی با سید علی متأسف گردیدم. وقتی او با من خدا حافظی کرد، اشک در چشمش بود. من پنج سال است که با او آشنایی دارم و همیشه او را دوست خوبی یافتم. در سیاحت ایران او مرا مشغول صحبتهای گرم خود داشت و به من راحت و آرام بخشید و در اقامت و معرفی من به استانداران ایرانی و افرادی از آن دست برایم بسیار ارزش داشت. من برای موفقیت او در شغل تازه اش در ایران از خداوند مسئلت دارم." (۵) در زمان آقای ولایف سرکنسول روسی در خراسان، سید علی تبریزی در آن کنسولگری مشغول کار شد (۶). پس از کشته شدن ناصر الدین شاه در سال ۱۸۹۶ م. مظفرالدین شاه قاجار به تخت ایران نشست. سید علی تبریزی منشی حضور و مترجم دربار مظفرالدین شاه گردید (۷) و از آن پادشاه لقب "وقارالملک" یافت. (۸) در آغاز قرن بیستم وقارالملک پیشکاری سیستان، قائن و طبس را در تهران به عهده داشت. (۹) سید علی تبریزی شخصی خوش قلم بوده و علاوه بر "سفرنامه جام جم هندوستان" اثر دیگر نیز بنام "تاریخ عالم، مختصر" به زبان فارسی از خود به یادگار گذاشته است. (۱۰) او برای روزنامه فرهنگ در اصفهان که حکیم باشی ظل سلطان مدیر آن روزنامه بود، مرتب مقاله هایی از هند می فرستاد. (۱۱)

هندوستان همیشه سرچشمه الهامی برای سفرنامه نویسان بوده است. در طول تاریخ، سفرنامه نویسان یونانی، چینی، عرب، ایرانی، انگلیسی و فرانسوی از هند دیدن کرده، آثار گرانبهایی درباره هند از خود به یادگار گذاشته اند. کتاب تحقیق ماللهند از ابو ریحان بیرونی، الرحلة ابن بطوطه، سفرنامه های سرتوماس

رو و تاورنیه و دیگران از ذخایر ادبی و تاریخی است که سیمای هند را در ادوار مختلف می نمایاند. گذشته از کتابهای یاد شده، سفرنامه‌های زیادی در پیرامون هند بقلم خود هندیان نوشته شده مانند سفرنامه آنندرام مخلص و سفرنامه عبداللطیف و دیگران که هنوز هم در سطح جهانی تقریباً ناشناخته مانده است. شادروان هادی حسن استاد دانشگاه علی گر مقاله ای تحت عنوان "سیاحان ایرانی در خصوص مملکت و فرهنگ هندوستان" در کتاب خود بنام "مجموعه مقالات" چاپ کرده و آثار ابو ریحان بیرونی، فرخی سیستانی، کمال الدین عبدالرزاق و امین احمد رازی را که درباره هند است با شرح و بسط مطرح فرموده‌اند. (۱۲) ابو ریحان بیرونی و فرخی هم‌رکاب سلطان محمود غزنوی در سفر هند بودند. ابو ریحان در کتاب "تحقیق ماللهند" و فرخی در قصیده ای تحت عنوان "لشکر کشی سلطان محمود به سومنات" اطلاعات سودمندی مبنی بر مشهودات خود از خود به جا گذاشته‌اند.

پس از ابو ریحان بیرونی، سفرنامه نویس معروف دیگری که از هندوستان دیدن کرد ابو عبدالله محمد بن عبدالله محمد بن ابراهیم طنجی معروف به ابن بطوطه می باشد. ابن بطوطه سفر سی ساله خود را به شوق کعبه در ۱۳ ژوئن ۱۳۲۵ م. از طنجی آغاز نمود (۱۳) و در زمان محمد بن تغلق به دهلی آمد، او هفت سال در دربار سلطان بود و سمت قاضی داشت و سپس بعنوان سفیر سلطان عازم چین گردید. (۱۴) او از جمله چیزها که در هند مشاهده کرده، سنت سستی هندوان بوده است که در آن باره چنین اظهار نظر می کند: "این که زن بعد از مرگ شوهر، خود را بسوزاند در مذهب هندوان واجب نیست اما از مستحبات شمار است و عملی است که مایه افتخار خانواده زن می شود و دلیل وفاداری زن نسبت به شوهر خود می باشد." (۱۵) دیگر نکته قابل توجه در سفرنامه ابن بطوطه این است که در آن زمان زبان فارسی در شبه قاره هند ریشه گرفته بود. (۱۶).

عبدالرزاق سمرقندی یکی از مشاهیر دربار شاهرخ بوده است که در سال

۸۸۷ هـ ق در هرات وفات یافت. (۱۷) او در سال ۸۴۵ هـ ق بعنوان سفیر شاه رخ پادشاه تیموری به هندوستان آمد و سه سال در بیجانگر جنوب هند ماند و شرح این سفر را در جلد دوم اثر خود "مطلع السعدین" با کمال دقت نوشت. (۱۸) او جزئیات بیجانگر را با تمام شکوه و عظمت آن موبه موبیان می کند. وصف دیوانخانه بیجانگر در کتاب یاد شده چنین آمده است: "بر دست راست ایوان سلطان، دیوانخانه ای ساخته بغایت معظم، بصورت چهل ستونی و دفترخانه و نویسندگان آنجا باشند و نوشتن ایشان دو نوع است: یکی بر برگ جوز هندی که دو گز درازی دارد و دو انگشت پهنا، بقلم آهن نقش کنند و این مکتوب بی رنگ، کم بقا باشد و دوم جنس سفیدی را سیاه کنند و سنگ نرمی دارند، همچو قلم تراشند و به آن می نویسند و از آن سنگ رنگ سفید بر این جنس سیاه می آید و بسیار می ماند." (۱۹)

امین احمد رازی در زمان اکبر شاه به هند آمد و پس از برگشت به ایران تذکره "هفت اقلیم" را به سال ۱۰۰۲ هـ ق نوشت. علاوه بر شرح حال بزرگان و رجال ادب، قسمتی از این کتاب به مناطق مختلف هند اختصاص دارد. امین احمد رازی مثل یک فیلمبردار استان بنگال را می نمایاند: "هوای بنگال نهایت اعتدال را دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و فوفل و دار فلفل است و از میوه انبه و کیله و انه ناس (عین الناس) خوب می شود و از غایت بارندگی تمام آن مملکت یک دریا می شود و مدار آن دریا برکشتی است و سکنش نساجی را نیک تتبع کرده اند و ململ آن مملکت با نام است، چنانچه سلیمان افغان حاکم بنگاله جهت مولانا غزالی مندیلی فرستاده بود که ۲۷ ذرع طول و یک و نیم ذرع عرض داشت. هر گاه درمشت گرفتندی، پنهان شدی و در شهر هیرپور کان الماس می باشد و در سلیم آباد فیل بسیار است." (۲۰) بعقیده پرفسور هادی حسن "امین احمد رازی هندوستان را بنظر دقت مشاهده کرده، بنابراین طبع و انتشار آن قسمتی از هفت اقلیم که از هندوستان سخن می راند، بزرگترین خدمتی خواهد شد هم به فرهنگ هندوستان و هم به فرهنگ ایران." (۲۱)

سرتوماس رو سفیر پادشاه انگلیس جیمس اول بود و برای بستن قرارداد تجارتي با پادشاه مغول در سال ۱۶۱۲ م. عازم هندوستان شد. او یادداشتهای سفر هند را بنام "سفارت سرتوماس رو به دربار مغول بزرگ" از خود به یادگار گذاشته است. در آن زمان، پادشاه مغول، جهانگیر، در اجمیر بود لذا سفیر انگلیس پس از ورود به بندر سورت راهی اجمیر شد و به حضور پادشاه گورگانی شرفیاب گردید. او در سفر به "ماندو" و "احمدآباد" همراکاب جهانگیر بود و وضع هندوستان را از سال ۱۶۱۵ الی ۱۶۱۹ م. در کتاب خود ذکر نمود. (۲۲) او جشنهایی مثل عید نوروز و سال تولد پادشاه هندوستان و بسیاری از چیزهای دیگر را همانطور که مشاهده کرد نوشت. تاریخ نویس معروف وینسنت اسمت درباره این سفرنامه چنین اظهار نظر می نماید: "کتاب که سرتوماس رو نوشت، شرح جالبی از شخصیت و دربار جهانگیر می دهد." (۲۳) خلاصه، کتاب یاد شده به انگلیسی ساده سیمای هند پهناور را تا حدی می نمایاند و کتاب مرجعی در مطالعات تاریخ هند بشمار می رود.

ژان باتیست تاورنیه به سال ۱۶۰۵ در پاریس به دنیا آمد. (۲۴) او بازرگانی بوده و به غرض تجارت به هندوستان، ایران و دیگر کشورها بکرات سفر کرده است و پادشاهان، مشتریان جواهرات و سنگهای قیمتی او بوده اند. شاه عباس صفوی پادشاه ایران خلعت به او بخشیده است. نخستین سفر او به هند در زمان شاهجهان رخ داد. بنابر نوشته او در آن زمان آرامش کامل در هند حکمفرما بوده است. او جواهراتی به پادشاه مغول اورنگ زیب و دیگر اشراف دربار مغول مانند استاندار بنگال شایسته خان نیز فروخته است. بهر جهت تاورنیه جواهر فروشی بود که ضمن تجارت و گردش در مناطق مختلف هند مشاهدات خود را صادقانه در سفرنامه ای بنام "مسافرتهای تاورنیه در هند" گنجانیده است. بنظر ادوارد گیبون، مؤلف تاریخ نزول و سقوط امپراتوری روم: "آن جواهر فروش بی سواد اما خوب جهان گشته بود." (۲۵)

آند رام مخلص در سال ۱۶۹۹ م. در سیالکوت چشم به جهان گشود، افراد

خانواده اش وکیل دربار بودند و او نیز به همان شغل پرداخت. منزل او بیرون شهر دهلی در محله وکیل پوره قرار داشت. (۲۶) مخلص شاعر برجسته سبک هندی در ادبیات فارسی بشمار می رود. آثار او، بدائع وقائع و سفرنامه شامل اطلاعاتی درباره هند در زمان محمد شاه می باشد و سفرنامه او قسمتی از هند شمالی را دربر می گیرد. در سال ۱۶۰۸ م. ابوالحسن خان بعنوان استاندار بنگال مأمور شد. شخصی بنام عبداللطیف نیز به دنبال سرور خود از گجرات به بنگال شتافت و سفرنامه ای نوشت که در آن همه جزئیات این سفر بیان شده است. (۲۷) میرزا ابوطالب از هندیان ایرانی نژاد بوده است. او به سال ۱۱۶۶ هـ ق در شهر لکهنؤ به دنیا آمد و مدتی در مرشدآباد بسر برد و در سال ۱۲۱۳ هـ ق به لندن مسافرت کرد و یادداشتهای سفر خود را بنام "مسیر طالبی" فراهم آورد. (۲۸) در این سفرنامه علاوه بر گزارش سفر انگلیس، فرانسه و غیره سخنهایی از شهرهای معروف هند مثل بمبئی و کلکته نیز رفته است. سفرنامه های یاد شده که بقلم هندیها نوشته شده، گرچه تعداد آنها بسیار است اما از جهت کیفیت سفرنامه های مفصل و مبسوطی نیست و سیمای کامل هند را با خدوخال آن نمی نمایاند. با این وصف آنها در باب هند شناسی اهمیت خاصی دارد. اینجا باید یادآوری گردد که بسیاری از آثار فارسی که تحت عنوان تذکره شعرا، ملفوظات اولیا که در هند فراهم آمده بدلیل داشتن محتوای مربوط به سفر، نوعی سفرنامه محسوب می گردد. با این تفاوت که سفرنامه نوعی اثر ادبی است که منحصرأ درباره سفر نوشته شده (۲۹) اما آنها سفرنامه محض بشمار نمی رود ولی مطالب زیادی را در این باره به همراه دارد که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به سفر ارتباط پیدا می کند و در پاره ای موارد می تواند نقش یک سفرنامه را ایفا کند.

سیاحت نامه وقارالملک موسوم به "جام جم هندوستان" به تمام معنی سفرنامه مفصلی درباره هندوستان می باشد. وجه تسمیه جام جم هندوستان بر اهل فضل روشن است جام جم جامی بود که احوال دنیا در آن منعکس می شد. تعریف جام

جم در فرهنگ تألیف خانم دکتر خانلری (کیا) چنین آمده است: "جام جم... یا جام جهان بین یا جهان نما بنابر داستانهای ایرانی جامی بود که جمشید همه جهان را در آن می دید، بنابر روایت شاهنامه کیخسرو برای آگاهی یافتن از کار بیژن هنگام نوروز در آن نگریست و بیژن را در بن چاهی دید. ورستم را به رهانیدن او فرستاد..." (۳۰) چون احوال تمام هندوستان را در این سفرنامه می توان دید، بدین مناسبت وقارالملک اسم سفرنامه خود را "جام جم هندوستان" گذاشته است.

کتاب جام جم هندوستان دارای ۲۸ فصل است. در فصل اول مقدمه ای است که با "بسم الله الرحمن الرحيم" آغاز می گردد، نویسنده از اهمیت سفر سخن به میان می آورد و به این امر نیز اشاره می کند که سیاحت در هند با سفر در اروپا بسیار فرق دارد، اروپا یک نواخت است و هند متنوع و رنگارنگ و بقول او در هند: "اگر شخصی سیاح از شهر به شهری برود تازه تازه تری که در آن شهر ندیده باشد می بیند" (۳۱) سید علی تبریزی در فصل دوم کتاب اجمالاً تاریخ هندوستان را بازگو می کند که پیش از ورود انگلیسها پادشاهان گورگانی در هند پهناور حکومت داشتند و از مقتدرترین پادشاهان این سلسله اسم جلال الدین اکبر و اورنگ زیب را می برد. او درباره انقراض این سلسله تذکر می دهد که تن پروری و بی عرضه بودن رجال هند، سبب شد که انگلیسها قدرت اقتصادی و سیاسی را در هند به دست آورند و فرمانروای هند پهناور شوند. نویسنده پس از آن اصل سفرنامه را شروع می کند و سیاحت بمبئی، سورت، بروده تا برمه یعنی تمام نقاط عمده هند را در فصلهای جدا جدا با بیان شیرین و شرحی دلنشین می نویسد. او در سه فصل آخر صمیمانه مسائل شرق و غرب را مطرح می کند که: زمانی بود که کشورهای شرق گهواره تمدن و فرهنگ بود و در آن زمان اثری از تمدن و فرهنگ در غرب نبود. اما با گذشت زمان مردم غرب از تمدن شرق الهام گرفته، مشرق را در پیشرفت علوم و فنون تحت الشعاع خود قرار دادند. انگلیسها

دام حيله و سياست را در تمام جهان انداختند و هند و ايران را آماجگاه استعمار ساختند. در عصر حاضر وضع ايران رو به انحطاط گذارده و با وجود همه منابع و نيروهاي خود کشور ايران در رکود سياسي، اقتصادي و فرهنگي قرار گرفته است. وقارالملک از کم بود امکانات چاپ و نشریات در ايران سخت متأسف می شود و از مظفرالدین شاه قاچار و وزیر اعظم ايران ميرزا علي اصغر بسیار ستایش می کند و چاپ کتاب سياحت نامه جام جم هندوستان را در سال ۱۳۱۶ هـ ق بر لطف و مرحمت آنان حمل می کند.

ورود وقارالملک به هندوستان مصادف با زمانی گردید که تجدد خواهی در سرزمین هند ریشه دوانیده و آغاز گردیده بود. آن زمان از یک سو سیستم ملوک الطوائفی قرون وسطی از بین می رفت و از سوی دیگر ابتکارات و نوآوریهای قرن ۱۹ م. به هندوستان راه می یافت. تحولات سياسي، احداث صنایع و کارخانه ها، گسترش فرهنگ و تمدن غرب و تسلط کامل دولت انگلیس بر هند از ویژگیهای آن عصر بوده است، سياحت نامه جام جم هندوستان به همه این مسائل و مطالب اشاره دارد. تحولات و دیگر گونیهایی بیشتری در شهرهای معروف هند مانند بمبئی، کلبکته و مدراس و غیره رخ می داد که سفرنامه جام جم هندوستان شاهد آنها است.

در سال ۱۸۵۷ م. شورش بزرگی علیه قدرت انگلیس در هند رخ داد که پس از سرکوبی آن شورش ملکه انگلیس مستقیماً هند را زیر سلطه خود در آورد. اما خاطرات و تاثیرات بلوای ۱۸۵۷ م. تا مدت مدیدی باقی ماند و سید علی تبریزی مفصلاً در فصل دوازدهم و با اشاره در فصل پانزدهم از آن سخن به میان می آورد. او می نگارد که: "القصه چون انگلیسها شاه (واجد علی شاه) را از خرد بیگانه و وزیر را با خود بیگانه دیدند به سراقت تسخیر مملکت افتادند. ده فوج سرباز و چند باطری توپخانه تهیه دیده به طرف لکهنؤ فرستادند..." (ص: ۱۴۷)

"... پسرش (حضرت محل پسر خود برجیس قدر) را با معدودی خدمه و

جواهرات بسیار برداشته شبانه راه جنگل پیش گرفت. با کمال زحمت و مشقت روزگار خود را به ریاست نیپال رسانیده و به مهاراجه آنجا پناه برد. حال مدت چندین سال است که مادر و پسر در نیپال زندگانی می کنند... " (ص: ۱۵۶).

"خلاصه کلام انگلیسها در مدت سه ماه تمام شهرهای ممالک مغربی و شمالی و سایر جاها که آتش فتنه افروخته بود از آب تیغ تیز فرو نشانند... تمام را انگلیسها گرفته ضبط کردند" (ص: ۱۵۷). "آخرین پادشاه گورکانیه بهادر شاه بود که در بلوای لکهنؤ و دهلی او را گرفته با کمال ذلت و فلاکت سه پسر او را در دهلی کشته و خودش را به رنگون ممالک برمه برده حبس کردند تا وقتی که آنجا مرحوم شد" (ص: ۱۸۳). در سفرنامه وقارالملک نظرش درباره بلوای ۱۸۵۷ م. بطور قطعی مشخص نمی شود و بنابر گزارشهای او نمی توان شورش ۱۸۵۷ م. را اولین جنگ آزادی هند خواند. البته از بیانات او این قدر روشن می شود که پادشاهان هندوستان در شورش مذکور علیه اشغالگری و تجاوز انگلیسها به خاک هند پافشاری کردند و موقتاً پیروز نیز گردیدند. متأسفانه رسد از انگلیس به هند بسیج شد و قوه هند خود را به انگلیس تسلیم کرد. باری گزارشهای سید علی تبریزی راجع به بلوای ۱۸۵۷ م. بر ارزش این سفرنامه می افزاید.

برگزاری جشن دربار دهلی معروف به "دلی دربار" در فوریه ۱۸۷۷ م. از معروفترین واقعات هند به شمار می رود. شاهزادگان، نوایها و دیگر رجال هند در آن شرکت کردند. اتفاقاً وقارالملک نیز در آن جشن با شکوهی که در دهلی برگزار می شد، شرکت کرد و درباره آن چنین نوشته است که: "در شاهجهان آباد دهلی دربار بود. انگلیسها می خواستند از برای ملکه انگلستان لقب "قیصر هندوستان" بدهند. جمیع حکام انگلیس و فرمانفرمایان کل، راجگان در دربار دهلی جمع شد (ند). این بنده نیز با کاربرد از دولت علیه ایران در این دربار موعود بودیم و منزل در خانه یکی از شاهزادگان دهلی بود... " (ص: ۳۵۳). در همان سال چنان قحطی اندر هندوستان افتاد که بعبارت سعدی "یاران عشق را

فراموش کردند". برگزاری آن جشن در زمانی که قحط سالی بود، باعث شد که مردم عامه نسبت بدان بی تفاوت بمانند و از آن هیچ استقبال نکنند. (۳۲) اما سید علی تبریزی هیچ حرفی از آن قحطی مهلک نمی زند و چنین به نظر می آید که او به احوال توده مردم توجه نداشته و سروکار او بیشتر با طبقه اشراف هند بوده است. بهر جهت ذکر دربار دهلی یا بقول معروف "دلی دربار" اعتبار تاریخی سفرنامه را بالا می برد و خواننده را نسبت به اوضاع و احوال آن زمان متللع می گرداند.

نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی شاهد گسترش شهرها در هند بوده است. هند نفوذ غرب و غریزدگی را زود می پذیرفت تا شهرهای هندوستان با شهر و دیار انگلیس همسری کند. همه امکانات شهرنشینی مانند لوله کشی، گاز، برق، بیمارستان، راه آهن، کارخانه ها، اداره ها و غیره در شهرهای کلکته، بمبئی، مدراس و غیره فراهم می شد و پیشرفتهای شهرنشینی در نقاط مختلف هند بروز می کرد. سید علی تبریزی در جام جم هندوستان به این ترقیات و پدیده های قرن نوزدهم میلادی چندین جا اشاره کرده است. او درباره لوله کشی شهر کلکته می نویسد: "آب خوراک شهر را از لوله های آهنین کشیده، بسیار تمیز و گوارا است" (ص: ۳۵۸) و درباره بیمارستانهای شهر کلکته می نویسد که: "مریضخانه های شهر کلکته که از برای عموم ناس مفتوح است... که فقرا و مساکین راحت باشند" (ص: ۳۶۱). نویسنده تصویر بسیار روشن و دقیقی از قلعه، کلکته که سمبول قدرت انگلیسها و انبار اسلحه شان در هند بود، می کشد: "... قلعه ای است در کلکته در کنار دریا موافق نقشه جمیع مهندسین انگلیسها طرح این قلعه ریخته و جلوخان این قلعه بیرق دولت افراشته شده است.. (ص: ۳۶۱). روی هم رفته نظر او در پیرامون کلکته چنین است: "امروز شهر کلکته لندن کوچک است... تماشاخانه های بسیار و کارخانه جات بی شمار دارد. شب کلکته از برای عیش و طرب بهترین ممالک فرنگستان است. چراغ و روشنائی این شهر تمام گاز و الکتریسی است. واقعاً شب چون روز می شود... (ص: ۳۶۷). و همچنین

درباره شهرسازی بمبئی اظهار می دارد که: "بمرو ایام از همت بلند انگلیسها در اندک زمان امروز شهری شده است که تعداد نفوس آن به نهمصد هزار خلق با ترتیب رسیده است و دارای هزار قسم کارخانه جات و صنایع و بدایع آنجا برابری با لندن می کند..." (ص: ۸).

قطار اولین بار در هند در سال ۱۸۵۳ بین بمبئی و پونا به مسافت ۲۱ میل حرکت کرد. (۳۳) انگلیسها برای تسلط کامل و بسیج ارتش خود در هند به اهمیت گسترش شبکه راه آهن پی بردند و زود خط راه آهن را در تمام هند کشیدند. تا سال ۱۸۷۱ م. سه شهر معروف هندوستان یعنی مدراس، بمبئی و کلکته بوسیله راه آهن مرتبط بود. (۳۴) همان زمان وقارالملک تازه به هند وارد شده بود. او گزارشی از خطوط راه آهن هند در اوراق مختلف سفرنامه خود بدین قرار داده است: "سورت در سمت شمال بمبئی واقع است. از بمبئی تا سورت به خط راه آهن سه ساعت و نیم فاصله است..." (ص: ۲۵). "کالسکه بخاری دولت انگلیس تا دو ساعت راه که به شهر کمبایج می رود منقطع می شود..." (ص: ۷۱). بنگلور یکی از شهرهای قدیم هندوستان است. از پونا تا بنگلور با خط راه آهن ده ساعت راه است..." (ص: ۹۰). این گزارشها برای ما بسیار جالب است و میزان گسترش راه آهن را در هند در سالهای ۱۸۷۱ روشن می سازد اما سید علی تبریزی هیچ اطلاعی از رفتار دولت انگلیس با مسافران هندی به ما نمی دهد. از کسی پنهان نیست که در آن زمان دولت انگلیس نسبت به مسافران هندی راه آهن تبعیض قائل می شد و "مردم هند فقط به درجه سه قطار اجازه ورود داشتند." (۳۵)

وقتی شهرهای هندوستان به سبک شهرهای انگلیس بنا شد مردم از گوشه و کنار هند در جستجوی شغل و به هوای برخورداری از امکانات شهرنشینی بیشتر به سه شهر هند یعنی کلکته، بمبئی و مدرس ریختند و ماندگار شدند. با گذشت روزگار جمعیت آن شهرها روزا روز افزایش می یافت. مردم شهرنشین دارای ادیان و فرهنگ و نژاد و زبانهای مختلف بودند و در اندک زمانی جامعه مخلوطی

را در شهرهای یاد شده تشکیل دادند. جامعه ای که در آن با یکدیگر هم می جنگیدند و نیز همزیستی داشتند. در لابلای سفرنامه جام جم هندوستان تصویرهایی از آن جامعه مخلوط موجود است. اینک تصویر مختصری از پارسیان بمبئی که در سفرنامه کشیده شده است: "مردهای این طایفه جلیله تجار معتبر و دارای ادارات دولتی هستند. در دیوانخانه عدلیه و تلگرافخانه و در بانک و نیز در راه های آهن ریاست دارند. تعداد نفوس اینها در تمام هندوستان قریب هشتاد هزار هستند" (ص: ۱۷).

سفرنامه جام جم هندوستان دارای بعضی از کاستیها نیز می باشد که باید به آنها نیز اشاره شود. بزرگترین نقص آن این است که سید علی تبریزی به هر کجای هند رفته، زمان و تاریخ سفر را یاد نکرده است. سفرنامه های معروف مانند الرحله ابن بطوطه و سفرنامه ناصر خسرو که زبده سفرنامه ها است، نویسندگان آنها تاریخ و زمان سفر خود را روز به روز و لحظه به لحظه ذکر کرده اند و این نکته یکی از امتیازات آن کتابها شده است و از جمله شاهکارهای سفرنامه نویسی به شمار می رود. حیف است که نویسنده جام جم هندوستان تمام هند را گردیده منتها هیچ جا در اثر خود تاریخ یا تاریخهای سفر را ذکر نکرده است. لذا این نقص بزرگی در سفرنامه جام جم هندوستان می باشد و در غیر این صورت سفرنامه در تألیف تاریخ هند قرن نوزدهم میلادی جایگاه بالاتری می داشت.

هندوستان مهد ادب فارسی و مرکز یک سبک خاص فارسی بنام "سبک هندی" بوده که در این کشور ادب پرور بروز کرده و توسعه یافته است. پس از نابود شدن زبان رسمی فارسی در شبه قاره هند باز هم در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی شاعران و نویسندگان ادبیات فارسی در هند زیاد بودند. اسد الله خان غالب، خواجه الطاف حسین حالی و دیگر دانشمندان فارسی در قلمرو ادب معروف بوده اند. اما سید علی تبریزی از هیچ کدامشان در سفرنامه خود یاد نکرده است. ناصر خسرو در سفرنامه خود می نویسد: "و در تبریز قطران نام شاعری را

دیدم، شعری نیک می گفت اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد. دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من خواند." (۳۶) اگر وقارالملک نیز در سفرنامه خود سخن از شاعران و دانشمندان و دیگر علمای هند به میان می آورد، بر ارزش ادبی و علمی سفرنامه خود می افزود و اهمیت سفرنامه او دو چندان می گردید.

در سفرنامه جام جم هندوستان اسامی بعضی از اشخاص و مکانها و رودخانه ها و غیره اشتباه شده است. بطور مثال: اسم بانوی نواب واجد علی شاه بلقیس قدر آمده است. در جایی که اسم او حضرت محل افتخارالنساء بیگم بوده و نام پسرش برجیس قدر بوده است. همچنین، نویسنده اسم یکی از پسران میرزا الهی بخش را نیرجاه بهادر نوشته است ولی در واقعیت اسم او ثریا جاه بهادر می باشد. وقارالملک در صفحه ۵ سفرنامه نوشته است که: "پایتخت جلال الدین اکبر در شهر دهلی بود". معلوم است که هیچ وقت اکبر دهلی را پایتخت سلطنت قرار نداد و مرکز حکومت او فتح پور سیکری، بود. سید علی تبریزی در صفحه ۱۸۶ کتاب می نویسد که: "روضه تاج بی بی قریب یک فرسنگ از شهر اکبرآباد و آن طرف کنار رود گنگ واقع است." باید دقت کرد که رودخانه جمنا از پهلوی تاج محل می گذرد و نویسنده سهواً رودخانه گنگ را نوشته است. بهر جهت در نوشتن نامهای رودخانه ها و جاها و اسامی اشخاص تنها سید علی تبریزی مرتکب اشتباه نشده بلکه دیگر سفرنامه نویسان نیز اشتباهات از این دست کرده اند که به آسانی می شود این گونه اشتباهات را بر طرف کرد.

تا کنون دو نسخه خطی از جام جم هندوستان بدست آمده که یکی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و دیگری در موزه کاخ گلستان تهران نگهداری می شود. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۹۹۵۳ و بخط حاج میرزا سید احمد تفرشی است که به سال ۱۳۲۴ هـ.ق نوشته شده اما نسخه ای ناقص است.

(۷۳) نسخه موزه کاخ گلستان بشماره ۳۷ و بخط نویسنده سید علی حجازی است که در تاریخ ۱۳۱۰ هـ ق استنساخ شده و نسخه کاملی می باشد. (۳۸) اولین بار کتاب جام جم هندوستان بدون ویرایش در سال ۱۳۱۶ هـ ق در دارالفنون تهران به چاپ رسیده و بار دوم در سال ۱۳۲۲ هـ ق در تهران با زیور چاپ آراسته گردیده است.

بدون شک توجه به ادبیات فارسی در زمان قاجاریه نسبت به دوره صفویه بیشتر بوده است. در دوره قاجاریه نسبت به شعر، نثر فارسی بیشتر رشد کرد و انواع نثر فارسی و از جمله سفرنامه نویسی بیش از هر دوره دیگر توسعه یافته است. بقول ایرج افشار: "در عصر قاجاری سفرنامه نویسی نشر و بسط خاص پیدا کرد و عده‌ای کثیر از مأموران دولتی و مسافران صاحب ذوق کتابها و رساله‌ها در شرح منازل سفر و چگونگی ابنیه و آثار و اخلاق و رفتار مردم و طوایف نوشتند که ظاهراً بدون استثنا هر یک متضمن فواید تاریخی و ادبی و جغرافیایی است." (۹۳) سفرنامه جام جم هندوستان وقارالملک سید علی تبریزی نیز حلقه‌ای از همین زنجیر سفرنامه‌ها می باشد و نگارنده امیدوار است پس از مقابله نسخه‌هایی که در اختیار دارد با نسخه کاخ گلستان تهران بتواند آن را همراه با فهرستهای لازم به چاپ برساند و در اختیار اهل علم و تحقیق قرار دهد.

مأخذ

(۱) ر. ک به سفرنامه جام جم هندوستان چاپ ۱۳۱۶. ص ۲۸۲

(۲) همان مأخذ: ص ۳۰۹

(۳) کلیات سعدی. محمد علی فروغی و عباس اقبال آشتیانی گلستان ص: ۱۰۴

Six months in Persia By Edward Stack. S. Low Morston,

Searles Rivington, London, 1882. Page.1 (۴)

Ibid. Vol II, Page 202 (۵)

(۶) ر. ک. به وقارالملک، در فرهنگ رجال قاجار از م. بامداد

(۷) مولفین کتابهای چاپی فارسی و عربی از آغاز چاپ تا کنون. خانبا بامشار. چاپ تهران. جلد چهارم. ص ۱۹۲

(۸) الذریعه الی تصانیف الشیعه: محمد حسن الشهیر بالشیخ آغا بزرگ تهرانی. چاپ تهران. جلد ۵. ص ۲۴.

(۹) ر. ک. به وقارالملک در فرهنگ رجال قاجار. از م. بامداد

(۱۰) فهرست کتابهای چاپی فارسی. گرد آورنده خانبا بامشار چاپ تهران. جلد دوم. ص: ۱۴۸۴

(۱۱) Six Months in Persia, By Edward Stack., Vol. I, Page 256.

(۱۲) مجموعه مقالات تألیف هادی حسن چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص: ۱۷۳

(۱۳) Ibn Battuta-Prince of Travellers, By Thomas J. Abercrombie.

National Geographic Vol. 180, NO.6, December 1991, Page 8.

Ibid, Page 32 (۱۴)

(۱۵) سفر با سفرنامه ها. از خسرو شاهانی. چاپ انتشارات تهران سفرنامه ابن بطوطه ترجمه محمد علی موحد. ص: ۹۹

(۱۶) همان مأخذ ص: ۱۰۰

(۱۷) فرهنگ ادبیات فارسی دری. تألیف دکتر زهرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ص: ۳۳۷

(۱۸) مجموعه مقالات. تألیف هادی حسن. چاپخانه مرکزی دولتی حیدرآباد دکن ۱۹۵۶. ص: ۱۷۹

(۱۹) همان مأخذ. ص: ۱۸۲

(۲۰) همان مأخذ. ص: ۱۸۴

(۲۱) همان مأخذ. ص: ۱۸۵

عنوان کتاب به زبان انگلیسی بدین قرار است:

- The Embassy of Sir Thomas Roe to the Court of the Great Moghul. (۲۲)
- Early English Travellers in India. By Ram Chandra Prashad (Delhi 1965) Page 133. (۲۳)
- Ibid, Page 169. (۲۴)
- Travernier's Travels in India, Vol I, translated by V. Ball and edited by William Crooke, Published by Oriental Book New Delhi in 1977. Introduction Page:X (۲۵)
- Ibid, Page xxxiii.
- (۲۶) سفرنامہ مخلص تصحیح و تحشیہ دکتر سید اظہر علی ہندوستان پریس۔ رامپور ۱۹۴۶ ص: ۷
- A Biobibliography of Moghul India By Sita Ram Sharman. Karnataka Publishing House. Bombay. Page 78. (۲۷)
- (۲۸) مسیر طالبی۔ حسین خدیو جم تہران ۱۳۶۳۔ ص ۲۲-۲۳
- (۲۹) اردو سفرنامہ کی مختصر تاریخ دا کتر میرزا حامد بیگ ناشر مقتدرہ قومی زبان ص: ۹
- (۳۰) فرهنگ ادبیات فارسی دری۔ تألیف دکتر زہرا خانلری (کیا) انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص: ۱۵۴
- (۳۱) جام جم ہندوستان۔ چاپ ۱۳۱۶ ص: ۳
- (۳۲) Delhi Between Two Empires, By Narayan Gupta. Oxford University Press Delhi 1981 Page 106. (۳۲)
- India and Pakistan by O.H.K. Spate. Methune & Co. Ltd. London, Page. 313. (۳۳)
- British India, By R.W. Frazer, Ashish Publishing House, New Delhi 1974. Page. 374. (۳۴)

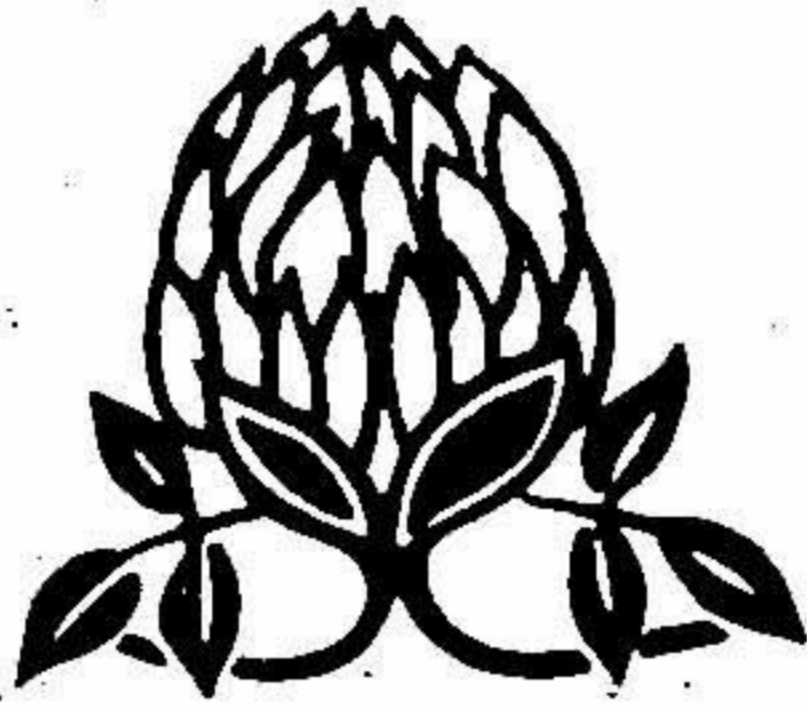
Train Journey A Tokture During the Raj, By Atul Cowshish,
The Statesman, Delhi Edition, dated 18th October 1992. (۳۵)

(۳۶) راه آورد سفر تصحیح و توضیح : دکتر سید محمد دبیر سیاقی، انتشارات
سخن : ۱۳۷۰ ص : ۵

(۳۷) فهرست کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران نگارش : محمد تقی
دانش پژوه. مجلد هفدهم ص : ۵۱۳

(۳۸) فهرست کتابخانه سلطنتی تألیف بدری اتابایی ص : ۷۹

(۳۹) سه سفرنامه باهتمام قدرت الله روشنی "زعفرانلو" انتشارات دانشگاه
تهران شماره ۱۲... (ص : ۱-ب)



پیام انسانیت و بشر دوستی در شعر حافظ

حافظ شاعری است چند بعدی و جامع الاطراف: از هر زاویه ای که در کلامش نظر افکنیم جلوه ای تازه و ابعاد کشف نشده ای در یابیم که در خور مطالعه ویژه و بحثی جداگانه می باشد. او مفاهیم و مطالب دشوار و پیچیده را بنحواحسن ادا می کند و می کوشد که بیشترین معنی و لطیف ترین نکته را در يك لفظ گنجانیده خواننده را مفتون و مجذوب سازد، حتی بر شعرش مفتون شده آن را خیال انگیز گفته:

هر کو نکند فهمی زین کلك خیال انگیز

نقشش بتراش ار خود صورتگر چین باشد

دانشمندان حافظ را شاعر محبت، صوفی، رند، قلندر و شاعر طنز و انتقاد گفته اند، و در بسیاری از موارد چنین و چنان گفته اند. اما به نظر بنده حافظ هر که باشد در کلامش موج انسانیت و بشر دوستی صراحتاً پیدا است. پیام انسانیت در سخنش می جوشد. عشق و انسانیت که مایه ای است شریف و جاودانی در کلامش هر جا دیده می شود. مهم ترین چیزی درباره شعرش بخاطر می رسد و باید آن را نکته ای عروج از شعر وی دانست این است که در اندیشه های وی آمیزش لطیف از پیام انسانیت و بشر دوستی است، زیرا که:

يك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب

از هر کسی که می شنوم نامکرر است

چون که حافظ شاعر انسانیت بوده ازین جهت مانند صوفیاء به مقام اوج

معرفت الهی رسیده مشاهده از «همه اوست» می کرد و در انسانیت و بشر دوستی گم شده می گفت.

چنان پرشد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم در شعر وی کلمه عشق وسیله ای برای ابراز احساسات انسانیت می باشد زیرا او اساساً الهام انسانیت و بشر دوستی را از روز اول بارش برده در نظرش عشق مایه آرایش عالم وجود است و انسان در آن در حال تجلی و شهود می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد احساسات شور انگیز انسانیت و بشر دوستی حافظ را در مجسمه ای واحد ریخته بود. او اندیشه های خود را با عواطف انسانیت پیوند ناگسستنی داده ازین جهت عظمت و بزرگی وی بیشتر روشن شد او عقیده داشت:

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد

دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود

به نظر بنده حافظ در این زمینه شاعر بی همتا است چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ بیان. این شاعر پرستار انسانیت و بشر دوستی به منتهای لطافت رسیده از مطالعه کلامش بر می آید که هنرش کسبی نیست بلکه وهبی یعنی خدا داد است، چنانکه خودش گفته:

جسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

حق این است به همین سبب وقتی او مسائل پیچیده و دشوار را می خواهد به شعر خود بگنجانند این طور بیان می کند که نظیرش محال می باشد. مشخصاتی که در کلامش دیده می شود کوشش ارادی و کسبی نیست، بلکه جزوی است از ضمیر وجودش چنانکه همین انگیزه وجدان را به نحو غیر ارادی

بیان می نماید که "خیر الکلام ما قل و دل" می گردد. می گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان تلافی با دشمنان مدا را

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کناین کیمای هستی قارون کند گدا را

تعمیر

ملاحظه شود در این اشعار هیچ آرایش و زیبایش مصنوعی پیدا نیست بلکه برای ابراز عواطف پرسوز و آتشین و احساسات شور انگیز از جمال انسانیت و بشر دوستی فرا گرفته به کمک اعجاز تخیل و اندیشه خود فقط به صورت شعر آورده است بدین سبب شیرینی و لطافت و ایجاز بیان این اشعار از حد گذشته. همین مشخصات در سراسر کلام وی پراکنده است. این اعجاز و لطافت که حافظ در یافته بود به سبب صفای دلش بوده که مانند صوفیای بزرگ در همه چیز جلوه حق می دید و می دانست که حقیقت جز عشق و محبت و انسانیت چیزی نیست و حق این است:

طفیل مستی عشقند آدمی و پری ارادتی به نما تا سعادت بیبری

تا آنجا که می گوید:

هر آن که جانب اهل خدا نگه دارد خدش در همه حال از بلا نگه دارد

و جای دیگر می گوید:

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

ازین رو شاعر ما که پیکر انسانیت بوده گفته که در راه انسانیت تفریق

مذهب و ملت نیست بلکه اساس انسانیت و بشر دوستی فقط مبنی بر عشق

است:

همه کس طالب یار اند چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

محرک این شعر حتماً آن حدیث نبوی است «و الناس بنوا آدم فهم لاب وام» یعنی همه انسان اولاد آدم هستند و برادر حقیقی يك دیگر چون که حافظ حافظ قرآن بوده بدین سبب این نکته را فراموش نباید کرد که عشق او به فریاد رسیده بود و پیام انسانیت که می داد از قرآن گرفته بود و قتیکه می گوید «با دوستان تلافی با دشمنان مدارا» ما را به یاد آیه کریمه «لکم دینکم ولی یدین» می اندازد.

مگر همین سبب بوده که حافظ خودش گفته «هرچه دارم همه از دولت قرآن دارم» گذشته ازین خواجه در مصاحبت بزرگان آن زمان می بود و مخصوصاً حاجی قوام الدین حسن تمغاجی که از بزرگان سرشناس آن زمان بوده خواجه از مصاحبت ایشان حظ معنوی داشت چنانکه خودش درین باره گفته:

نکته دانی بذله گو چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام

راجع به فیض درویشان حافظ غزل مستغنی دارد. می گوید:

آنچه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه

کیمیایی است که در صحبت درویشان است

روی مقصود که شاهان جهان می طلبند

مظهرش آئینه طلعت درویشان است

حافظ اینجا بادب باش که سلطان و ملک

همه در بندگی حضرت درویشان است

پس همین عوامل است که شاعر ما را از شاعران اروپایی که او مانیسم و بشر دوستی را تبلیغ نموده اند جدا می سازد. نکته ای است قابل توجه که چونکه شعرای اروپایی بشریت و بشر دوستی را فقط مادی دانسته اند ازین جهت مکتب آنها نتوانست ادامه داشته باشد و زود از بین رفت ولی شاعر ما که در

خدا و رسول اعتقاد راسخ داشت و انسانیت و بشر دوستی را جزو ایمان می دانست زنده جاوید گشت و تا جهان باقی است اشعارش به گوش های مردم طنین انداز خواهد شد. حافظ خدای عزوجل را قادر مطلق می دانست لذا تعلیم رضا و تسلیم چنین می دهد.

رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای که بر من و تو در اختیار نگشاد است
خواجه در عهدی زندگی می کرد که بسیاری از فضائل اخلاقی و انسانی رو بزوال نهاده بود ازین جهت او خواسته که اصول و مبادی اخلاق را در قالب زیبا عرضه نموده، ترغیب توکل و رضا و استغنا بدهد، زیرا که همین چیزها برای انسان بهترین وسائل است از نجات مصائب خویش و برای دستیاری دیگران. ملاحظه شود چطور به الفاظ زیبا و دلنشین می گوید:

خوشا آندم که ز استغنائی مستی
فراغت باشد از شاه و وزیرم

بیتار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست

پس ملاحظه می کنیم که حافظ انسان را چنان درس انسانیت می دهد که باید انسان از شاه و گدا فارغ باشد، و از سعادت دیگران رنج نبرد، و با آزادگی و بلند همتی علو مقام انسانی را پی برد و در میان خلق با همه صفات انسانیت و بشریت آزاده و سر بلند باشد.

سر به آزادگی از خلق بر آرم چون سرو

گر دهد دست که دامان ز جهان بر چینم

پس خواجه با این بلند نظری و آزادگی آدمی را نیروی حیات و بیدار دلی می بخشد تا او را از غفلت و مستی های زندگی بیدار نموده، حیات انسانی و

بشر دوستی که ضامن زندگی جاودان است، بخشد تا آنجا که می گوید.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بیخبر از غلغل و بانگ جرسی

پس در کلامش يك قسمت معتدبه یافته می شود که در آن سخن درباره انسانیت و بشر دوستی رفته و خواجه به سبک های گوناگون احساسات و عواطف انسانیت را بیان نموده و زبان به توصیف و تصویر آن گشاده است. در عین حال خواجه این دیده ها و شنیده ها را ساده و روان در کلامش گسترده، و برای ترویج انسانیت از مطالب عارفانه و عاشقانه چنان استفاده نموده که حتماً حیرت انگیز است.

آسمان بار امانت نتوانست کشید ﴿ قرعه فال بنام من دیوانه زدند

این بار امانت همان عطیه خداوندی است که روز آفرینش خدای بزرگ و برتر از همه مخلوق پرسید، آیا شما این امانت را یعنی عشق و محبت یکدیگر را می توانید حمل کنید همه از عهده اش عاجز گشتند ولی انسان این امانت را قبول فرمود و به لقب خلیفه الارض ملقب شد ازین جهت چنانکه قبلاً گفتیم حافظ عقیده داشت که این امانت یعنی عشق و محبت و انسانیت را ما از روز ازل بارث برده ایم و به علت همین عاطفه صمیمانه زنده جاوید هستیم و بوقت رحلت ازین دازفانی باهمان امانت می رویم:

بار امانتش به دل و جان خریده ایم در بارگاه عزتش با بار می رویم

پس از بررسی کلامش بدین نتیجه می رسیم که برای درد های اخلاقی، روانی و اجتماعی این داروی جان بخش را که نامش انسانیت و بشر دوستی است به شکل های گوناگون تجویز نموده از آن جمله این است.

حافظ در کلامش ظریفترین و دقیق ترین عوامل بشر دوستی را با احساسات و عواطف آمیخته به شعرش آورده از وفا و محبت حرف زد و بجای جفا و

پیام انسانیت و بشر دوستی در شعر حافظ

رنجیدن درس صبر و وفا داد و از لذایذ جهانی روگردانی نموده، راه معرفت و سلوک اختیار کرده بشعر و ادب فارسی چاشنی عرفان زد. بصدای دلنشین خود می گوید:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش برجنای خار هجران صبر بلبل بایدش

صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیابای کام را

در نظرش عشق آیتی است لایزال و ابدی و انسان از پرتو آن زنده جاوید است. می گوید:

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود زمانه طرح محبت نه این چنین انداخت
راستی و صفا: راستی و صفا مهم ترین پله انسانیت و بشر دوستی است
حافظ همین مضمون عادی را با موسیقی و آهنگ و لطف بیان خویش که
اعجازش توان نامید می گوید.

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
حافظ لطف و مهر و وفا را یکی از عوامل صمیمانه انسانیت می دانست ازین
جهت تلقین این چیزها می کند.

روی خویت آیتی از لطف بر ما کشف کرد

زان سبب جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک

جامه در نیک نامی نیز می باید درید

حافظ جایی که مهر و وفا نمی دید مضمحل و پریشان خاطر شده گفته.

نشان مهر و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل مسکین که جای فریاد است

دل آزاری و دل شکنی را یکی از موانع انسانیت می دانست ازین جهت
درباره اش می گوید:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما کافری ست و نجیدن

بر خلاف این اتفاق و دوستی را مورد تحسین و ستایش قرار داده می گوید.

حسنیت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت آری به اتفاق جهان می توان گرفت

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم از ما به جز حکایت مهر و وفا می پرس
حافظ در خدا و رسول عقیده راسخ داشت ازین سبب هرچه از جانب خدا و
رسول منع فرموده شد حافظ آن را مورد ملامت قرار داده و برای انسان و
انسان دوستی آن را از مانعات شمرده، حاسد را ملامت می کند محسود را
تشویق می نماید.

غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چووا بینی خیر تو در این باشد

آخرین و مهم ترین عامل که برای ترویج انسانیت و بشر دوستی است
درباره اش می گوید.

مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید

بالا تر از همه چونکه حافظ ایمان محکم داشته، بدین جهت حدیث شریف

«السعی منی ولا تقام من الله» را پیش چشمش نهاده گفت که:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

پس به اختصار توان گفت که در میان شعراء بزرگ کمتر کسی دیده می شود

که مانند حافظ اصول انسانیت و بشر دوستی را بزبان شیرین، ساده، شیوا و

محققانه مورد تجزیه و تحلیل قرار داده باشد. حافظ چنانکه از اشعارش

بر می آید به مقتضای فطرت طبیعی بشر دوست و خیر خواه مردم بوده و تا آخرین دم این صفات پسندیده عشق و انسانیت را در شعر خود گنجانید. همین مایه پرافتخار است که او را میان ایران و ایرانیان سربلند و زنده جاوید گردانید بلکه بگفته خود وی

منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن ازنی کلک همه قند و شکر می بارم
حافظ پیایی انسانها را به دوستی می خواند و از نغمه های خوش آهنگ و لبریز از شور و شوق انسانیت مردم را پیغام می داد که دین نه ملی است و نه شخصی، بلکه صرفاً انسانی است، و هدف آن با وصف کلیه امتیازهای طبیعی این است که جهان بشریت را متحد و منظم سازد. بدین جهت ندایش، اندرزش، سروده های صمیمانه و بی ریایش که از اعماق دل و جانش برخاسته بر دلها ریخته است.

پس معلوم گشت که حافظ بوسیله شعر خود ایران و ایرانیان و همه ادب دوستان فارسی را سربلند و سرشناس گردانیده بدین درجه رسانید که پیامش که محور انسان دوستی و بشر دوستی است به فارسی شکرین به سائر جهان بسپاریم و وظیفه صمیمانه خود بدانیم زیرا که:

خلل پذیر بود هر بنا که می بینی

مگر بنای محبت که خالی از خلل است

خانم نزهت اصغر

در جهان زندگان شام و سحر

دکتر سید اکرام حسین عشرت روز دوم ژوئیه سال ۱۹۲۰ م در شهر بتاله در خانواده ادب دوستی چشم بجهان گشود. جد اعلی وی سید بدیع الزمان سید حسنی بود که در زمان همایون شاه تیموری هند جزو لشکریان ایرانی وارد خاک هند شد. سید محمد مراد جد بزرگ دکتر عشرت پس از حمله نادر شاه از دهلی به بتاله منتقل شد. جد دکتر عشرت سید تصدق حسین بعد از ورود انگلیسیها به هند در ۱۸۵۰ م بدینیا آمد و پس از تحصیلات از دانشسرای عالی لاهور در دبیرستانی در شهر بتاله شروع به کار کرد و تعداد شاگردان وی از هزاران نفر تجاوز کرده بود. سر فضل حسین رئیس اسبق دانشگاه لاهور و مولانا عبدالمجید سالک شاعر و ادیب و روزنامه نویس و غلام احمد پرویز بانی مجله معروف "طلوع اسلام" از جمله شاگردان رشید وی بودند.

دکتر عشرت پس از تکمیل دوره پزشکی به سال ۱۹۴۳ م مسافرتی به ایران نمود و در آنجا در بیمارستان شرکت نفت ایران و انگلیس بعنوان پزشکی عمومی شروع بکار کرد و در حدود ده سال تا سال ۱۹۵۲ م با موفقیت تمام انجام وظیفه کرد. در سال ۱۹۵۲ به وطن مالوف خود پاکستان مراجعت کرد. فعلاً در لاهور مشغول کار هست.

دکتر سید اکرام حسین متخلص به عشرت از آن طایفه پزشکانی هست که غیر از مهارت کاملی و اشتغال به رشته پزشکی بزبانهای فارسی، اردو و پنجابی شعر هم می سراید و شعرش به هر سه زبان کاملاً محکم و استادانه می باشد. وی از کوچکی به زبان و ادبیات فارسی علاقه وافری داشته و عشق به این زبان شیرین از نیاکان خود بارت برده است. از رودکی و فردوسی گرفته تا علامه اقبال لاهوری و ملک الشعرا بهار آثار اکثر شعرای فارسی را با دقت مطالعه کرده و با اینکه علاقه فراوانی به شعر اقبال داشته، هیچگاه تعمداً از وی تقلید نکرده ولی بطور ناآگاهانه گاهگاهی تحت تأثیر سبک و افکار وی قرار گرفته است.

شعر دکتر عشرت از احساسات و جذبات واقعی و صمیمی وی سرچشمه می گیرد و وی هیچوقت به سرودن شعر تشریفاتی و ساختگی پرداخته است و شعر را در اثر حس طبیعی بشر دوستی و دلسوزی با مردم زحمتکش و مظلوم و طبقه محروم مستضعفین سروده، و بوسیله شعر آتشین خود مردم را به شکستن طلسم غرب و استبداد و امی دارد. به عقیده وی حضرت محمد مصطفی ﷺ بزرگترین خدمتگزاران عالم بود و تمام زندگانی او عبارت بود از خدمات گرانبهایی بخاطر

اعلای کلمه حق و دفاع از مظلومین علیه ستمکاران و مستبدان آن زمان. از آثار دکتر عشرت کتابی بنام "سخن ناشنیده" که مجموعه اشعار اردو و پنجابی وی است در سال ۱۹۸۹ چاپ شده است و مجموعه اشعار فارسی بعنوان "رزم خیر و شر" در سال ۱۹۹۴ از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران از اسلام آباد منتشر گردیده است.

ای جوانان عجم (تضمین بر شعر معروف اقبال لاهوری)

دوست دارم مشهد و شیراز و تهران شما
شد جوان تر زندگی از علم و عرفان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما

مثل فردوس است هر دشت و گلستان شما
"چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما
ای جوانان عجم جان من و جان شما"

از کمال عشق پیر روم شیر بیشه ام
باده خیام و سعدی دارم اندر شیشه ام
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما

نام فریاد ستمکش هست بر هر تیشه ام
"غوطه هازد در ضمیر زندگی اندیشه ام
تا بدست آورده ام افکار پنهان شما"

وقت شاه و شهریار و آمریدین گذشت
روز استبداد و شام ظلم و اهل کین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما

دور تخت مرمرین و افسر زرین گذشت
"مپرومه دیدم نگاهم برتر از پروین گذشت
ریختم طرح حرم در کافرستان شما"

مت سوی دار میرفت و بحیرت دیدمش
گفت حریت که نقد زندگی بخشیدمش
شعله آشفته بود اندر نیستان شما

پستی و ذلت شده سرنامه دیوان شرق
من نسینم بجز کیش علی در مان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما

از دوی غریبان بیمار تر شد جان شرق
"فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق
پاره لعلی که دارم از بدخشان شما"

اهرم از خوار سازد گرز شیطان بشکند
زور ایمان آورد طوق مسلمان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما

دشنه اسکندر و شمشیر خاقان بشکند
"میرند مردی که زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما"

گفته ام با حرف و معنی داستان آب و گل
میثاسم منزل این کاروان آب و گل
آتش در سینه دارم از نیاکان شما

باخبر هستم زاسرار جهان آب و گل
"حلقه گرد من زنیایدای پیکران آب و گل
آتش در سینه دارم از نیاکان شما"

رنگ فردا

زمانه آشنای عظمت آدم شود فردا
زبان عاشقان ناتوان غوغا کند آخر
دگرگون رنگ روی پیکر عالم شود فردا
سلاح آتشین بر دیده پر نرم شود فردا
شکوه اهل تاج و تخت بی نام و نشان گردد
طلم پیروان اهرمن باقی نخواهد ماند
بزل غم و عفریت ستم بیدم شود فردا
بزل غم و عفریت ستم بیدم شود فردا
درون میکده هر ظرف جام جم شود فردا
پا در خانه پیرمندان ماتم شود فردا

شاعر مشرق علامہ دکتر محمد اقبال

تختہ مشق جنای دشمنان بودیم ما
مثل مرغان قفس بی آشیان بودیم ما
دریابان همکاب این و آن بودیم ما
صید افسون نگاہ ناکسان بودیم ما
شب شریک محفل پیرمغان بودیم ما
شوکت گم کردہ را افسانہ خوان بودیم ما
غرق در جام شراب دیگران بودیم ما
در تلاش چارہ درد نہان بودیم ما
بہر خاور از حریم عشق اقبالی رسید
عشق من پابند زلف و کاکل و رخسار نیست
شوخیء گفتار عکس عظمت کردار نیست
منزل مردان حر در کویہ و دشت و غار نیست
نیست از گلزار ماگردیدہ اش خونبار نیست
کاروبار برہمن جز جادوی گفتار نیست
بندہ مومن اگر در شہر خود مختار نیست
ورنہ جنس آدمیت اندرین بازار نیست
دفتر ملا علاج ملت بیمار نیست
در گلستان غلامان طرح پاکستان نہاد

یاد ایامیکہ از ہندوستان بودیم ما
در جہان لالہ و گل خانہ صیاد بود
دوستان رفتند دنبال امیر کاروان
شیخ یاوہ گو بدین مصطفی کاری نہداشت
روز در مسجد زایسان گفتگوہا داشتیم
ہرگہبی از قصہ زلف و کمر فارغ شدیم
بی خبر گشتیم از خسخانہ ویران خویش
پی بہ پی از گرمی سوز نہان میسوختیم
ناگہان در بزم ما مردی جوان سالی رسید
گفت "ای یاران مرا کاری بچنگ و تار نیست
شہر دین رونق نگیرد از دکان وعظ و پند
گاہ روی دار باشد گاہ بر اوج سریر
مرغ خوش صورت کہ در کنج قفس دارد مقام
اینکہ در آویزش دین و وطن گم گشتہ ای
جان چسان بازد برای حفظ ملک دیگران
از فروغ علم و عقل و مال مینابد فرنگ
خویش را بشناس و درس از حکمت قرآن بگیر
داد این پیغام و سر در زیر خاکستان نہاد

پند ابوذر غفاری (رض)

ابوذر گفت: "ای یاران زروسیم امتحان ماست
بدانی حرص ملک و مال ہا از دشمنان ماست
خدا ہر طفل را عور آفرید و شیر مادر داد
لباس و قوت در دنیا برای حفظ جان ماست
حکومت بہر آرام و سکون آدمی باشد
خلافت ناقہ امت، خلیفہ ساربان ماست"
شود انسان بزرگ و ارجمند از ارزش کارش
کہ این حق است و فکر ماسوا و ہم و گمان ماست
اگر حاکم زیت المال بیجا یک درم گیرد
نبی (ص) فرمود این توهین قانون و زیان ماست
وگر ظالم زند تیر ستم بر سینہ مردم
خلاف ظلم برخیزید کاین شایان شان ماست
رضای حق رضای دوستان حق بود عشرت
ہمین حکم خداوند و رسول (ص) راہدان ماست

عرفی شیرازی

(۹۶۳ھ. ق - ۹۹۹ھ. ق) (۱)

سید جمال الدین محمد عرفی شیرازی، از بزرگترین شاعران قرن دهم بود، نام پدرش را خواجه بلو ساکن محله کوچہ سختویہ دانسته اند. (۲) در شیراز ولادت یافت و قسمتی از زندگی را در آنجا گذراند و تا سال ۹۸۹ در وطن بود و سپس از آنجا در ۹۹۰ بدکن رفت (۳) و از آنجا عازم فتحپور شد و در آنجا با فیضی شاعر معروف آشنا گشت. فیضی او را در خانه خود نگاه داشت و منتهای مهربانی را درباره اش کرد و بوسیله او با مسیح الدین حکیم ابوالفتح که از دانشمندان معروف بود آشنا شد و پس از مرگ او بخدمت عبدالرحیم خانخانان سپہ سالار معروف هندوستان پیوست و چندی با او در حیدرآباد بود و سپس بدربار جلال الدین اکبر رفت و در سال ۱۵۸۹م/ ۹۹۷ھ. ق در التزام رکاب او به کشمیر رفت. (۴) سر انجام در ۹۹۹ھ. ق در لاهور درگذشت (۵) و همانجا او را بخاک سپردند. گویند آخر الامر استخوان او به نجف اشرف بردند و مرقد او در نجف معروف بوده است. (۶)

بکاوش مژہ از گور تا نجف بروم

اگر بہ ہند بخاکم کنی وگر بہ تبار (۷)

دربارہ وجہ تسمیہ عرفی نوشته اند چون پدرش در شیراز بدعاوی حقوقی و جزائی مردم رسیدگی می کردہ و تصدی دیوان محاکمات را داشتہ، باین مناسبت این اسم را برای خود انتخاب کردہ

است. صاحب مآثر رحیمی می نویسد:

«چون پدرش در دیوان حکام فارس به امر داروغه دارالافاضل شیراز مشغول بود، مناسبت شرعی، عرفی را منظور داشته، تخلص خود را عرفی کرد». (۸)

غیر از رساله درباره تصوف به نام «نفسیه»، که منشور است بقیه آثارش منظوم بود، و بنا بقول شبلی نعمانی عبارت بود از دو مثنوی به تقلید مخزن الاسرار و خسرو و شیرین نظامی، و دیوان «مشمول بر ۲۶ قصیده، ۲۷ غزل و ۷۰۰ قطعه و رباعی که به سال ۱۵۸۸ م/ ۹۹۶ هـ. ق، یعنی فقط سه سال قبل از مرگش جمع آوری گردیده است. ماده تاریخ زیر تاریخ گرد آوری این دیوان را بدست می دهد. (۹)

این طرفه نکات سحری و اعجازی چون گشت مکمل برقم پردازی

مجموعه طراز قدس تاریخش یافت اول دیوان عرفی شیرازی (۱۰)

عرفی باوجود داشتن فرصت های بی شمار و ذوق و قریحه شاعری به

علت کبر و گستاخی غیر قابل تحمل نتوانست مورد پسند عامه قرار بگیرد و

لذا دشمنان زیادی برای خود بوجود آورد. رضا قلی خان در این باره می

گوید: «سیاق اشعارش پسندیده اهالی این عهد نیست» (۱۱)

کسی که بیت زیر را می گوید در واقع انتقاد و سرزنش مردم را به سوی

خود جلب می کند. (۱۲)

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود گرنی دانست باشد مولد و مأوای من (۱۳)

این تنها نمونه ای از تکبر او نمی تواند باشد، زیرا که به همین طریق در

مورد برتری خود بر انوری، ابوالفرج (۱۴)، خاقانی (۱۵) و دیگر شاعران

نامدار ایران لاف می زند، و همین کار ناشایست باعث عدم محبوبیت او

درمیان هم میهانش شده که چنین ناسپاسی هایی را درباره بزرگان ادب ملی

خود تحمل نمی کنند. (۱۶) از سوی دیگر، نفوذ و شهرت او در ترکیه و هندوستان بسیار بوده است. (۱۷)

ازین فخر و غرور او تمامی همعصران شکوه داشتند و نالان بودند و حتی نظیری نیشاپوری که یک شاعر بی آزار و صلح جوی بود، نتوانسته ازین، خود را بازدارد (۱۸). بعد از مرگ عرفی قصیده ای که در جواب او گفته می گوید:

درین قصیده به گستاخی ارچه عرفی گفت بداغ رشك پس از مرگ، سوخت خاقانی
کنون بگور چنان او برشك می سوزد که در تنور نتوان گوسفند بریانی (۱۹)

مولانا شبلی نعمانی درباره مصاحبت او با فیضی دکنی می نویسد:

«فیضی بعلت نخوت و غرور عرفی ناچار شد از و قطع تعلق کند». (۲۰)

ولی تعجب است که فیضی که حریف بزرگ وی بشمار می آید از شریف النفسی او بسیار تعریف کرده است. چنانکه در این واقعه که همه عبارت آن بعد می آید، می نویسد:

«از تهذیب اخلاق او چگوید، که در خاکی نهاد شیراز ذاتی می باشد نه کسبی» (۲۱) در این مورد شبلی می گوید:

«شاید این مربوط به ملاقات ابتدائی باشد که هنوز تجربه دوستی از اخلاق او به دست فیضی نیامده بود و الا با او طرح دوستی نمی ریخت». (۲۲)

عرفی برخلاف شاعران دیگر، رند و اوباش نبوده، چه اینکه یکی او را متهم بفسق کرده و او رنجیده است. در یک قطعه آن را اظهار کرده و در خاتمه قلبش را بدینسان تسلی می دهد:

اهل دنیا، همگی تهمت گیرند و فساد عیسی این متحمل شد و مریم برداشت (۲۳)

عرفی با همه بد خلقی و نخوت، زیانش را به هجو کسی آلوده نکرده است، یا کسی را قابل ندانسته که هجو کند. او وقتیکه بیمار شد، مردم بیعیادت او آمدند، ولی چون قلبهای شان صاف نبوده، در لحن غمخواری

سخنانی می گفتند که در آن جنبه دل آزاری بوده است. عرفی همه را می فهمیده و در دل پیچ و تاب می خورده است. عرفی در جواب همه اینها با غیظ و خشم گفته:

خدای عز و جل، صحتّم دهد، بینی که این منافقان را، چه آورم برسر (۲۴)

ابوالفضل در «آئین اکبری» راجع به عرفی می نویسد:

"عرفی شیرازی، شایستگی از ناصیه گفتار او می تابد، و فیض پذیری از سخن او پیدا. از کوتاه بینی در خود نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود، غنچه استعداد نشگفته پژمرد". (۲۵)

عرفی، بکمال فضل و دانش و لطیفه گوئی و حاضر جوابی موصوف بود. روزی بیدار ابوالفضل رفت. دید قلم بدنندان گرفته در فکر است. سبب پرسید گفت دیباچه تفسیر بی نقطه برادرم را در همان صنعت یعنی غیر منقوط می نویسم. در یکجا بنام والد (شیخ مبارک) برخورده می خواهم این نام هم در صنعت مزبور آمده باشد.

عرفی فوراً گفت مطلبی نیست آنرا در همان لهجه و زبان خود (مبارک) بنویسید. (۲۶) (روستائیهای هند مبارک را مبارک تلفظ می کنند).

وقتی فیضی بیمار بود و عرفی بعیادت وی رفت چون فیضی بسگ علاقه می ورزید. عرفی سگ توله هائی چند دید که با طوق طلا می گردند. پرسید: مخدوم زاده ها بچه اسمی موسوم اند؟ فیضی در جواب گفت بهمین اسمهای عرفی (یعنی متعارف و معمول) عرفی گفت: مبارک باشد (چون اسم پدر فیضی شیخ مبارک بودم.. ۲۷)

باظهوری اکثر مکاتبات دوستانه داشت. باری ظهوری طاقه شالی مال کشمیر برایش هدیه فرستاد. اتفاقاً شال مزبور پست و معمولی بود. عرفی نامه ای در جواب مشتمل بر سه رباعی در هجو شال نوشت که يك رباعی

آنها این است (۲۸):

این شال که وضعش ز حد تقریر است آیات رعونت مرا تفسیر است
نامش نکنی قماش کشمیر کزو صد رخنه بکار مردم کشمیر است (۲۹)
عرفی دشمن عافیت است، چون محرومیت را اصل موفقیت و سوز هجران را
بشکر خواب وصال ترجیح می دهد، و این چاشنی در تمام اشعار بخصوص
عزلیات او هست:

خلاف عهد نخواهی بغم مصاحب شو

که عافیت بنسیمی ملول می گردد (۳۰)

همان طور که غم را بشادی و حرمان را به امید وصل ترجیح می دهد.
فیض حضور در ترك ادب می داند:

در صحبتی که شرم و ادب هست فیض نیست

زانرو مرا بصحبت بیگانه خوشتر است (۳۱)

غم نصیبی در مشرب عرفی بزرگترین توفیق و موهبت است:

ما کسی را نشاناسیم که غم نشناسد هست بیگانه ما هر که الم نشناسد

یارب آنکس که نهد تهمت شادی بر من تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد (۳۲)

در مقام مجاهده با نفس فتحها می کند و زخمها بر می دارد، بدون

اینکه قطره ای خون، دامن کسی را رنگین کند:

زخمها برداشتیم و فتحها کردیم لیک

هرگز از خون کسی رنگین نشد دامان ما (۳۳)

در شناسائی، او ترك تعلق را يك نوع تعلق می شمارد، و بت شکنی را

عین بت شکنی می پندارد:

آن راهروی که شاد بترك تعلق است

بت سنگ راه و بت شکنی سنگ راه اوست (۳۴)

عرفی استنادات فلسفی خود را عیناً در آثار خود منعکس نمی کند بلکه نکات فلسفی و حکمت آمیز را بزبان عاشقانه بیان می دارد:

فقیهان دفتری را می پرستند حرم جویان دری را می پرستند
بر افکن پرده تا معلوم گردد که یاران دیگری را می پرستند (۳۵)

آنان که وصف حسن تو تفسیر می کنند خواب ندیده را همه تعبیر می کنند (۳۶)

مائیم و لبالب شدن از یار و دگر هیچ منصور و انالحق زدن از دار و دگر هیچ
به سنگ مزارم بنویسید پس از مرگ ای وای به محرومی دیدار و دگر هیچ (۳۷)

عرفی شیرازی، شاعر شهید کلام شیرین سخن بوده. نظمش عذوبت سلسبیل، نثرش خاصیت فرات و نیل دارد. جزالت با سلاست آمیخته، لطافت با متانت انگیخته. نظمش اندر هر عبارت جنتی آراسته، نثرش اندر هر اشارت عالمی پیراسته. چندان ابداع معانی غریبه و مضامین عجیبه و ابیات عارفانه عاشقانه، که او سروده، هیچکس نسروده، و این طور شهرتی، که او را بهم رسیده، هیچ يك از امثال و اقران او را نرسیده و نخواهد رسید. شهرت او بجائی رسیده بود که دیوان غزلیات او را، سخن سنجان و نکته دانان، تعویز وار بر بازوی خود بسته شب و روز با خود همراه می داشتند.

عرفی برای حسب و نسب خود امتیاز خاصی قائل است در زمینه سخن هم مزیت های مخصوصی دارد، به طوری که تمام شعراء و گویندگان همدوره او این حقیقت را تصدیق داشتند. حتی فیضی که ملك الشعراء دربار و سخن شناس توانائی بود، نمی توانست طرز جدید و ابتکار عرفی را منکر شود، مکرر در مکاتبات خود او را بوسعت فکر و قدرت ایجاد می ستود و حتی

معتقد بود که:

«فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده است» (۳۸)

شیخ ابوالفضل برادر فیضی در دو تذکره آئین نامه و آئین اکبری با این که نیش های زهر آگینی باوی زند بازمی تواند قدرت و توانائی او را در شعر و سخن کتمان و پنهان کند (۳۹). نظیری نیشابوری که از سخن سرایان مسلم است و قدرت را در قصیده همسنگ انوری گرفته است. در استقبال یکی از قصاید عرفی شکست خورده و در پایان بعد از عجز و اقرار به ناتوانی، خود را به پیروی از ملزم می کند:

بطرز وی دوسه بیستی دگر ادا سازم که بهر دعوی او قاطع است برهانی (۴۰)
صائب بزرگترین شاعر نکته یاب نظیری را باستادی قبول دارد. ولی وقتی می خواهد از خود و نظیری ستایش کند قرینه بزرگترین از عرفی پیدا نمی کند:

صائب چه خیال است شوی همچو نظیری عرفی، به نظیری نرسانید سخن را (۴۱)
در تاریخ ادبیات ایران کسی را سراغ نداریم که در عنفوان جوانی تا این حد صیت سخنش بلند شده و روش او مورد بحث و تقلید قرار گرفته باشد. هنوز در دانشکده ها و کلاسهای عالی شبه قاره پاک و هند قصاید عرفی را جز و برنامه های ادبی تدریس می کنند. عبدالباقی نهاوندی در تذکره شعرای دستگاه خانخانان می نویسد:

«مخترع طرز تازه ایست که الحال در میانه مستعدان و اهل زمان معروف است و سخن سنجان تتبع او می نمایند» (۴۲).

شهرت عرفی بیشتر روی قصاید اوست، چون قدرت خود را در قصیده بحد کمال رسانده، و طرز عرفی در قصیده آنقدر اهمیت و رواج پیدا کرده که سالها مورد تتبع و سرمشق گویندگان معاصر و متأخر بر او قرار گرفت. ولی

عرفی خودش روی همان نبوغ و تتبعی که در تمام فنون شعر دارد و از طرفی
حرفت مداحی را مذموم می شمارد. این عقیده را از خود سلب می کند:

قصیده کار طمع پیشگان بود عرفی

تو از قبیلہ عشقی، وظیفه ات غزل است (۴۳)

در یکی از قصاید مفاخره آمیز در نعت رسول اکرم (ص) طبع توانائی

خود را ما فوق اصل و نسب می داند و از تفاخرات نژادی خویش ابراز بی
نیاز می کند:

المنة لله که نیازم بنسب نیست اینک بشهادت طلبم لوح و قلم را (۴۴)

از قصاید معروفش یکی آنست که در نعت حضرت علی (رض) سروده و
مطلعش این است:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهر و دیار ندیده ام که فروشند بخت در بازار (۴۵)

مدیحه سرائی عرفی از حمد خدا و نعت رسول (ص) و منقبت علی (ع)

گذشته از مدح: خانخانان، ابوالفتح اکبر شاه، شاهزاده سلیم تجاوز نمی کند و
بقیه آثار او بحکم و نصایح و مسائل حکمت آمیز چندی خاتمه می یابد. حکیم

ابوالفتح گیلانی از مشاهیر مکابر زمان و عمده اعیان روزگار بود. قصاید

غرا در مدح او پرداخت، و بدولت تربیت و راه نمونی آن عالیجاه، منظور نظر

کیمیا اثر این دانش پژوه گردیده، و در سلك زمره مداحان و مصاحبان و

مجلسیان منتظم گردید. و باندک فرصتی، بیمن تربیت شاگردی و مداحی این

دانای رموزالنفسی و آفاقی، پختگی تمام و ترقی مالاکلام در منظوماتش بهم

رسید. چنانکه او در قصیده، که بمدح آن سپه سالار گفته، بیان نموده:

ز یمن مدح تو، آن نغمه سنج شیرازی رسید صیت کلامش بروم از خاور

بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید چو خو بروی که یابد ز ماشطه زیور (۴۶)

خلاصه عرفی، از مداحی صرف تقرب بدستگاه و اخذ صله نبوده بلکه

آنها را شعر شناس تشخیص داده، بخصوص مبالغه هائی که درباره میر ابوالفتح کرده، روی حق شناسی و توجه او باهل سخن بوده است. قصیده ای که در سوگ میر ابوالفتح گفته نمایشگر تأسف واقعی او بر مرگ مدوح است تا آنجا که خانخانان را مخاطب ساخته و می گوید:

خدایگانا راز دلم تو می دانی چه گویمت که دلم چون ز غم گران آمد
چه احتیاج که گویم برفت و عرفی را چه برسر از خیر مرگ ناگهان آمد
تو آگهی که مرا از غروب آن خورشید چه گنجهای سعادت زیان جان آمد
من آگهم که گر آن شب چراغ گم کردم چه گوهرم بتلافی آن زیان آمد
بهار باغ مرا گر قضا بجنّت برد بهار باغ بهشتم بیوستان آمد (۴۷)

عرفی بعد از مرگ میر ابوالفتح به خانخانان پیوست (۴۸) و در تمام ایام عمر بجز او از دیگری مدح نگفت. چون معتقد بود که منت یکی و شکر یکی. چون روحاً از تعریف و تمجید و مداهنه و مداحی ناراحت بوده است و میل نداشته که او را مداح شخص یا دستگاهی بدانند چون عزت نفس او را مخدوش می کرده است:

من مدحگرم لبك نه هر جانی و طامع گردن ننهم منت هر بذل و کرم را
يك منعم و يك منت يك نعمت و يك شکر صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را (۴۹)
ولی وقتی به مدوح یگانه خود ارادت می ورزد پا را از حد غلوه فراتر
می نهد بطوری که او را از سطح عادیات برتر و حتی از نوع انسان ممتاز تر
می شمرد. اظهار عجز و انکسار او در مقابل میر ابوالفتح که عاشق فضائل و
مکارم اخلاقی او بوده به آنجا می رسد که:

حکیم عهد ابوالفتح آفتاب هنر که از دمش رود اعجاز عیسوی بر باد
رماد را شرر قهر او کند شنجرف جماد را اثر لطف او کند شمشاد (۵۰)
عرفی در قصیده سبکی خاص و طرزی مخصوص بخود دارد که هر چند

اصل آن یکی از افراد کلی سبک عراقی است. اما در اسلوب بیان و بکار بردن الفاظ و ابتکار معانی و تلفیق عبارات خصوصاً استعارات طرزی بدیع و بی سابقه بوجود آورده است:

مرعی کن تو که فرزند مسیح است و مسیح حاقمی کن تو که توفیق گدای است و گدای
من بصد ناز و کرشمه همه رنگ و همه بوی برسر جمله ارکان نهم از خلوت پای (۵۱)
شیوع فن استعاره و تشبیه آنهم برنگی خاص که مناسب فکر دقیق و
ذوق خیال پرور و فلسفی شعرای ایندوره است، از خواص عمده سبک هندی
بشمار می رود. شبلی نعمانی در کتاب معروف خود «شعرالعجم» درباره
عرفی می نویسد: «ترکیبات و استعارات نو در شعر عرفی هر قدر که طرفه و
بدیعند همانقدر در مضمون و معنی وسعت و نیرو ایجاد می کند» (۵۲) باز
می نویسد (در این هیچ شبه نیست که قوه تخیل عرفی نهایت درجه
عالیست) (۵۳) تشبیهات و استعاراتی که در شعر عرفی می بینیم اغلب
تازه و غیر مأنوس و در عین حال گیرا و محرک و جالب است، در ابیات زیر
دقت کنید:

دلم چو رنگ زلیخا شکسته در خلوت غم چو تهمت یوسف دویده در بازار (۵۴)

پرچم رمح تو در آشوب گاه معرکه

لیلة القدری ست در هنگامه روز حساب (۵۵)

بزم گاه تو حجله یوسف رزم گاه تو شانه ضحاک

دست مظلوم را چو کرد دراز صد شبیخون به شعله زد خاشاک (۵۶)

در بیت زیر نیز نمونه جالبی از روش عرفی در آوردن مجاز و

استعاره است:

مشت سوزن بدلم زان مژه تاریخته اند گریه از پاره دل دوخته پیراهن چشم (۵۷)

عرفی توجه خود را بیافتن مضمون تازه و فکر بدیع مبذول داشته است، و شخص در مطالعه اشعار او خود را در وادی جدیدی از شعر و ادب می بیند، و به نکات و دقائق و معانی و مضامین تازه و بیسابقه ای برخورد می کند. عرفی در اشعار زیر خود را باختراع مضامین غریب نشان داده است.

در اینجا نمونه هایی از شعر عشقیه عرفی را نقل می کنیم:

در دل ما غم دنیا غم معشوق شود باده گر خام بود پخته کند شیشه ما (۵۹)

دهن خویش ببوسند و لب خویش میکند

چون در آئینه بینند بتان صورت خویش (۶۰)

بملك هستی ما رو نهاده سلطانی

که ما بصلح دهیم او به جنگ می گیرد (۶۱)

عشق می گویم و می گرم زار طفل نادانم و اول سبق است (۶۲)

می روی باغیر و می گوئی بیا عرفی تو هم

لطف فرمودی بروکین پای را رفتار نیست (۶۳)

قبول خاطر معشوق شرط دیدار است

بحکم شوق تماشا مکن که بی ادبی است (۶۴)

برخی تك بیت های عرفی برسر زبانها افتاده و جزو ضرب المثل هایی

شده است:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنایع عجم را (۶۵)

غم نباشد گر بود سامان عیشم ناتمام عیب باشد سفره درویش را نانی تمام (۶۶)
 عرفی تو میندیش ز غوغای رقیبان آواز سگان کم نکند رزق گدارا
 عرفی به اقسام شعر دست زده و تمام آنها را باهمان چاشنی خاص خود
 خوب از آب در آورده است. مثنوی و قطعه و غزل و رباعی حتی نثر او مثل
 قصیده اش همان صلابت و استحکام را دارد. غزلیات روح افزایش زبان طعن
 بر آب حیات گشوده. پختگی معانی و شکستگی الفاظ، عذوبت کلام،
 نازکی ادا و تازگی مضمون را، باهم جمع نموده است. مثنوی عرفی جذبه و
 حال زیاد دارد.

گویند این رباعی در حالت نزع گفته:

(عرفی) دم نزع است و همان مستی تو آخر بچه مایه، بار بستنی تو
 فرداست که، دوست نقد فردوس، بکف جوای متاع است، و تهی دستی تو (۶۷)
 عرفی با جلال الدین اکبر در سال ۹۹۷ هـ.ق سفری بکشمیر کرد. (۶۸)
 وقتی که در کشمیر بوده، قصیده ای گفته است، و در آن وصف کشمیر و مدح
 شاه است، اینجا چند بیت از آن قصیده نقل می کنیم:

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید گر مرغ کباب است که با بال و پر آید
 بنگر که، ز فیضش بشود گوهر یکتا جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید
 وانگه بچنین فصل، که در ساحت گلزار از لطف هوا، چاشت نسیم سحر آید
 از بلبل خاموش، دل باغ گرفته است او را چه گنه، محمل گل دیر تر آید
 این سبزه و این چشمه و این لاله و این گل آن شاخ ندارد که بگفتار در آید (۶۹)

مآخذ و حواشی :

- ۱- ادب نامہ ایران، از مرزا مقبول بیگ بدخشانی، نگارشات تمپل رود، لاهور، سال ندارد، ص ۶۴۴
- ۲-۳- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد اول)، سعید نفیسی، کتابفروشی فروغی، مهر ماہ ۱۳۴۴ ص ۴۱۷،
- ۴- تذکرہ شعرای کشمیر (بخش دوم)، سید حسام الدین راشدی، اقبال اکادی پاکستان، لاهور، ۱۹۸۲، ص ۸۳۱
- ۵- تاریخ ادبیات ایران (از صفویہ تا عصر حاضر)، تألیف ادوارد براون، ترجمہ فارسی از دکتر بہرام مقصدادی، انتشارات مروارید تہران، ۱۳۶۹، ص ۲۲۳
- ۶- شعرالعجم (جلد سوم)، علامہ شبلی نعمانی، نیشنل بک فاؤنڈیشن، اسلام آباد، ۱۹۷۲م، ص ۸۱
- ۷- دیوان عرفی، بکوشش جواہری «وجدی»، از انتشارات کتابخانہ سنائی، بہ تاریخ ۱۹-۲-۵۷، ص ۵۹
۸. ۹. ۱۰- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۷۳، ص ۸۵، ص ۸۵
- ۱۱- ۱۲- تاریخ ادبیات ایران، همان، صص ۲۲۶-۲۲۷
- ۱۳- دیوان عرفی، همان، ص ۱۲۵
- ۱۴- «انصاف بدہ بوالفرج و انوری امروز بہرچہ غنیمت نشمارند عدم را بسم اللہ از اعجاز نفس جان دہشان باز تا من قلم اندازم و گیرند قلم را (دیوان عرفی بکوشش جواہری وجدی، ص ۶)

و «میان انوری و عرفی ار جوید کسی نسبت

حدیث ماہ نخب شب عرضه دارد ماہ تابانش»

(دیوان، ص ۹۷)

۱۵- در قصیده عمان الجواهر که به استقبال قصیده مرآت الصفاى خاقانى ساخته است گوید:

«دم عیسی تمنا داشت خاقانى که برخیزد به امداد صبا اینک فرستادم بشروانش»

۱۶- عبدالنبی فخرالزمانی می نویسد: «... مولانا عرفی هیچ عیبی بغیر از بی ادبی نداشته چنانکه شیخ نظامی را بدیناد می نموده و سخنان ایشان را به نظر در نمی آورده...». (تذکره میخانه، تصحیح گلچین معانی، ص ۲۲)

۱۷- تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون، ص ۲۲۷

۱۸- شعرالعجم، ج ۳، ص ۷۹

۱۹- دیوان نظیری نیشاپوری، بکوشش مظاهر مصفا، کتابخانه های امیر کبیر وزوار، خرداد ماه ۱۳۴۰، ص ۵۰۹

۲۰- ۲۱- ۲۲- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۷۵، ص ۹۰، ص ۸۴

۲۳، ۲۴- دیوان عرفی، ص ۱۹۱، ص ۱۹۷

۲۵- آئین اکبری، علامه ابوالفضل، ترجمه اردو از مولوی محمد فداعلی،

سنگ میل پبلی کیشنز، لاهور، ۱۹۸۸، ص ۵۰۸

۲۶، ۲۷، ۲۹- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۸۳، ص ۸۳، ص ۸۴، ص ۸۴

۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷- دیوان عرفی، ص ۲۹۸، ص ۲۹۵،

ص ۲۰۶، ص ۲۲۷، ص ۲۵۷، ص ۳۰۳، ص ۲۵۴

۳۸- شعرالعجم، ج ۳، همان، ص ۹۰

۳۹- آئین اکبری، همان، ص ۵۰۸

۴۰- دیوان نظیری نیشاپوری، ص ۵۰۹

۴۱- شعرالعجم، ج ۳، ص ۸۸

۴۲- تذکره شعرای کشمیر، همان، ص ۴۹۱

۴۳، ۴۴، ۴۵- دیوان عرفی، ص ۱۶، ص ۸، ص ۳۷

۴۶- تذکرہ شعرائے کشمیر، ص ۷۹۲

۴۷- دیوان عرفی، ص ۲۸

۴۸- شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان، تألیف دکتر سید حسین جعفر

حلیم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۹۹۲م، ص ۳۴۷

۴۹، ۵۰، ۵۱- دیوان عرفی، ص ۷، ص ۲۴، ص ۱۵۶

۵۲، ۵۳- شعرا العجم، ج ۳، ص ۹۴، ص ۱۰۲

۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱- دیوان عرفی، ص ۳۷، ص ۱۳، ص

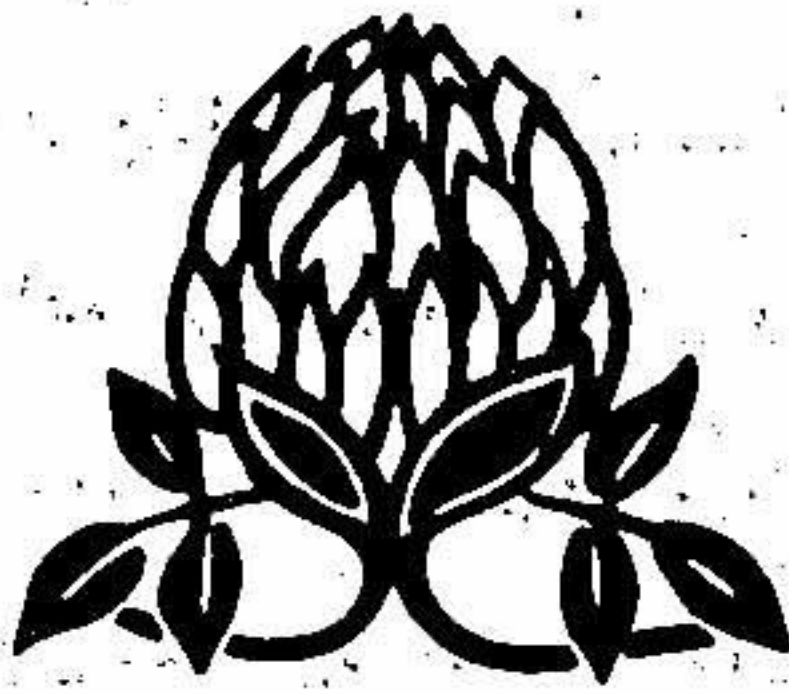
۹۷- ص ۳۳۳، ص ۵۶، ۵۷، ص ۲۰۵، ص ۳۲۵، ص ۶۹

۶۲- شعرا العجم، ج ۳، ص ۱۰۷

۶۳- ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷- دیوان عرفی، ص ۲۴۸، ص ۲۲۷، ص ۸، ص ۲، ص ۳۷۴

۶۸- تذکرہ شعرائے کشمیر، همان ص ۸۳۱

۶۹- دیوان عرفی، ص ۳۱



محمد اقبال شاهد

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تهران (ایران)

معرفی نسخه خطی «جواهر عباسیه»

شهر بهاول پور مرکز و پایتختِ والیان شکوهمند ایالت عباسیان بوده است. این شهر در جنوبِ بزرگترین و حاصلخیزترین استانِ پاکستان، پنجاب بوده است. نیم میلیون جمعیتِ مردم درین شهر زندگی می کند و دارای فرودگاه، راه آهن، دانشگاه، دانشکدهٔ پزشکی و چند دانشکدهٔ پسرانه و دخترانه می باشد.

اگر به تاریخ قدیم قسمتِ بهاولپور نگاه کنیم آشکار می شود که این منطقه اهمیتِ فوق العاده ای داشته است. بقول یکی از باستان شناسان بزرگ، محمد رفیق مغل و تهذیب و فرهنگ رودخانهٔ ها کره (گهگهر) نسبت به فرهنگ موهنجو درو و هرپا بیشتر قدامت دارد و وادیِ سرسوتی به سببِ حاصلخیز بودن مانند بهشت بوده است.

اثار باستانی ایالت بهاولپور مانند بقیه ساختمانهای قدیمی نظیر: پتن منارا، قلعه اسلام گر، قلعه دین گر و قلعه دراور و نیز اشیاء مکشوفه مانند ظروف فلزی و سفالین، اسلحه و لباس های جنگی، آلات گرانبهای طلا و نقره و عتیقه هایی که از حفاریِ بسترِ رودخانه به دست آمده است حاکی از عظمتِ این سرزمین متمدن و با فرهنگ است.

اچ شریف، یکی از شهرهای نواحی بهاولپور، مرکز بزرگ علم و ادب بوده است و اوکین تذکره شعرای فارسی «لباب الالباب» محمد عوفی در دوره ناصرالدین قباچه در همین شهر نوشته شد. امروز هم تعداد زیادی از

نسخه های خطی در کتاب خانه گیلانیه محفوظ است و فهرست آنها توسط آقای دکتر غلام سرور به چاپ رسیده است.

یکی از این نسخه ها «جواهر عباسیه» تصنیف محمد اعظم بهاولپوری است. اعظم در سال های آغاز قرن نهم میلادی، تاریخ نویس دربار صادق خان ثانی، فرمانروای بهاولپور بود. اعظم «جواهر عباسیه» را در مقدمه به عنوان تذکره خوانین» نیز یاد می کند و تاریخ تصنیف کتاب را از «مقصود اعظم» استخراج نموده که ۱۲۵۱ هـ می باشد.

«جواهر عباسیه» بصورتیکه از نامش آشکار است تاریخ فرمانروایان عباسیه بهاولپور است. تعداد برگهای این نسخه ۲۴۲ می باشد و به قطع ۱۱×۲۳ است. از مطالعه صفحات اولین معلوم می شود که این نسخه بدست خود مصنف کتابت شده است. کاتب با آمیزش گل کاری در خط نستعلیق یک خط نوینی ابداع کرده است و این خط مشابه با خط بهار رائج در ایران می باشد. زیبایی این خط مثل گلستانی است البته در خواندن مشکلاتی پیش می آید و فقط کسی که سابقه در مطالعه و تحقیق درباره نسخه های خطی دارد می تواند از سیاق و سباق آن مفاهیم پی ببرد.

روی صفحه اول نسخه (لوح کتاب) طرح گرافیک مانند گنبد های مساجد و مقابر ترسیم شده است که در پشت آن مناره های رو به آسمان بنظر می رسد. به سبب حاشیه های این صفحه منظره ای مانند در را جلوی چشمان بیننده می آورد و طرز ساختمان بناهای اسلامی در شبه قاره را نشان می دهد.

شیوه نگارش «جواهر عباسیه» شگفت انگیز و زبان رایج و شایسته دربارهای ملوک بگار رفته است. جمله های مسجع و مقفی و شیوه بیان عالمانه دارد. مصنف در نشر نویسی از ترکیب های عربی که استفاده نموده

است دال تسلط او بر زبان عربی است. به تقلید گلستان سعدی شیرازی در بعضی از موارد استدلال از شعر فارسی و عربی هم نموده است.

اعظم به زبان فارسی شعر نیز سروده است. و دیوان شعر او به عنوان مجموعه اعظم (نسخه خطی) دلیل بر پختگی کلام اوست. درباره اعظم بهاولپوری چیزی که جالب توجه می باشد این است که او تحت تأثیر شعراء و ادبای قرن هفتم و هشتم هجری بوده است به همین سبب نثر «جواهر عباسیه» در پیروی گلستان سعدی شیرازی بنظر می رسد و شعر او مظهر تقلید سبک شعر حافظ شیرازی می باشد.

از: عرفی شیرازی

(جمال الدین بن زین العابدین چادر باغ)

با عاشق خود چرا چینی

دل بردی و در کمین دینی	با عاشق خود چرا چینی
پر خون دل و دیده از تو تا کی	تا چند تو خصم آن و اینی
دل بردی و عقل و دین ربودی	دین طرفه که باز در کیننی
سر وی است که جلوه می کند خوش	باقد تو در حریر چینی
برگرد تو حلقه بسته خوبان	چون خاتم حسن را نگیننی
حسن تو ز مهر و ماه بگذشت	خورشید سپهر هفتمیننی
چندان که به تو وفا نمودم	از تو رسدم جفا و کیننی
ای آنکه ز کبر و ناز هرگز	سوی من مبتلا نبیننی
وصل تو کجا شود میسر	با همچو منی کجا نشیننی

چون دست نمی دهد وصال

دست من و دامن خیالت



غلام نصیر الدین نصیر
گولڑہ شریف

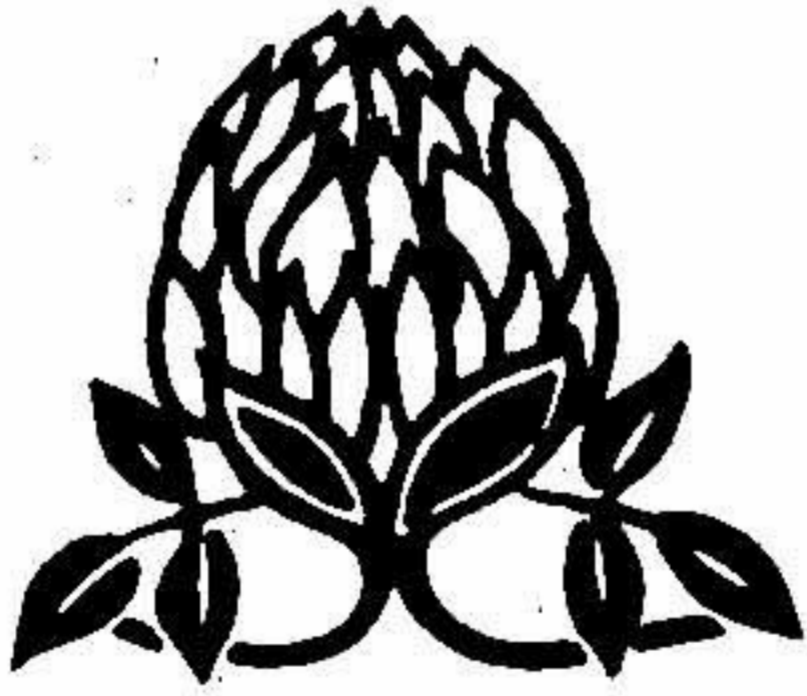
ہدیہ عقیدت

بخصوص امام الشہداء حضرت حسینؑ

دانشد اہل دل کہ دلم نسبت ولا
مستم بہ حب خواجہ کونین و بو تراب
ختم الرسل حسینؑ و حسنؑ حیدر و بتولؑ
شان نزول آیہ تطہیر خاصہ
اقطاب و اولیائے جہاں خاک این درند
اوج شرف نگار کہ سر منبر از رسولؐ
یعنی کہ ہست جسمک جسمی بہ فرع و اصل
سرما یہ نجات بود حب اہل بیت
خواہی گر التفات نبی در ہجوم شتر
ہرگز کسے بہ آل محمدؐ نمی رسد
اے ہم نشین بیا کہ بتواز صمیم دل
آن سبط مصطفیؐ و جگر پارہ علیؑ
دارد بہ مصطفیؐ و بہ اولاد مصطفیؐ
شادم بہ مہر فاطمہ زہرا و آل ہا
نازم کہ نسبت است باین پنج تن مرا
زہرا و حیدر و حسینؑ اندو مصطفیؐ
گسترده دامن طلب از ہر اقتضا
آمدندائے لجمک لجمی بہ مرتضیٰؑ
گویا منم تو و تو منی اے اے حق آشنا
صد مرجبا بہ جان محبان باحیا
اول زروی صدق بہ آتش کن التجا
گر رازی زماں بود و شیخ اولیاء
رانم سخن بہ مدح شہنشاہ کربلا
پور بتولؑ و وارث انداز انبیاء

آن تشنه که آب رخ دین ز خون اوست
 آن میر کاروان شهیدان پارسا
 نور احد، فروغ صمد، مشعل ابد
 مصباح لطف، شمع کرم، نیر سخا
 برهان صدق، حجت اکمل، دلیل حق
 منشور آدمیت و دستور ارتقاء
 فخر وجود، نقطه جود، آب هست و بود
 خاقان فضل، قیصر دین، خسرو بقا
 حق ناز و حق طراز و حق آغاز و حق مال
 حق باز و حق نواز و حق انداز و حق ادا

حب نبی و آل نبی بے گمان نصیر
 فضل خداست ذالک یوتیه لمن یشا



دانش کرمانی

تضمین

بر غزل استاد شہریار

این قدر دیر آمدی ای دوست در دنیا چرا
حال میپرسی ز من عهد جوانی را چرا
بهریک آشفته سر این زحمت بیجا چرا
آمدی جانم بقربانت ولی حالا چرا
بیوقا حالا که من افتاده ام از پا چرا

ایکے با فضل گل و جام می ناب آمدی
لطف فرمودی کہ بہر جان بیتاب آمدی
بالب جان بخش و باحسن جهان تاب آمدی
نوشداروی و بعد از مرگ سہراب آمدی
سنگدل این زودتر میخواستی حالا چرا

در شب تارم امید روی زیبای تو نیست
 درد ما شایان انقاس میحای تو نیست
 انتظار از حد گذشت اکنون تمنای تو نیست
 عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست

منکه یک امروز همان توام پس چرا

در ره الفت متاع دین و ایمان داده ایم
 شعر در عشق تو گفتیم و به ایران داده ایم
 نامه را از خون دل رنگ گلستان داده ایم
 نازنینا ما بساز تو دل و لب جهان داده ایم
 دیگر اکنون با جوانان ناز کن با ما چرا

لے: استاد شہریار درین جا "جوانی" نوشتہ است اما من تحریف کردم و
 دل و جان نوشتم زیرا "جوانی" در مورد اینجانب درست نبود.



سید حسنین کاظمی

فردوسی شبہ قارہ ہندو پاکستان

میر بر علی انیس

آخر چہ شد بگلشن ہستی بہار نیست
آن شمع بزم شعر و سخن، قہرمان رزم
افسردہ اند زنگس و نسرین و نستر
ای بلبیل نوا گرستان "لکھنؤ"
عالم تمام گشتہ بلول و حزمین چو شاد
گل مرد و لاله خفت و نوای ہزار نیست
بیر علی و نقش گر ذوالفتار نیست
در بوستان عشق چو صوت ہزار نیست
پہلو شکست زانکہ دلم در قرار نیست
"کس نیست کو با تم تو سو گوار نیست"

دنیا ی شعر و علم و ادب نمگسار تست

در سینہ های مردم عارف مزار تست

یکتا گلی، بمثل تو باغ ادب داشت
سفتی ہزار لؤلؤ ہی لالا بسک نظم
میخواہم از تو دانش و بینش خدای من
میرنجیت بر کشاکش دنیا ہزار اشک
بلبل جز از سرودن شعرت طلب ندا شت
دری در آن نبود کہ خوش تاب و تاب ندا شت
عرضی جز این بہ درگاہ عالی رب ندا شت
جز نالہ ہای درد و مصیبت بلب ندا شت

درویش بود و چشم بمال جهان ندوخت الماس و درویشی شهر حلب نداشت
 خون میخورد جهان ز غم جگرزای او
 سیلاب اشک میرود اندر عزای او

فکرت به آسمان شد و مرغ صید کرد چون دید هیچ مشتری در آنجمن نبود
 بر کوهسار و وادی و دشت و دمن پرید مرغ خیال، بسته به صحن چمن نبود
 بودی تو فن مرثیه گوئی به اوج عرش مثل تو کس غریق غم پنج تن نبود
 هر کس که داغ هجر و فراق تو دیده است زار و نزار در غم تو مثل من نبود
 جاوید مانده ای تو به آثار خوب خویش فنکار مرده بود اگر زنده فن نبود
 آثار تو روان و سلیس و نفیس هست حسنی نداشت جلوه چو فکر حسن نبود

فکر حسن چو داشتی حسنیش فروده ای

جاوید گشته ای و دل ما ر بوده ای

قطعه

شاعر، ادیب و ناظم شیرین دهن نبود مثل تو ای انیس حسدای سخن نبود
 نقشی که ساختی بقلم موج لوح گشت شیرین نبود شهره اگر کو بکن نبود

صابر البهری
جگادھری ہند

قطعات

بر جمال دیگران پروانہ ای حسن و نور خویش را بیگانہ ای
تو ندانی از کجائی کیستی کم نظر دیوانہ ای، دیوانہ ای
ای کہ از ذوق نظر بیگانہ ای تو چہ دانی از مقام کبریا
تابہ بینی جلوہ حسن ازل از فسوں ما سوا بیرون بیا
از جہان رنگ و بو گردان نظر دید حق است زندگی را حاصل
پاک باش و در درون خویش بین تابہ بینی جلوہ حسن ازل
تا برون آید صدای لا الہ سینہ ام را چاک گردان ای خدا
من ندارم آرزوی باغ خلد باطنم را پاک گردان ای خدا
جملہ موجودات را سید تویی از مقام خویشتن غافل مشو
بر جمال دیگران تا کی نظر از جمال خویشتن آگاہ شو



پروفیسر مقصود جعفری

غزل

زندگی را ندیدم و مردم
دست بر آسمان بر آوردم
خو گزفتم برنج و غم از عشق
غصہ های جهان بسی خوردم

بادہ خواران بہ قصہ ام تشنہ
نشہ عارفانہ ای دردم
روشنی دادہ ام بہ تیرہ دلان
ہمچو شمعہ اگر چہ افسردم

جعفری غیر عشق و رسوائی
چہ متاعی ازین جهان بردم



محسن احسان

نعت

وہ آفتابِ ہدا ہے وہ عکسِ نورِ خدا

وہی ہے پیکرِ بخشش وہی ظہورِ خدا

اسی نے بخشش ہے انساں کو عظمت انساں
وہ بے نواؤں کا ہے ہم نوا حضورِ خدا

اسی سے آنکھوں پہ روشن کتابِ خندہٴ صبح

اسی سے دل میں اترتا ہے رنگ و نورِ خدا

اسی نے سجدہ گزاری میں مستیاں بھردیں

اسی سے خون میں رچی ہے مئےِ ظہورِ خدا

اسی سے میری تمناؤں کی پذیرائی

اسی سے زندگی میں ثروت و سرورِ خدا

اسی پہ بھیجتا ہے ہر کوئی درود و سلام

اسی کی ذات میں ظاہر ہوا شعورِ خدا

نعت

ہر دور کا سرمایہ ہے فیضان محمد
 ہے فقر علیؑ، فقر محمدؐ ہی کی تصویر
 کہ دار حسینؑ، عکس ہے کہ دار نبیؐ کا
 کمتر نہ ہمیں سمجھو، کہ وابستہ نسبت
 کوتا ہوں کلیم آل محمدؐ کی گدائی
 معراج ہے انسان کی عرفان محمدؐ
 حسن عمل فاطمہؑ ہے شان محمدؐ
 اقوال حسنؑ، حامل برہان محمدؐ
 کچھ بھی سہی، پرہیز تو غلامان محمدؐ
 اس در سے ہوا ہے مجھے عرفان محمدؐ

عارف جلالی
 اسلام آباد

غزل

از دوز سوز پنهان آشکارا سو ختمیم
 سینہ مایک جہان آتش خوابیدہ داشت
 حرف جان بردن سلامت در کتاب مانو
 داستان ہا در دل آتا، بر زبان مہر سکوت
 شعلہ عشقش فرو نگذاشت مار الحظہ ای
 سوختن کار دگر هست الحذر ای دوستان
 نوک ہر خاری کہ بود از خون مایر آب شد
 آبروی کشتگان عشق در دنیا ز ماست
 ما کہ دوزخ را ارم سازیم از انقاس پاک
 چون سمندر بار ہا در مہر سوزان عشق
 و این تماشا بین کہ از بہر تماشا سو ختمیم
 تایش رویش بدیدیم و سراپا سو ختمیم
 نکتہ ای دیدیم آنجا و ہمانجا سو ختمیم
 عار دانستیم اظہار تمنا سو ختمیم
 از دم ہموارہ گرم آتش آسا سو ختمیم
 ما کہ جان انجمن بودیم تنہا سو ختمیم
 در چین از خندہ بیجان گلہا سو ختمیم
 ما کہ از فرط حرارت جا و بیجا سو ختمیم
 شعلہ گشتیم و میان قعر دریا سو ختمیم
 خاک گشتیم و تپیدیم و دوبارا سو ختمیم

آن گل خندان کہ عارف یاس بخشید و برفت
 کی خبر دارد کہ بی او ما کجا ہا سو ختمیم

حسین انجم
مدیرمسؤل - طلوع افکار

بیاد انقلاب اسلامی ایران

اے زمین انقلاب وائے لوے انقلاب
اے ثمر زائیدہ کرب و بلائے انقلاب

فارسی شکرستان جہان تیرا وطن
تو ہے عشاقِ سخن کی جان عالم آج بھی
سر پہ ہے تیرے کلاہِ علم، ہاتھوں میں کتاب
ترسا نوکِ قلم رہتی ہے تیرے ذکر سے
کتے مہر و ماہِ فن ابھرے ہیں تیری خاک سے
علم سے جن کے ہے روشن مطلع عالم تمام
سر پہ جس کے کہکشاں تھی جیب میں جس کے قمر
تھا عینتی اور تھا ہم رتبہ وہ ماہ و مہر کا
کشتور ایران کا اس نے بول بالا کر دیا
اس نے لفظ شاہ کو رسولائے عالم کر دیا
نخوت شاہی کی شمشیرِ طلائع توڑ دی
پشتہ ناپاک کو چٹکی سے مل کر رکھ دیا

اے زمین ملت ایرانیانِ خوش سخن
تجھ پہ نازاں ہیں سخن سنجانِ عالم آج بھی
تجھ پہ تاباں ہے علومِ مشرقی کا آفتاب
ایک عالم ہے منور تیرے نور و فکر سے
ہے مئے عرفاں رواں تیری درید تاک سے
سرزمین سے تیری اٹھے وہ فقیہانِ کرام
تھا انہیں مردانِ حق میں اک وہ مردِ خوش سیر
نام اس روح و روانِ انقلاب دہر کا
فکر نے اس کی اک عالم میں اجالا کر دیا
اس کی اک آواز پر لاکھوں نے اپنا سر دیا
اس نے دستِ جور کی بڑھ کر کلائی موڑ دی
سر شہنشاہی کا قدموں سے کچل کر رکھ دیا

اے ستم دیدوں کے حامی زبردستوں کے امام
تیری عظمت کو حسین انجم بھی کرتا ہے سلام

ظفر جو پوری

”دانش“

بڑی خوشی ہوئی پاکر جمیدہ ”دانش“
 زہے نصیب کہ پوری ہوئی دلی خواہش

ہر اک درق پہ ہے فصل بہار کا عالم
 نظر نواز گلوں کے نکھار کا عالم

ہے اس کا اپنا جو انداز، وہ ہے معیاری
 ہے جیسی شان، اسی شان کی ہے تیاری

زبان سلیس، عبارت روان، کلام آساں
 ہے دلپذیر تخیل برائے حسن بیاں

ہے چیدہ چیدہ مضامین کا یہ گل دستہ
 تخیلات ہیں اک دوسرے سے وابستہ

جو غور کیجئے، ہے نثر و نظم دونوں خوب
 حسین طرز ادا ہے، حسین ہے اسلوب

مدیر سبط حسن ہیں تو یہ ضمانت ہے
 وہیں وہ لفظ ہے، جس کی جہاں ضرورت ہے

اسی طرح سے برابر بلند ہو معیار
 کمال فن سے ہو ذوق کمال کا اظہار

مری دعا ہے یہی اے ظفر کہ یہ گلزار
 رہے خزانہ ابلاغ کا امانت دار

مبارکباد

یعقوب علی رازی
پیشاور

مبارک ملت ایران اسلامی حکمرانی
مبارک نهضت روحانیان اوج مسلمانی
مبارک ساگرد شانزدہم آزادی ایران
مبارک رہبر اسلامیان طرز جہانبانی
مرکز روحانیان ایران نو پائندہ باد
رہبر اسلامیان ایران نو پائندہ باد
بر خمینی رحمت پروردگار عالمین
خامنہ ای جادوان ایران نو پائندہ باد

عارف جلالی
اسلام آباد

رباعیات

گہ مست چورند لابیالی ہستم
گہ طائر عالم خیالی ہستم
اسرار خودم هنوز معلوم نیست
عارف ہستم کہ من جلالی ہستم

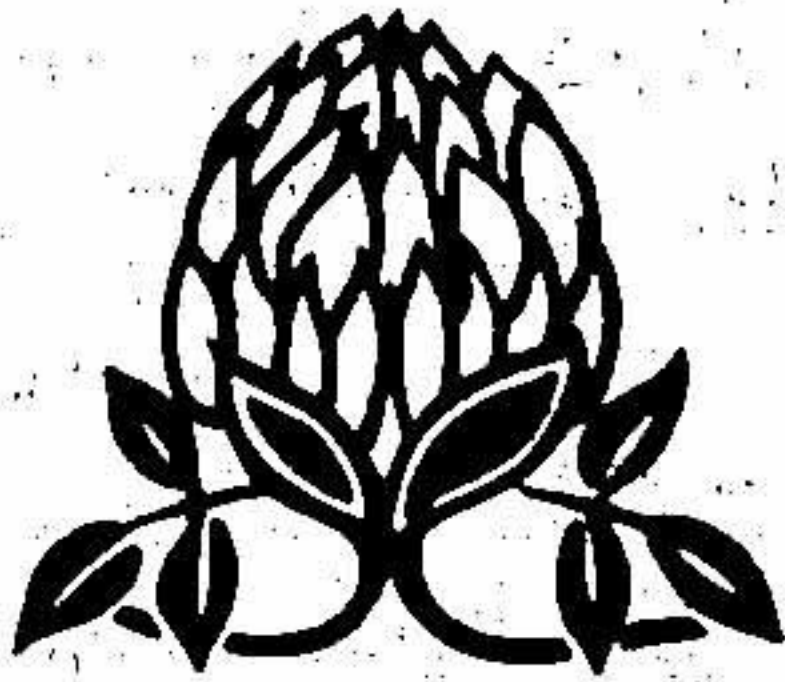
گشتیم چو واقف ز کلیسا و کنشت
صحرا ہمہ دریا شد و دریا ہمہ دشت
پر ما کہ قلند دریم فرقی نکنند
قرنی کہ نیامده است و سالی کہ گذشت

کتابهایی کہ برای دانش دریافت شد

- ۱ - حسین بن منصور حلاج : ڈاکٹر سلطان الطاف علی ۱۴ مارچ ۱۹۹۵ مطبع : نادر آرٹ پریس ، نیا بازار ، لاہور۔
- ۲ - غزل در غزل : (مجموعہ شعر) شادان دہلوی ، پبلشر ، سید اینڈ سید، ۶ - تہا کرداس بلڈنگ ایم اے جناح روڈ، کراچی۔
- ۳ - عالم رحمت : (مجموعہ نعت) شادان دہلوی ، ایضا۔
- ۴ - قدرت مستطیل : (رباعیات و قطعات کا مجموعہ دسمبر ۱۹۹۳) شادان دہلوی ایضا۔
- ۵ - مناقب قریبی : (مجموعہ مناقب دسمبر ۱۹۹۳) شادان دہلوی : ایضا۔
- ۶ - ضابطہ حیات : مرتبہ سید وجیہ الحسن زیدی ایضا۔
- ۷ - نقیبان کربلا : صفدر حسین ڈوگر ، عالمی مجلس اہل بیت - پاکستان پوسٹ بکس ۱۶۱۳، اسلام آباد - سال اشاعت ۱۹۹۳۔
- 8 - Poet and Hero in the persian book of Kings 1994 by alga M. Davidson cornell University Press Ithaca & London-
- ۱۰ - شیعہ کتب حدیث کی تاریخ تدوین : مولف حجۃ الاسلام سید حسین تقی ، سال اشاعت، ۱۹۹۳ م خراسان بک سینٹر - ۱۲ سنیعہ آرکیڈ، بریٹو روڈ، کراچی - ۷۴۸۰۰۔
- ۱۱ - اوصاف حدیث : از آیتہ اللہ سید مرتضیٰ حسین - ناشر زہرا (س) اکادمی پاکستان کراچی - سال اشاعت ۱۹۹۲۔
- ۱۲ - آسان مسائل از - م - وحیدی - سال اشاعت ۱۹۸۶ دارالثقافت الاسلامیہ کراچی، پاکستان۔
- 13 - The Principle of education up bringing by Hazarat Ayatullah Syed Ibne Hasan Najafi, Kharasan book centre, 12 - Sania Arcade Britto Road, Karachi-74800-
- ۱۴ - شان اسلام قبل اسلام : مستحسن زیدی - تاریخ اشاعت ۱۹۹۱ - ۳-۹، زاہد روڈ چکلالہ، راولپنڈی کینٹ۔
- ۱۵ - سرزمین انقلاب : مصنف سید علی اکبر رضوی، سال اشاعت ۱۹۹۵، قیمت دو سو روپے، ادارہ ترویج علوم اسلامیہ، بی - ۸۱، KDA، A-1 کراچی ۷۵۳۵۰۔
- ۱۶ - حرف دعا: ڈاکٹر انسداد اریب، سال اشاعت ۱۹۹۵، حیدریہ کالونی گل گشت، ملتان۔

مقالاتی کہ برای دانش دریافت شد

- ۱- ابوالبرکات منیر لاهوری و مثنوی در صفت بنگالہ: دکتر ام سلمی دہاکہ -
 - ۲- سفرنامہ جام جم ہندوستان: سید اختر حسین کلکتہ ہند -
 - ۳- زبان پشتو و پیوستگیهای آن: دکتر شفقت جہان ختک، تہران -
 - ۴- فکر اقبال و زبان شیرین فارسی: خانم دکتر فرحت ناز، اسلام آباد -
 - ۵- تنفر شدید اقبال از اسارت و بردگی: محمد شریف چودھری ملتان -
 - ۶- سنسکرت متون کے فارسی تراجم: محمد انصار اللہ علیگرہ ہند -
 - ۷- پیام مشرق اور فیض تراجم: صلاح الدین حیدر - ملتان -
 - ۸- ماہر افغانی ایک شاعر: رشید تثار، راولپنڈی -
 - ۹- فقیہہ اعظم مولانا ابویوسف: مجیب احمد، گوجرانوالہ -
 - ۱۰- اردو زبان کی ابتدا: سید شہزاد حیدر، جہنگ -
 - ۱۱- عشق شور انگیز فخرالدین عراقی و نمودهای متنوع آن در آثار او: دکتر حسین رزمجو - مشهد، ایران -
 - ۱۲- شیخ حزین لاهیجی: آقای دکتر نیک نژاد، بنارس ہند
 - ۱۳- دکتر نبی ہادی استاد بخش فارسی: سید اختر حسین، ہند
 - ۱۴- ہمارے استاد محترم: ایک تعارف، سیدہ تنویر، فاطمہ، حیدر آباد -
 - ۱۵- علامہ عبدالعلی کاکر: ابوالخیر زلاند، کوئٹہ -
 - ۱۶- خواجہ محمد شاہ بخش عاصی کی فارسی شاعری: ڈاکٹر محمد بشیر انور ملتان، اردو -
 - ۱۷- محل آرا: اسلم محمد، لاهور
- 18-Mazdakism a missing link : by javed Akhtar, Balochistan



کتابها و نشریات تازه

۱ - حسین بن منصور حلاج (اردو):

رساله ایست مختصر از دکتر سلطان الطاف علی در شرح حال و افکار حلاج در ۷۷ صفحه. مؤلف فهرست ۳۹ کتاب حلاج را ذکر کرده است (ص ۵۹ - ۶۰) و گفته است که علی بن عثمان الجلابی مؤلف "کشف المحجوب" می گوید که وی پنجاه کتاب از مؤلفات حلاج را خودش در بغداد و نواحی آن دیده است. (ص ۵۸) مؤلف بعضی اشعار منتخب از دیوان حلاج و ترجمه اردو آن را هم آورده است (۶۱ - ۶۳) در پایان روایات مختلف درباره قتل حلاج آورده است و اظهار عقیده کرده است که علت اصلی قتل حلاج سیاسی بوده نه مذهبی (ص ۶۸ - ۷۰) و از افکار حلاج دفاع کرده است. این کتاب را اکادمی حضرت غلام دستگیر با همکاری ناشر پبلشرز کویت و لاهور در ۱۴ مارس ۱۹۹۵ منتشر نموده و بهای آن ۶۵ روپیه می باشد. این رساله مختصر مطالب سودمندی درباره شرح حال و افکار حلاج دارد و برای کسانی که علاقمند باین موضوع هستند مفید است.

۲ - مجله ایرانشناسی (اردو و فارسی):

شماره ۳ مجله ایران شناسی بابت پاییز ۱۳۷۳ / ۱۹۹۴ چاپ و نشر خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در لاهور قسمت اردو در ۱۱۲ صفحه شامل هفت مقاله: دانشگاه در ایران از دکتر سید محمد اکرم اکرام و تجلی عشق در شعر رومی از پ. شجیعی ترجمه اردو از دکتر خواجه عبدالحمید یزدانی و آثار و افکار حکیم سبزواری از محمود عنبرانی ترجمه اردو از محمد انور خان ورائچ و زندگی مردم ایران ده هزار سال قبل، از دکتر عیسی بهنام، ترجمه اردو از رشید بخاری و دبستان مصوری (نقاشی) ایران از ادگار بلوشه و تلخیص و ترجمه فارسی از جلال ستاری و ترجمه اردو از پروفیسور محمد رفیق و ملی شدن نفت ایران از مصطفی علم ترجمه و تلخیص اردو از محمد اظهر و قسمت انگلیسی شامل ۴۷ صفحه سه مقاله: سرزمین و مردم ایران از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت سوم) و قانون اساسی ایران (قسمت سوم)

۳ - مجله ایرانشناسی (اردو و انگلیسی):

شماره ۴ بابت زمستان ۱۳۷۳ / ۱۹۹۵ (شماره مخصوص سمینار ایران شناسی منعقد ۳۰ / ژانویه ۱۹۹۵ مجله ایرانشناسی است که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور چاپ و نشر نموده است قسمت اردو مشتملست بر

پنج مقاله در ۶۳ صفحه. تصوف در ادب فارسی از دکتر سید محمد اکرم اکرام و مشروطیت از دکتر آفتاب اصغر و کتابخانه های ایران از پروفیسور عبد الجبار شاکر و انقلاب اسلامی ایران از پروفیسور شیخ نوازش علی و قسمت انگلیسی در ۱۱۳ صفحه بر هشت مقاله: نظام آموزشی ایران از دکتر حافظ نیا و قانون اساسی و حکومت ایران از دکتر حسن عسکری رضوی و نمای ایران و رسانه های غربی، از مغیث الدین و نظام بهداری در جمهوری اسلامی ایران دکتر ارشد الحق عثمانی و سرزمین و ملت ایران (۲) از دکتر حافظ نیا و آموزش در ایران (قسمت ۴) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (قسمت ۴) بهای تک شماره این مجله ۴۰ روپیه و ابونمان (اشتراک) سالیانه آن ۱۴۰ روپیه است.

۴ - امت مسلمة و اقبال (انگلیسی):

کتاب بسیار مفیدی درباره افکار علامه محمد اقبال لاهوری از محمد شریف چوهدری که اداره تحقیقات تاریخ و فرهنگ ملی اسلام آباد در ۱۹۹۴ چاپ و نشر نموده است و شامل ۶ باب و ۳ ضمیمه است. باب اول در جستجو برای اجتماع ایده آلی باب دوم در آغاز و تطور نظریه امت و باب سوم اندیشه اقبال پیرامون انسان و اجتماع باب چهارم در خودی: واحد ساختمان اجتماعی در فلسفه اقبال باب پنجم در روش تغییر و تبدل در اجتماع اسلامی و باب ششم در خلاصه و نتیجه گیری و ضمیمه اول ترجمه انگلیسی میثاق مدینه و ضمیمه دوم فهرست آثار اقبال و ضمیمه سوم فرهنگ کلمات غیر انگلیسی که درین کتاب به کار رفته است، دارد. قاضی (بازنشسته) دکتر جاوید اقبال فرزند دانشمند علامه اقبال طی پیشگفتاری ازین اثر تحقیقی مؤلف ستایش نموده و آنرا یک اضافه پر ارزشی در ذخیره ادبی پیرامون امت مسلمة محسوب داشته است. بهای این کتاب ۲۵۰ روپیه پاکستانی و ۱۸ دلار آمریکائی می باشد. الحق کتابیست بسیار ارزشمند در موضوع اقبال شناسی و برای کسانی که به افکار اقبال علاقمند هستند مطالب بسیار مفید و اطلاعات سودمندی دارد.

۵ - کوه قاف کے اس پار (آنسوی کوه قاف) (اردو):

اولین سفرنامه سید علی اکبر رضوی از صاحبان شرکت های قالی بافی و اولین مؤسس کارخانه قالی بافی در پاکستان است که حاوی سرگذشت مسافرت وی به تاجیکستان و ازبکستان است که پس از استقلال آنها از شوروی صورت گرفت یعنی ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۲ آغاز شد و روز ۱۰ اکتبر ۱۹۹۲ پایان رسید. در مقدمه کتاب به عنوان "ابتدائیه" مؤلف به ضمن سرگذشت مسافرت خود به عراق و زیارت کربلا و نجف و قطعه معروف فارسی در شهادت امام حسین (ع)

منسوب به شیخ اجمیری و شعر بسیار زیبای علامه اقبال بفارسی "در معنی حریت اسلامیة و سر حادثه کربلا" و قطعه شعری به عنوان "مناجات" به تعاون ظفر جونپوری "بزبان اردو آورده است. در مقدمه کتاب دکتر شکیل نوازش رضا تاریخ سفرنامه های اردو به عنوان "سفرنامه کا سفر" (سفر سفرنامه) را شرح داده است. سپس متن سفرنامه مؤلف به تاجیکستان و ازبکستان به عنوان "طلوع" (ص ۴۱ تا ۱۰۶) به زبان ساده و شیرین آمده است و سپس مؤلف بعضی هدایات برای مسافران به آسیای مرکزی ذیل عنوان "زاده راه" و بعضی اطلاعات مختصر درباره کشورهای مشمول سازمان همکاری اقتصاد "اگو" آورده است. در پایان مصاحبه ای بزبان اردو شامل شرح احوال مؤلف که دکتر شکیل نوازش علی از مؤلف بعمل آورده آمده است. ناشر این کتاب اداره ترویج علوم اسلامیة کراچی و بهای آن ۵۰ روپیه پاکستانی می باشد. این سفرنامه دارای مطالب و اطلاعات بسیار مفیدی است درباره کشورهای مسلمان نشین تاجیکستان و ازبکستان که الحق زادگاه دانشمندان بزرگ امثال رودکی و مولوی و فقهای نامدار مانند مرغیانی و غیره می باشد و مؤلف ضمن سرگذشت مسافرت به بعضی نکات بسیار مفیدی درباره بعضی مراکز تاریخی و فرهنگی و مردان بزرگ این مناطق اشاره کرده است.

۶ - سرزمین انقلاب (اردو):

دومین سفرنامه سید علی اکبر رضوی است که درباره مسافرتی که وی از شهرهای مختلف ایران کرده و بسیاری از افراد برجسته آن سرزمین را ملاقات نموده است. وی روز ۱۵ نوامبر ۱۹۹۳ با هواپیما عازم ایران شد و روز ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳ به پاکستان مراجعت نمود. چنانکه درین کتاب شرح داده خانواده وی اصلاً ایرانی است بنابر این علاقه فراوانی به سرزمین و مردم ایران دارد. و چندین بار قبل از انقلاب اسلامی ایران هم به خاک پاک ایران مسافرت کرد و اوضاع آن کشور را قبل و بعد از انقلاب از نزدیک مشاهده و طی این سفرنامه مقایسه نموده است. سبک نگارش وی ساده و در عین حال بسیار مطبوع و لطیف است و در موارد مختلف بعضی اطلاعات تاریخی و ادبی را هم اضافه نموده است.

در ابتدای کتاب نظری که آقایان دکتر سبط حسن رضوی و سید هاشم رضا و حکیم محمد سعید و قاضی نصرت و دکتر اسد ارب و حسین انجم و فصاحت حسین سید و امام راشدی درباره مؤلف و کتاب وی اظهار کرده و ضمن ستائش از مؤلف و کتابش قطعه شعر فارسی که دکتر تسیحی طی آن تاریخ مسافرت وی را مطابق سالهای مسیحی و هجری قمری و شمسی سروده و شعری بزبان اردو پروفیسور ظفر حسین جونپوری ساخته و طی آن از مؤلف و سفرنامه وی ستائش

نموده، ارائه شده است. همچنین در آغاز کتاب دو قطعه شعر در حمد باری تعالی و مناجات از عطار و یک شعر در نعت رسول اکرم (ص) از غالب دهلوی و یک قطعه شعر از دکتر محمد اقبال در منقبت و مناجات حضرت علی (ع) و چند عکس از مزارات مقدس و بناهای تاریخی و نمونه های قرآن پاک بخط حضرت علی (ع) و غیره آمده است. سپس مؤلف مطالب مختصری درباره تاریخ و جغرافیای ایران و چند قطعه شعر از آیت الله خمینی (رح) و ترجمه منظوم آن از پروفیسور فیضی و بعد از آن سرگذشت مسافرت خود را آورده است. در پایان اسم پانزده کتاب فارسی و انگلیسی آمده است که مؤلف در تألیف این کتاب از آن استفاده نموده است. بهای این کتاب دو بیست روپیه است و اداره ترویج علوم اسلامیہ کراچی آن را چاپ و منتشر نموده است.

۷ - شان اسلام قبل (از) اسلام :

در این کتاب آقای مستحسن زیدی آنچه در کتب مذاہب قدیم، مانند یهودیت و مسیحیت و مذاہب ہندو و بدھ "ما انزل من قبلک" درباره اسلام و پیغمبر اسلام و اہل بیت وی آمده در ہفت قسمت (حصہ) آورده و از اقتباساتی از کتب مقدس این مذاہب ثابت کرده است کہ قبل از بعثت رسول اکرم (ص) درین کتابها اشاراتی درباره بعثت پیغمبر اسلام (ص) و اہل بیت وی آمده است. مؤلف در این راہ بسیار زحمت کشیدہ و مطالبی را از کتب قدیم در موضوع کتاب جمع آوری نموده است و در آغاز کتاب مؤلف ذیل عنوان "پیش لفظ" (پیشگفتار) نعت رسول اکرم (ص) از حضرت ابوطالب بعربی و ترجمہ آن بہ اردو از پدر مؤلف و منقبت حضرت علی (ع) از علامہ اقبال و ترجمہ اردو از پدرش و شعر فارسی در منقبت امیر المؤمنین علی (ع) از علامہ اقبال کہ در مجلہ "مخزن" لاہور شمارہ ژانویہ ۱۹۰۵ و "باقیات اقبال" (ص ۱۹۲ - ۱۹۴) بچاپ رسیدہ و شعری در منقبت حضرت سیدہ فاطمہ (ع) از علامہ اقبال و ترجمہ آن بزبان اردو آورده است. کتاب ارزشمند است برای کسانی کہ علاقمند بہ موضوع کتاب ہستند. این کتاب در سال ۱۹۹۱ چاپ و منتشر شدہ است. بہای آن ذکر شدہ است.

۸- مجموعه مقالات (اردو و انگلیسی)

این کتاب مجموعه مقالاتی است بزبان اردو و انگلیسی در "کنگره افکار و نظریات حضرت امام خمینی (ره)" ارائه و قرأت شد که در ۶،۵ ژوئن ۱۹۹۴ به اهتمام خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران لاهور برگزار شد. قسمت اردو در ۲۲۰ صفحه شامل ترجمه اردو سخنرانی آقای رحیمیان نماینده رهبر در بنیاد شهید انقلاب اسلامی و سپاس نامه دکتر حافظ نیا مدیر خانه فرهنگ لاهور و خطابه آقای حنیف رامی رئیس مجلس ایالتی پنجاب لاهور و مقالاتی درباره ولایت فقیه و دولت اسلامی از سید افضل حیدر و ولایت فقیه و نظریه دولت اسلامی از امان الله شادیزئی و مقام اجتماعی زن در اسلام از بشیر احمد صدیقی و اضافه بابی نو در ادب عرفانی ایران از دکتر تنویر کوثر و مستقبل بینی در افکار امام خمینی از سید حسین عارف نقوی و سیاست دولت از دیدگاه امام خمینی از پروفیسور حمید رضا صدیقی و صاحبزاده خورشید احمد گیلانی و امام خمینی و عهد او از دکتر رشید احمد خان و مستقبل بینی امام خمینی از دکتر سید سبط حسن رضوی و انقلاب اسلامی ایران و دنیای اسلامی از سید سبط حسن ضیغم و امام خمینی و استعمار آمریکائی از دکتر ظهور احمد اظہر و از ملوکیت ایرانی تا انقلاب امام خمینی از دکتر علی مهدی و ولایت فقیه از قمر سہارنپوری و حضرت امام خمینی و وحدت دین و سیاست از دکتر محمد ریاض و تصوف و امام خمینی جنبہ عرفانی و عشقی از منظر نقوی و ایران و جهان اسلام از دکتر سید محمود علی شاہ و امام خمینی و ابر قدرتها از سید کوثر عباس نقوی و عرفان آگهی گوشہ ای از شخصیت امام خمینی از شیخ نوازش علی و امام خمینی و دکتر شریعتی و اقبال از دکتر وحید قریشی و افکار امام خمینی و مستقبل بینی از نصرت علی صدیقی و قسمت انگلیسی در ۱۳ صفحه مشتمل است بر پیام سید یوسف رضا گیلانی رئیس مجلس ملی پاکستان و مقالہ ای درباره بررسی از سیاست خارجی ایران از دکتر احمد الدین حسین استاد بخش علوم سیاسی دانشگاه بہاء الدین زکریا ملتان این کتاب در موقع چاپ بطور دقت تصحیح شدہ بنا بر این غلطہای چاپی بکثرت بچشم می خورد و اگرچہ یک غلط نامہ مفصلی در چہار صفحہ در آغاز کتاب آمدہ اما غیر از آن ہم غلطہای چاپی درین کتاب فراوان وجود دارد. بہای این کتاب ۱۲۰ روپیہ است.

۹- ادبی زاویے (اردو)

این کتاب مجموعه مقالات ادبی و تحقیقی دکتر گوہر نوشاہی کہ مجلس فروغ تحقیق اسلام آباد در ۲۱۲ صفحہ در دسامبر ۱۹۹۳ چاپ و نشر کردہ است. این کتاب مشتملست بر چہار قسمت قسمت اول ہشت مقالہ در نقد ادبی درباره

اسلوب (سبک) و تہذیب (فرہنگ لکھنو و فسانہ آزاد و طرز تحقیق دکتر جمیل جالبی و بریشم عود و شعر ظفر اقبال و شمارہ میر سوز اردوی معلی و فارسی ادب در پاکستان و در میان محبت ہا، و قسمت دوم در تحقیق دارای ۶ مقالہ دربارہ قدیم ترین متن قصیدہ ای از سودا و کلام فگار و مثنوی گنج اسرار و روابط صوفیای سند و پنجاب و ترجمہ ہای اردوی Muhammadan Dynasties تالیف استانی لن پول و مصاحبہ ای دربارہ تحقیق اردو و قسمت سوم دارای سہ گزارش دربارہ اردو در قطر و خدمات دہ سالہ مجلس ترقی ادب و دو سال مقتدرہ قومی زبان (فرہنگستان ملی اردو) و قسمت چہارم دو مقالہ دربارہ سید عابد علی عابد و سید امتیاز علی تاج است. بھای کتاب صد روپیہ است. کتابی است دارای مقالات سودمندی دربارہ بعضی مطالب ادبی و تحقیقی و بعضی افرادی معروف ادبی مانند استاد مرحوم سید عابد علی عابد و نمایشنامہ نگار و داستان نویس مرحوم سید امتیاز علی تاج و من حیث المجموع برای علاقہمندان ادب و تحقیق جالب و مفید است.

۱۰ - اردو زبان کی مختصر ترین تاریخ (اردو)

این کتاب را دکتر سلیم اختر تالیف و مقتدرہ قومی زبان (فرہنگستان زبان ملی) اسلام آباد در ۲۳۲ صفحہ در ۱۹۹۵ چاپ و نشر نمودہ است این مشتمل بر ۸ باب کہ مؤلف طی آن دربارہ آغاز زبان اردو و نہضت ہای اصلاحی و خط و فرہنگ نویسی و دستور نویسی و تراجم اصطلاحات سازی بزبان اردو بہ شرح و بحث پرداختہ است و ازین لحاظ برای کسانی کہ علاقہمند بہ تاریخ زبان اردو و مطالب مربوط بہ این زبان ہستند، مطالبی مفید و پر ارزش دارد. بھای این کتاب ۶۰ روپیہ پاکستانی است. ترتیب فنی و علمی این کتاب را دکتر گوہر نوشاہی با دقت تمام انجام دادہ است.

دکتر سید علی رضا نقوی

اخبار فرهنگی

گزارشی از اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی:

اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ م) در تهران برگزار شد. هدف از برگزاری اجلاس یاد شده ایجاد و تقویت حلقه ارتباط بین ایران شناسان داخلی و خارجی بوده است. این اجلاس به نام برنامه ریزی و برای تعیین زمان، مکان، موضوعات و نحوه برگزاری کنگره های بین المللی مطالعات ایرانی آینده تشکیل گردید.

پیش از برگزاری این اجلاس سؤالات متعددی در جلسات مربوط به برگزاری اجلاس برنامه ریزی شکل گرفته بود. ضرورت تشکیل کنگره بین المللی مطالعات ایرانی تا چه اندازه می تواند مورد توجه باشد؟ در دوران حاضر، کدام یک از موضوعات مطالعات ایرانی بیشتر توجه ایران شناسان داخلی و خارجی را به خود جلب می کند؟ دوره ایران باستان تا چه اندازه می تواند در مطالعات ایرانی به عنوان یک بحث تخصصی مطرح باشد؟ جلب متخصصان ادوار تاریخی مطالعات ایرانی و نحوه ارتباط با آنها و دریافت نظریات آنان چگونه می تواند امکان پذیر باشد؟ محدودیتهای موجود در برگزاری و دعوت از ایران شناسان کدامند؟

با در نظر گرفتن مسائل یاد شده و با تأیید مقام محترم ریاست جمهوری اسلامی ایران، اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی با شرکت، اساتید ایران شناس ایرانی و اساتید ایران شناس کشورهای: آذربایجان، آلمان، آمریکا، ارمنستان، ازبکستان، انگلستان، اوکراین، ایتالیا، بنگلادش، پاکستان، تاجیکستان، ترکیه، چک، چین، ژاپن، سوئد، فرانسه، قرقیزستان، کانادا، لهستان، هلند و هند تشکیل گردید. (فهرست اسامی شرکت کنندگان به پیوست موجود است.) تنوع کشورها، به دلیل توجه به حضور ایران شناسان از کشورهای شرقی و غربی و تبادل نظرات آنان با یکدیگر و با ایران شناسان ایرانی بوده است تا این که عاملی جهت آشنایی و ارتباط ایران شناسان سراسر گیتی باشد. ایران شناسان از بین شخصیت های کلیدی حوزه های مطالعات ایرانی داخل و خارج کشور برگزیده شدند. ایران شناسان شرکت کننده در این اجلاس شامل اساتید مجرب و کهنه کار و نیز اساتید جوانتر، در عین حال از لحاظ علمی توانا،

بوده اند. به این ترتیب، برنامه ریزان دبیرخانه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی ضرورت استفاده از نظرات اندیشمندان جوان حوزه های مطالعات ایرانی را در کنگره بین المللی مطالعات ایرانی ملحوظ داشتند.

اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی همان گونه که انتظار می رفت، زمینه خوبی را جهت ارتباط اساتید ایران شناس و آشنایی با حوزه فعالیت کشورها در باب موضوع مطالعات ایرانی فراهم آورد. برنامه های جنبی اجلاس نظیر موسیقی و نیز گردش ۱۱ شهر و مسافرت به شهرهای شیراز، اصفهان و رامسر با توجه به تفاهم و حسن نیت حاکم بر جمع، باعث گردید که روابط ایران شناسان با یکدیگر از طریق بازدید از حوزه مطالعه مشترک خود تقویت گردد. در طی اجلاس و در پی بحثهای مختلف، تصویب نامه ای تهیه گردید که در آن نظرات اکثریت اعضای شرکت کننده لحاظ شده است. در این تصویب نامه که به امضای شرکت کنندگان داخلی و خارجی اجلاس رسید مقرر شد نخستین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی حدوداً دو سال دیگر و در ایران برگزار گردد و کنگره های بعدی نیز به فاصله هر سه الی چهار سال در یکی از کشورهای داوطلب برگزاری کنگره برقرار گردد. این تصویب نامه در هفت بند به تصویب و امضای اعضای شرکت کننده در اجلاس که از آنها در تصویب نامه به عنوان اعضای مؤسس نام برده شده رسید. (متن تصویر تصویب نامه به پیوست موجود است.)

شایان ذکر است نمایندگان کشورهای ترکیه، چین و هند از جمله کشورهای بودند که آمادگی خود را برای برگزاری کنگره های بین المللی مطالعات ایرانی آینده اعلام کردند.

عنوان نخستین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی بنا بر نظرات اکثریت غالب شرکت کنندگان "ایران و تمدن جهانی" خواهد بود. جزئیات و تفصیل مربوط به نحوه پذیرش مقالات و تشکیل کمیسیونهای فرعی، تاریخ دقیق برگزاری کنگره های آینده، تصویب پیش نویس اساسنامه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی، تدوین سیاستهای مالی به منظور تسهیل شرکت ایران شناسان در کنگره ها و مسائل دیگر بر عهده هیئت علمی کنگره خواهد بود. ترکیب هیئت علمی کنگره شامل پنج تن از اساتید ایران شناس ایرانی و پنج تن از اساتید ایران شناس خارجی خواهد بود و مشاورین ایران شناس داخلی و خارجی نیز در موارد لازم مساعدتهای مورد نیاز را به هیئت علمی خواهند نمود.

با توجه به این که اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی مستقر در مرکز مطالعات و

تحقیقات فرهنگی بین المللی برگزار شد، این مرکز مسئول ادامه فعالیت‌های مربوط به هماهنگی و پیگیری‌های لازم جهت تشکیل هیئت علمی دائمی و کارهای مربوط به برگزاری اولین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی و برقراری ارتباطات بعدی با ایران شناسان داخلی و خارجی گردید.

تصویب نامه اجلاس برنامه ریزی کنگره بین المللی مطالعات ایرانی :

در اجلاس متشکل از ایران شناسان کشورهای جهان که در تاریخ ۲۰ و ۲۱ اسفند ماه ۱۳۷۳ (برابر با ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ م)، با حضور بیش از ۴۰ نفر از شخصیت های فرهنگی و علمی جمهوری اسلامی ایران، حدود ۳۰ نفر میهمان از سایر کشورها در تهران برگزار گردید، این تصمیمات اتخاذ شد.

- ۱ - شرکت کنندگان در اجلاس ۱۱ و ۱۲ مارس ۱۹۹۵ اعضای مؤسس اولین کنگره بین المللی مطالعات ایرانی خواهند بود.
- ۲ - شرکت کنندگان تصویب نمودند کنگره ای تحت عنوان :

"کنگره بین المللی مطالعات ایرانی"

- هر سه تا چهار سال یک بار برگزار گردد که مکان برگزاری اولین اجلاس آن در جمهوری اسلامی ایران و در دو سال آینده خواهد بود.
- ۳ - برای مدیریت علمی کنگره هیئت علمی متشکل از ایران شناسان برجسته، متخصصان مطالعات ایرانی و به انتخاب اعضای شرکت کننده، تعیین خواهد گردید. این هیئت مسئولیت تعیین موضوعات، زمان و مکان دقیق اجلاس اول را به عهده خواهد داشت.
- ۴ - مدیریت اجرایی کنگره اول بعهده دبیرخانه اجلاس برنامه ریزی خواهد بود. مدیریت اجرایی کنگره های بعدی بعهده کشور برگزار کننده آن می باشد.
- ۵ - اعضاء مؤسس کنگره پس از بازگشت به کشور خویش همکاری های لازم را در برقراری ارتباطات بین هیئت علمی دبیرخانه و ایران شناسان و مراکز ایران شناسی کشورشان بعمل خواهند آورد.
- ۶ - متن دائم اساسنامه کنگره بین المللی مطالعات ایرانی از سوی دبیرخانه کنگره اول تهیه و پس از مشورت با ایران شناسان کشورهای مختلف به تصویب اولین کنگره ایران شناسان خواهد رسید.
- ۷ - این تصویب نامه در هفت بند به تصویب اعضای مؤسس کنگره بین المللی مطالعات ایرانی رسید.

مراسم تودیع

روزی یکشنبه مورخ ۷۴/۴/۴ مراسم تودیع دانشجویان بخش زبان فارسی، در محل خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردید. پس از قرائت قرآن، یکی از دانشجویان بنام خانم نرجس نقوی ضمن اظهار تشکر از زحمات خانه فرهنگ، گفتند

خانه فرهنگ ایران در مولتان، با اقدامات لازم جهت دایر نمودن بخش فارسی (فوق لیسانس) یک نیاز مهم علمی را تأمین کرد. سپس خانم دکتر ممتاز غفور رئیس دانشکده دولتی بانوان و استاد معروف زبان فارسی، دکتر محمد بشیر انور استاد زبان فارسی، هر یک به تفصیل و درخصوص همکاریهای دیرینه فرهنگی میان ایران و پاکستان و نقش زبان فارسی در میان دو ملت با یک فرهنگ مشترک مطالبی را ایراد نمودند.

در خاتمه سرپرست خانه فرهنگ از کلیه دانشجویان و اساتید جهت همکاری و برپایی و هدایت کلاسهای فارسی تقدیر و تشکر نمودند و اظهار امیدواری نمود که در زمینه اعزام دانشجویان ممتاز به ایران جهت کسب مدرک دکتری اقدام لازم به عمل آید.

پس از اختتام برنامه از کلیه مهمانان پذیرائی مختصر به عمل آمد.

ملاحظات:

در سال ۱۳۶۶ تا کنون کلاسهای فارسی فوق لیسانس (سال اول و دوم) با همکاری دانشگاه بهاءالدین زکریا شهر مولتان در خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در مولتان دایر گردیده که پس از امتحانات مدرک فوق لیسانس از سوی دانشگاه به دانشجویان داده می شود.

سیمینار بین المللی درباره "شعر فارسی" در لندن
 بمناسبت سالگرد وفات آقا صادق پارسیگوی معروف پاکستان
 ۲۵ دسامبر ۱۹۰۹ - یکم ژوئیه ۱۹۷۷

سیمینار بزرگی درباره شعر فارسی در لندن بمناسبت هیجدهمین سالگرد وفات شادروان آقا صادق شاعر معروف فارسی و اردو و پنجابی به اهتمام مؤسسه هنر و ادبیات جهان سوم به نظارت دکتر نوید حسن پسر ارشد آقا صادق روز اول ژوئیه ۱۹۹۵ م در تالار لندن کامدن سنتر برگزار گردید.

ادیبان و شاعران که از پاکستان دعوت خصوصی داشتند عبارت بودند از دکتر سید سبط حسن رضوی نویسنده تذکره معروف فارسی گویان معاصر پاکستان و آقای احمد فراز شاعر معروف و رئیس بنیاد ملی نشر کتاب و آقای حسن رضوی و آقای مشکور حسین یاد منتقد معروف و دکتر مظفر عباس و دکتر سعادت سعید و دکتر اصغر ندیم ملک که در این سمینار شرکت کردند.

شاعران و ادیبانیکه از نقاط مختلف بریتانیا شرکت کردند، عبارت بودند از خانم نور جهان نوری و خانم پاکیزه بیگ و خانم پروین میرزا و آقای عاشور کاظمی شاعر معروف انگلستان و آقای کیانوش و دکتر مختارالدین احمد و دکتر اعظم امروهوی و آقای باقر نقوی و آقای اکبر حیدرآبادی و آقای صفی حسن و خانم شبانه انجم. اندیشمندان و پژوهشگران چندین مقاله تحقیقی بعنوان سبک پاکستانی در شعر فارسی گویان معاصر پاکستان، آقا صادق و اقبال، سبک غزل و فن موسیقی و کتاب جوهر عروض و شعرهای ضد استعمار و عشق رسول (ص) و آل رسول، و افکار انقلابی آقا صادق، در این سمینار ارائه شد. در پایان دیوان فارسی چاپ اخیر بعنوان "قند فارسی" به مهمانان گرامی اهداء گردید.

آثار آقا صادق بالغ بر ۲۵ کتاب به نظم و نثر می باشد کد چندین بار به چاپ رسیده است. غزل وی از موضوعات مختلف مشحون است مانند عواطف و احساسات عشق، تصوف، عرفان، فلسفه و اخلاق و بدون اغراق می توان گفت که وی غزلسرای توانای این عصر بوده است. غزل را در تتبع استادان پیشین سروده است مانند حافظ و سعدی و گاه گاه از شیوه نظیری و ظهوری هم پیروی کرده است. کلام صادق از حیث محاسن معنوی و محاکات صوتی و صنایع لفظی هم بسیار جالب است وی بیشتر قطعات و منظومات سروده است و قدرت کلام و قوت انسجام در این منظومات هویدا است.

محفل تجلیل برای آقای حسنین کاظمی شاد شاعر ذواللسانین اسلام آباد

محفلی برای تجلیل و تقدیر از خدمات شعر و ادب آقای شاد کاظمی به اہتمام بزم جام ادب بروز شنبہ دوم سپتامبر ۱۹۹۵ م در تالار مرکز ملی پاکستان اسلام آباد بریاست دکتر سید نبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی برگزار گردید کہ در آن عدہ کثیری از شاعران و ادیبان این ناحیہ از قبیل آقای شوکت واسطی سید ظہیر زیدی و انجم خلیق فردوس عالم و مقصود جعفری و نیسان اکبرآبادی و علمدار سید شرکت کردند.

آقای حسنین کاظمی شاد کوششہای بسیار برای احیای شعر فارسی در این دیار کردہ اند و بہ ہر دو زبان فارسی و اردو و شعر سرودہ چندین مجموعہ کلام را بہ طبع رسانیدہ اند از قبیل "چنگ عشق" کہ اثر پرفروغ او دارای بیان شیرین و دلپذیر فارسی است اخلاق عالی و شیوہ های شرقی وی در گفتار و کردارش پدیدار است.

از اشعار وی میتوان شاخ گلی چند فراچید کہ ادب پژوہان را ارمغان باشد و فارسی زبانان را گل بدامان

ہر چیز وقف عشق شد و صبرماندہ بود
آن سوز عشق و شور محبت کہ داشتیم
کالای عشق اینقدر ارزان نبود شاد
آنہم بیک تبسم جانان فروختیم
در اصفہان و مشهد و تہران فروختیم
صد آرزو بہ جنبش مژگان فروختیم

بیرون چہ کنی از چمن خویش چو خارم
عشق است و ہزاران غم و اندوہ و مصیبت
از شاد حیزین قہر مکن ای بت طناز
گلزار محبت گل بی خار ندارد
بیمار محبت دگر آزار ندارد
بی چارہ بجز مهر و وفا کار ندارد

بعضی از آثار حسنین کاظمی بقرار زیر می باشد

- ۱ - چنگ عشق
- ۲ - چشم کمخواب
- ۳ - توشہ
- ۴ - کربلا - دشت خون
- مجموعہ غزلیات فارسی
- مجموعہ غزلیات اردو
- مجموعہ منظومات
- نثر اردو

جلسه معارفه رایزن فرهنگی جدید

روز دوشنبه ۱۳ / شهریور ۱۳۷۴ مطابق ۴ / سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه معارفه جناب آقای علی ذوعلم رایزن فرهنگی جدید جمهوری اسلامی ایران در هتل هالیدی ان اسلام آباد به اهتمام انجمن دوستی ایران و پاکستان بریاست جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان با شرکت عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان و شخصیت‌های ممتاز فرهنگی پاکستان و نمایندگان فرهنگی سایر کشورها در پاکستان تشکیل شد. آقای ذوعلم فارغ التحصیل دانشگاه‌های اصفهان و تهران و حوزه علمیه قم و متخصص علوم اسلامی و برنامه ریزی هستند و قبل از مأموریت جدید ایشان مشاور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در امور آموزش و برنامه ریزی بودند. آقای مرتضی پویا رهبر حزب جهاد و صاحب امتیاز روزنامه "مسلم" اظهار فرمودند که زبان فارسی بصورت زبان مستضعفین درآمده است پاکستان و ایران که همیشه نزدیک ترین روابط دوستانه داشته هیچوقت به هیچ کشور همسایه تجاوز نکرده و نخواهند کرد. ایشان تأکید فرمودند که زبان فارسی باید احترام و مقام خود را در میان مستضعفین حفظ کند. ضمن تشکر از حضار و بانیان جلسه درباره آقای ذوعلم سابقه طولانی مناسبات دوستانه ایران و پاکستان و نزدیکی افکار بلند علامه اقبال لاهوری و قائداعظم محمد علی جناح مؤسس پاکستان و با آرمانهای انقلاب اسلامی ایران صحبت کردند. در پایان جناب آقای سفیر کبیر اظهار امیدواری کردند که آقای ذوعلم از موقعیت استفاده کرده تلاش و کوشش‌های جدی برای تحکیم بیشتر روابط فرهنگی بین دو کشور برادر و همسایه بعمل آورند. ایشان به فعالیتهای بانوان و شرکت ۳۰ نفر از بانوان ایران در کنفرانس زنان در بیجنگ چین اشاره فرموده تأکید فرمودند که کشورهای اسلامی باید پیش از پیش ازین نیروی عظیم زنان استفاده کنند. در پایان جلسه از حضار محترم پذیرائی بعمل آمد.

جلسه تودیع سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان :

روز سه شنبه ۲۱ / شهریور ۱۳۷۴ برابر با ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۵ جلسه تودیع و تجلیل از آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد در محل مرکز با شرکت جناب آقای مهدی آخوندزاده سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و عده‌ای از استادان دانشگاه‌های پاکستان و دانشمندان و شعراء و نویسندگان معروف این کشور از جمله دکتر رحیم بخش شاهین رئیس بخش اقبال شناسی دانشگاه آزاد علامه اقبال و خانم شگفته موسوی رئیس بخش فارسی و دکتر مهنور محمد مؤسسه زبانهای نوین و دکتر علیرضا نقوی بخش فارسی دانشگاه بین الملل اسلامی اسلام آباد و آقای جان

عالم رئیس بخش اردو و فارسی دانشکده دولتی پسرانه اسلام آباد و سید مرتضی موسوی مدیرکل مراکز ملی پاکستان و خانم محمودہ ہاشمی رئیس بخش برنامه های برون مرزی رادیو پاکستان و دکتر عارف نوشاهی محقق فارسی تشکیل شد. از میان هیئت استادان دانشگاه پنجاب لاهور آقایان دکتر ظہور اظہر رئیس دانشکده خاورشناسی و دکتر آفتاب اصغر استاد فارسی دانشکده خاورشناسی و همچنین دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن فارسی اسلام آباد و آقای مقصود جعفری استاد انگلیسی و شاعر فارسی و دکتر محمد صدیق مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامہ اقبال و دکتر گوہر نوشاهی معاون فرهنگستان پاکستان و خانم دکتر فرحت ناز استاد فارسی دانشکده دولتی دخترانہ اسلام آباد و رئیس بخش بانوان انجمن فارسی اسلام آباد از خدمات آقای اسعدی و مرکز تحقیقات فارسی سخن راندند و آقایان حسنین کاظمی و سلمان رضوی و دکتر محمد حسین تسیحی شعرای ممتاز فارسی بصورت شعر خدمات سرپرست مرکز را مورد ستایش قرار دادند. آقای اسعدی در ضمن نطق خود بہ خاطرات شیرین دوران اقامت خود در پاکستان اشارہ و از همکاری دوستان و محققان پاکستانی اظہار تشکر کردند. آقای ذوعلم رابزن فرهنگی جدید جمہوری اسلامی ایران طی سخنرانی خود اہداف مرکز تحقیقات فارسی را شرح دادہ بہ لزوم تشدید مناسبات فرهنگی بین دو کشور برادر و ہمکیش ایران و پاکستان تأکید کردند. در پایان آقای سفیر کبیر جمہوری اسلامی ایران از قدمت روابط دوستانہ دو ملت و اشتراک منافع ایران و پاکستان و اہمیت فارسی درین سامان بویژہ پس از استقلال ایالتہای مسلمان نشین آسیای مرکزی مفصل صحبت کردند. سپس با صرف شام این جلسہ توذیع بہ پایان رسید.

مصاحبہ مطبوعاتی انجمن فارسی پاکستان

روز چہارشنبہ ۲۲ / شہریور ۱۳۷۴ برابر با ۱۳ / سپتامبر ۱۹۹۵ ساعت چہار بعد از ظہر مصاحبہ ای مطبوعاتی بہ اہتمام انجمن فارسی پاکستان با شرکت آقایان دکتر سید سبط حسن رضوی رئیس انجمن و دکتر ظہور احمد اظہر رئیس دانشکده خاورشناسی لاهور، دکتر ظہور الدین احمد و دکتر آفتاب اصغر و آقای نوازش علی استادان بخش فارسی دانشکده خاورشناسی و دکتر علیرضا نقوی استاد فارسی و دکتر محمد صدیق شبلی مشاور رئیس دانشگاه آزاد علامہ اقبال تشکیل شد. تعداد زیادی از روزنامہ نویسندگان و نمایندگان خبرگزاریہا درین مصاحبہ حضور داشتند. پس از قرأت آیاتی از قرآن مجید آقای دکتر ظہور اظہر دربارہ وضعیت کنونی زبان فارسی در مؤسسات آموزشی پاکستان و اہمیت آن نظرات خود را ارائه دادند. سپس دکتر آفتاب اصغر دربارہ ہمین موضوع اظہار

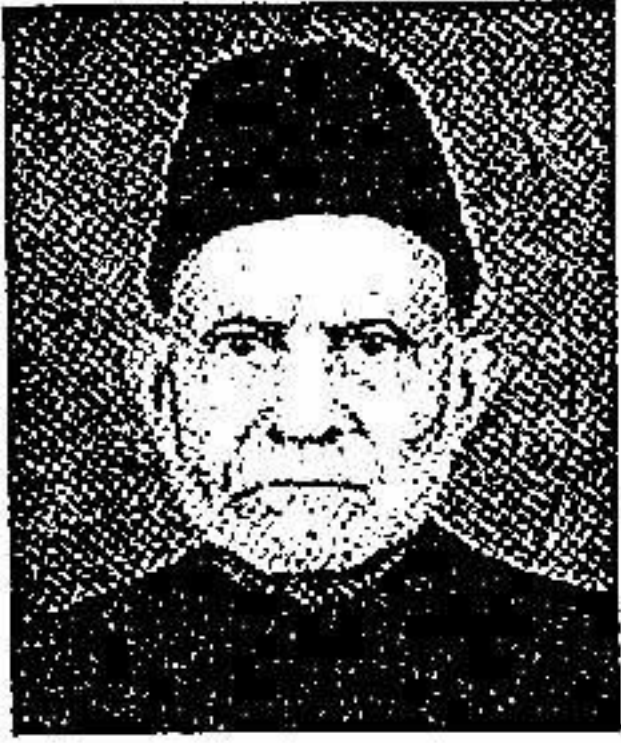
نظر فرمودند. سپس اساتید محترم به پرسشهای روزنامه نویسان و نمایندگان خبرگزاریها پاسخ دادند و یادداشتهایی درباره موضوع کنفرانس به زبان فارسی و انگلیسی و اردو بین نمایندگان مطبوعات توزیع گردید. در پایان پذیرایی شرکت کنندگان این کنفرانس بعمل آمد.

تأسیس انجمن فارسی در بلتستان

بلتستان دارای سابقه تاریخی و فرهنگی درخشانی است که پس از ورود اسلام توسط عرفا و علمای ایرانی مخصوصاً میر سید علی همدانی، تحت تأثیر فرهنگ غنی اسلام و ایران قرار گرفت به طوری که امروزه بلتستان به ایران کوچک شهرت دارد و مردم آن از طرفداران صمیمی انقلاب اسلامی و فارسی دان هستند. در طول قرنهای دهها شاعر فارسیگو و نویسندگان چیره دست از این مرز و بوم برخاستند و خدمات بزرگی به زبان و ادبیات فارسی نمودند و اکنون نیز مشغول فعالیت هستند.

ادباء و اساتید این دیار بتاريخ ۲۸ مرداد ۱۳۷۴ هـ ش (۱۹ اوت ۱۹۹۵ م) جلسه‌ای در شهر سکردو برگزار کردند و طی آن انجمن فارسی بلتستان تأسیس گردید. اهداف این انجمن گسترش زبان فارسی در مراکز آموزشی، تشکیل کلاسهای فارسی آموزی، چاپ و نشر آثار شعراء و نویسندگان بومی، تشکیل گردهمائیها، برگزاری مناسبتهای مهم و ایام الله می باشد. مسئولین برجسته انجمن از قرار ذیل می باشند:

- ۱- بنیانگذار و مسئول ارتباطات عمومی: سید محمد رضوی بلتستانی، نویسنده و فارسی دان.
- ۲- رئیس انجمن: پروفسور سید فاضل شاه زیدی رئیس بخش فارسی، دانشکده دولتی سکردو.
- ۳- دبیرکل: پروفسور حشمت علی کمال الهامی، استاد دانشکده و شاعر فارسی



وفیات

درگذشت یک ادیب سخنور

ادیب محقق و سخنور معروف و روزنامه نگار سرشناس الحاج سرفراز حسین خان جعفری متخلص به تحسین روز سه شنبه شانزدهم ماه مه ۱۹۹۵ برابر با ۲۶ اردیبهشت ۱۳۷۴ بسن ۸۷ سالگی در راولپندی فوت کرد.

مرحوم تحسین جعفری در ۲ ژانویه ۱۹۰۸ در دهکده منگنار در کشمیر نزدیک پونچھ دنیا آمد. وی سردیر روزنامه های هفتگی "کشمیر" و "آزاد کشمیر" بود و مقاله های وی در روزنامه ها و مجلات معروف کشور از جمله مجله وحدت اسلامی انتشار می یافت. از مؤلفات وی به نثر و نظم اردو "سرمایه نجات" و "بہتر پیاسے" (ہفتاد و دو نفر تشنه) و مسلک شیر و اقبال و سچی کھانیان (قصہ های راست) و معاون ریاضی (کتابی در ریاضی)، جغرافیای پونچھ، سفینہ نجات، جنت سوزان، سچے موتی (گوہرهای اصیل) و چراغ مصطفوی منتشر و بعضی از کتابهای وی هنوز انتشار نیافته است. کتاب وی به نام "پوشہ تھڑ" بزبان کشمیری جزو کتابهای درسی بخش کشمیر شناسی در دانشگاه پنجاب می باشد. وی پنج پسر به نام آقایان نثار جعفری و سرگرد (بازنشسته) رفیق جعفری (شاعر و ادیب و خطیب) و مقصود جعفری (استاد زبان انگلیسی و شاعر اردو و انگلیسی و فارسی و مشاور نخست وزیر کشمیر آزاد) و شفیق جعفری و انوار حسین جعفری که همه ادیب و سخنور هستند و یک دختر دارد.

اداره دانش از پروفیسور مقصود جعفری و سایر بازماندگان مرحوم تحسین تسلیت نموده، خواستار آمرزش و تعالی مراتب و درجات مرحوم از درگاه خداوند متعال می باشد.

شعری که آقای دکتر محمد حسین تسیحی در رثای مرحوم سروده اند، جدا گانه در همین شماره منتشر می گردد.

سروده: دکتر محمد حسین تبیینی (رها)

تحسین نامہ

در شمارہ گذشتہ الحاج سرفراز حسین خان تحسین جعفری رحمۃ اللہ علیہ رحمۃً واسعۃً

گریبان و غمزہ ہمہ یاران با وفا
از رفتن ادیب و سخندان خوشنوا
آہ و دروغ و درد کہ رفت از میان ما
تحسین جعفری گل یاران با صفا
مرگ پدر زده بہ دلش زخم جان گزا
اینگونہ از سخنور افسردہ بیستوا
پیوستہ در طریق محبت زده عصا
تاریخ ہجری آمدہ از درگہ خدا

تاریخ عیسوی شدہ در نغمہ جان فزا
یعنی کہ گوش جان ہمہ دارد از وصدا
یارب نصیب حضرت تحسین ماتما

پیمانگر محبت و یاران جعفری

دارد نوای نالہ و زاری ازین "رها"

تحسین جعفری چو برفت از جہان ما
گشتہ نوزان، گل و گلزار و گلستان
تحسین جعفری کہ دلش زندہ بود و خوش
شیرین زبان و لوحہ گر و مرثیہ نگار
مقصود جعفری کہ بود پورا آن بزرگ
تاریخ فوت او بہ حروف جمل بود
"تحسین جعفری ہمہ با سالک طریق"
"مہر عروج آئینہ اسرار جعفری"

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

"تحسین جعفری سر دولت مشام پاک"
ہموارہ جان و دل طلبد یار رفتہ را
جئات عدن و دوحہ طوبی و عجوی شیر

اگست ۱۹۹۵ء

معارف

مجلس دارالحدیث کا ماہوار رسالہ

مفتی

ضیاء الدین اصلاحی

مصنفین: اعلیٰ اکیڈمی اعظمی، عظیم گڑھ دارالحدیث

فکر و نظریہ

ادارہ تحقیقات اسلامی
بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی، اسلام آباد



اسلامی تعلیمات و اقدار کا جریدہ

نقلین



قائم کنندگان: مولانا محمد رفیع الرحمن
اسلام آباد

ایران شناسی

تیسرا (۳۷) نمبر، ش ۱۳۷۳

مقدمہ مسئول
ڈاکٹر کٹر چل

خانہ فرسنگ، جمہوری اسلامی ایران - لاہور

مستندین
پروفیسر ظہیر احمد مستدینی

ڈیر فخر
مجلس مشاورت

۳۷ ش - ۱۳۷۳

میر تقی میر اور ان کی فارسی شاعری

میر محمد تقی میر خلیف ارشد میر محمد علی متقی کا شرفائے اکبر آباد (اگرہ) میں شمار ہوتا تھا سراج علی خان آرزو جو زبان فارسی کے محترم اور مسلم الثبوت محقق تھے نے "گزار ابراہیمی" میں لکھا ہے کہ میر کا ان سے دور کارشتہ تھا اور عوام میں خان آرزو کے بھانجے مشہور تھے۔ چونکہ خان آرزو کی ہمشیرہ میر کی سوتیلی ماں تھیں۔ (۱)

میر کی ولادت ۱۱۳۵ھ اور وفات ۱۲۳۵ھ یا ۱۲۲۵ھ بمطابق ۱۸۰۸ء ہوتی (۲) میر کا قد میانہ لاغر اندام، گندمی رنگ تھا۔ ہر کام متانت اور آہستگی سے کرتے تھے، بات بہت کم اور آہستہ آواز میں نرمی کے ساتھ، ضعیفی نے ان صفتوں کو اور بھی قوی کر دیا تھا۔

میر کی عمر ابھی ۱۱ سال کی تھی کہ ان کے والد کا انتقال ہو گیا، ان کی صوفیانہ ریاضتوں کا ذکر میر نے اپنی آپ بیتی (۳) میں کیا ہے، میر کے منہ بولے چچا امان اللہ درویش جو کہ میر کے والد کے جگری دوست تھے بھی رحلت کر گئے جنکا میر کو بے حد رنج تھا، بچپن کے ان واقعات نے ان کے ذہن پر رنج و الم کے دیرپا نقوش ثبت کئے جن سے ان کی شاعری حد درجہ متاثر ہوئی، والد کی وفات کے بعد ان کے سوتیلے بھائی محمد حسین نے بھی ان کے سر پر دست شفقت نہ رکھا، چنانچہ عمر ۱۱ سال اور بقول آسی و شاہ سلیمان ۱۴ یا ۱۷ سال کی تھی جب میر بڑی کسمپرسی کے عالم میں بسلسلہ معاش ۱۱۷۳ھ کے اواخر میں دہلی منتقل ہوئے (۴) دہلی میں نواب صمصام الدولہ رئیس دہلی نے جو میر کے والد کے قریبی دوست تھے اپنی سرکار سے ایک روپیہ روزیہ مقرر کر دیا، مگر نواب صمصام بھی نادر شاہ کی جنگ میں مارے گئے تو میر کا روزیہ بند ہو گیا اس کے بعد میر اکبر آباد واپس آگئے مگر اس مرتبہ یہاں آکر اور زیادہ پریشان ہوئے اور پھر دوسری بار دہلی آگئے (۵) اس بار اپنے سوتیلے ماموں سراج الدین علی خان آرزو کے پاس ٹھہر کر تحصیل علم کیلئے کوشاں ہوئے۔ اس امر میں اختلاف ہے کہ خان آرزو میر کے استاد تھے، میر نے ایک جگہ اسکا اعتراف کیا ہے، (۷) مگر دوسری جگہ اس امر پر خاموش رہے (۸) اور لکھا ہے کہ انہوں نے دہلی میں میر جعفر عظیم آبادی اور امرہہ کے میر سعادت علی سے تعلیم حاصل کی، بہر حال قرین قیاس یہ ہے کہ خان آرزو نے جو اس زمانے کے ادبا اور شعراء کے مرجع تھے میر کو کچھ نہ کچھ فیض ضرور پہنچایا ہوگا، میر محمد حسین اکبر

آبادی نے بھی اسکی تائید کی ہے (۹)

زندگی کے ناگفتہ بہ حالات کی وجہ سے میر پر جنون کی کیفیت طاری ہو گئی تھی جسکی شدت علاج و معالجہ سے دور تو ہو گئی مگر ان تلخ تجربات نے ذہن پر مستقل اور دیرپا اثرات چھوڑے۔ (۱۰) میر بھی اہل کمال لوگوں کی طرح مفلوک الحال رہے۔ میر کو اپنے آگے کسی کی بلندی چھٹی نہ تھی، اپنی تنگ مزاجی کے سبب میر تمام زندگی راحت و آرام سے محروم رہے اس پر بھی اپنے حال پر فخر کرتے تھے، اگرچہ دہلی میں شاہ عالم کے دربار اور شرفا کی محافل میں میر کی بڑی عزت کی جاتی تھی اور ان کے جوہر کمال اور نیکی اطوار کی وجہ سے سب ان کا احترام کرتے تھے، مگر اپنی مفلوکیت کی بنا پر میر نے ۱۱۹۶ھ میں دہلی کو خیر باد کہا اور لکھنؤ کیلئے روانہ ہو گئے، روانگی کے وقت میر کے پاس گاڑی کیلئے کرایہ تک نہ تھا۔ ناچار ایک شخص کے ساتھ شریک راہ ہو گئے، راستے میں اس نے میر سے گفتگو کی تو میر نے اسکو ایسا کرنے سے یوں کہہ کر منع کیا کہ صاحب میری زبان کو خراب نہ فرمائیں۔

میر نے لکھنؤ پہنچ کر ایک سرائے میں قیام کیا، وہاں معلوم ہوا کہ ایک مشاعرہ ہے، میر غزل لکھ کر مشاعرے میں شریک ہوئے، میر کی وضع قطع پرانی، کھڑکی دار پگڑی، پچاس گز کا جامع، ایک پورا تھان پتولے کا کمر میں بندھا، ایک رومال سنہری پٹری دار تہہ کیا ہوا کمر میں آویزاں، مشروح کا پاجامہ جس کے عرض کے پانچے، ناگ یعنی انی دار جوتی جسکی پادبالت اوپنجی نوک، کمر میں ایک طرف تلوار دوسری طرف کٹار اور ہاتھ میں جریب، عرض کہ جب محفل مشاعرے میں داخل ہوئے تو شہر لکھنؤ کے نئے انداز، نئی تراشیں، بانگے، ٹیڑھے جو ان جمع، میر کو دیکھ کر سب ہنسنے لگے، یہ غریب الوطن، زمانے کے ہاتھ شکستہ، بہت دل تنگ ہوئے اور عجیب نایوسی کے عالم میں ایک سمت بیٹھ گئے۔ جب شمع میر کے سامنے آئی تو پھر لوگوں نے ان کو دیکھا اور کاناپھوسی کرنے لگے، کچھ نے ازراہ مزاح میر کا وطن دریافت کیا تو میر نے یہ قطع فی البدیہہ کہہ کر غزل میں شامل کر لیا:

ہم کو غریبہ جان کے ہنس ہنس پکار کے
رہتے تھے منتخب ہی جہاں روزگار کے
ہم رہنے والے ہیں اسی اجڑے دیار کے

کیا بود و باش پوچھو ہو پورب کے ساکنو
دلی جو ایک شہر تھا عالم میں انتخاب
اسکو فلک نے لوٹ کے دیران کر دیا

لکھنؤ میں میر کی شہرت آگ کی صورت پھیل گئی، میر کی خبر نواب آصف الدولہ کو بھی ہوئی، نواب نے مبلغ ۲۰۰ روپیہ ماہانہ وظیفہ دینا شروع کر دیا، میر نے لکھنؤ میں بھی اپنی

تک مزاجی کو ترک نہ کیا، نواب صاحب نے غزل کی فرمائش کی، میر نے تین دن تک نواب کی فرمائش پوری نہ کی نواب نے یاد دہانی کرائی، میر نے تیوری بدل کر کہا جناب عالی غلام کی جیب میں تو بھرے ہی نہیں کہ کل آپ نے فرمائش کی آج غزل حاضر کر دے، نواب نے کہا خیر میر صاحب جب طبیعت حاضر ہو گی کہہ دیجئے گا۔ ایک دن نواب نے بلا بھیجا، جب پہنچے تو دیکھا نواب حوض کے کنارے کھڑے ہیں، ہاتھ میں چھڑی ہے، پانی میں لال سبز پھلیاں تیرتی پھرتی ہیں، آپ تماشا دیکھ رہے ہیں، میر کو دیکھ کر بہت خوش ہوئے اور کہا میر صاحب کچھ فرمائیے، میر نے غزل سنائی شروع کی، نواب سنتے جاتے تھے، نواب کہتے جاتے تھے کہ ہاں پڑھئے، آخر چار شعر پڑھ کر میر ٹھہر گئے اور بولے پڑھوں کیا، آپ تو پھلیوں سے کھیلتے ہیں، متوجہ ہوں تو پڑھوں، نواب نے کہا جو شعر ہو گا آپ متوجہ کر لے گا۔ میر کو یہ بات زیادہ تر ناگوار گذری۔ غزل جیب میں ڈال کر چلے گئے اور پھر جانا چھوڑ دیا چند روز کے بعد ایک دن بازار میں چلے جاتے تھے کہ نواب کی سواری سامنے سے آگئی، دیکھتے ہی نہایت محبت سے بولے کہ میر صاحب آپ نے تو بالکل ہمیں چھوڑ دیا۔ کبھی تشریف بھی نہیں لاتے میر نے کہا بازار میں باتیں کرنا آداب شرفا نہیں، یہ کیا گفتگو کا موقع ہے، غرض بدستور اپنے گھر بیٹھے رہے اور فقر و فاقہ میں گزارہ کرتے رہے۔ آخر ۱۲۳۵ھ میں فوت ہوئے اور سو برس کی عمر پائی۔ ناخ نے تاریخ کہی کہ "واویلا مرد شہہ شاعران"

تصانیف (۱) کلیات نظم اردو جس میں غزلیات کے ۶ دیوان، چند صفحے جن پر میر نے فارسی کے عمدہ متفرق اشعار پر اردو مصرعے لگا کر مثلث اور مربع کیا ہے جو میر کی ایجاد ہے چار قصیدے منقبت میں، ایک نواب آصف الدولہ کی تعریف میں، چند مخمس، ترجیع بند، رباعیات، مستزاد، ۲۱ سوخت، ایک ہفت بند ملا حسن کاشی کی طرز پر شاہ ولایت کی شان میں،ثنویاں (۲) نکات الشعراء (۳) ذکر میر (۴) دیوان فارسی (۵) فیض میر (۶) مرثیہ۔

میر کی غزلوں سے منتخب کردہ اشعار کے بارے میں کہا گیا ہے کہ وہ ان کے ۷۲ نثر ہیں، مگر یہ قیاس ہی ہے، اس لئے کہ انکا جو شعر پڑھا جاتا ہے وہ ان کے ۷۲ میں شمار کیا جاتا ہے (۱۲) میر نے زبان اور خیالات میں جس قدر فصاحت اور صفائی پیدا کی اسی ہی بلاغت کو کم کیا ہے یہی سبب ہے کہ غزل اصول غزلیت کے لحاظ سے سو دا سے جو ان کے ہم عصر تھے بہتر ہے میر کا صاف اور سلجھا ہوا کلام اپنی سادگی میں ایک انداز رکھتا ہے اور فکر کو لذت بخشتا ہے، اسی وجہ سے خواص میں معزز اور عوام میں ہر دل عزیز ہے، حقیقت میں میر نے سوز کا رنگ لیا مگر ان کے یہاں فقط باتیں ہی باتیں ہیں، میر نے ان میں مضمون داخل کیا اور گھریلو

زبان کو مسانت کارنگ دیکر محفل کے قابل کیا، چونکہ مطالب کی وقعت، مضامین کی بلند پروازی، الفاظ کی شان و شکوہ، بندش کی چستی، لازمہ قصاید کا ہے وہ طبیعت کی ^{شکفتگی} اور جوش و خروش کا ثمر ہوتا ہے اس واسطے میر کے قصیدے کم ہیں، انہوں نے طالب سخن پر روشن کر دیا، کہ قصیدہ اور غزل دونوں میدانوں میں دن رات کافرق ہے اور اسی منزل میں آکر سودا اور میر کے کلام کا حال کھلتا ہے۔

امراء کی تعریف میں قصیدے نہ کہنے کا یہ بھی سبب تھا کہ توکل اور قناعت انہیں بندے کی خوشامد کی اجازت نہ دیتی تھی یا خود پسندی اور خود بینی جو انہیں اپنے میں غرق کئے دیتی تھی وہ زبان سے کسی کی تعریف نکلنے نہ دیتی تھی چنانچہ کہتے ہیں اور خوب کہتے ہیں:-

بھگو دماغ وصف گل و یاسمن نہیں میں جوں نسیم بادہ فروش چمن نہیں
کل جا کے ہم نے میر کے در پر سنا جواب مدت ہوئی کہ یاں وہ غریب الوطن نہیں

میر کی زبان شستہ، کلام صاف، بیان ایسا پاکیزہ جیسے باتیں کرتے ہیں، دل کے خیالات جو کہ سب کی طبیعتوں کے مطابق ہیں محاورہ کارنگ دیکر باتوں باتوں میں ادا کر دیتے ہیں اور زبان میں خدا نے ایسی تاثیر دی ہے کہ وہی باتیں ایک مضمون بن جاتی ہیں، اسی واسطے ان میں بہ نسبت اور شعراء کے اصلیت کچھ زیاد قائم رہتی ہے بلکہ اکثر جگہ یہی معلوم ہوتا ہے گویا نیچر کی تصویر کھینچ رہے ہیں۔ یہی سبب ہے کہ دلوں پر اثر بھی زیادہ کرتی ہیں، وہ گویا اردو کے سعدی ہیں عاشق مزاج شعراء کی رنگینیاں اور خیالات کی بلند پروازیاں ان کے مبالغوں کے جوش و خروش سب کو معلوم ہیں مگر اسے قسمت کا لکھا سمجھو کہ ان میں میر کو ^{شکفتگی} یا بہار عیش و نشاط یا کامیابی وصال کا لطف کبھی نصیب نہ ہوا۔ وہی قسمت کا غم جو ساتھ لائے تھے اسکا دکھ اسناتے چلے گئے جو آج تک دلوں میں اثر اور سینوں میں درد پیدا کرتے ہیں کیونکہ ایسے مضامین اور شعراء کے لئے خیالی تھے، ان کا کلام صاف کہہ دیتا ہے کہ جس دل سے نکل کر آیا ہوں وہ غم و درد کا پتلا ہی نہیں حسرت و اندوہ کا جنازہ بھی تھا۔ ہمیشہ وہی خیالات بے رہتے ہیں جو دل پر گذرتے تھے وہی زبان سے کہہ دیتے تھے اور سننے والوں کیلئے نشتر کا کام کر جاتے تھے۔ ان کی غزلیں کہیں شربت اور کہیں روح افزا ہیں، مگر چھوٹی چھوٹی بحروں میں فقط آب حیات بہاتے ہیں۔ جو لفظ منہ سے نکلتا ہے تاثیر میں ڈوبا ہوا نکلتا ہے۔

مولانا حالی کا خیال ہے کہ اردو میں سب سے پہلے میر نے عشقیہ قصے بصورت مثنوی

لکھے۔ عبد السلام ندوی نے دعویٰ کیا ہے کہ میرثنوی کے موجد ہیں اور انکا عمدہ نمونہ پیش کرتے ہیں (۱۴) مگر یہ رائے درست نہیں۔ میر کیثنویوں سے پہلے بھی اردو میں ہر قسم کیثنویاں دکن میں موجود تھیں اور زبان اور لہجے کے تفاوت کے باوجود دکن کیثنویاں کافی کامیاب ہیں۔ (۱۵)

”گلشن بے خار“ میں میر کا تذکرہ اس طرح کیا گیا ہے:

میرتخلص افصح فصحا اشعر شعرا مستحور حالیمقام محمد تقی نام از اہل اکبر ابا و خواہر زادہ
 سراج الدین علیخان آرزو سنت لطافت باطبعش ہزار دست و با کلامش حرف عجز زہر
 بلبل و فغان خا و طوطی ناطقہ شکر بارش رونق بازار غنادل شکستہ و صفر خامہ گلستان
 نگارش نالہ بر لب مرغ بستانی بستہ صفحہ خیالش بجلوہ ریزی لاله غداران افکار
 و لادیز چون اندیشہ عاشق قطعہ گلزار است و شمعہ قلمش در شکفائیدن گلہامی
 مشایین تازہ ہرنگ ابر نو بہار سداہ در دتاک بتا شیریک مصرع او نیست و ہزار
 عزائم تسخیر ہم نسون نیم بیش کو حلاوت بخشش بکام مشتاقان گوارا تر از شہد
 لعل شکر بار است و نمک گفتارش بذاق شنوریدہ طبعان بافرہ تر از پختہ تبسم
 و لادار نشترش اگر سحر است سحر حلال است و فکرش اگر از قوت کمتسبی است
 از جہ اعجاز مشاعر با نوزاد تطبیق زبان نام دارد لایعیا در زبان شہرانی وثنوی گوئی
 گوئی مستقیم میر باید است و بلند کہ در کلامش تہی و رطب و یا بس کہ در ایاتش
 بگزر از نشتر کئی و از نشترش نیگنی کہ گفتہ اند فرد شعر گراء از باشد بی بلند و است
 نیست و در دید مینیا ہمہ انگشتہا یکدست نیست و در لہجہ میں درین باب تحت تہ
 رزار فیع سودا گزشت و بغایت چیدہ و سرہ است فلذکرشش دیوان ریختہ با اصنا
 سیر نظم کرد و مسندس کہ بمضامین و اسنوخت گفتہ نمازہ شہرت بر ر و دار و از اسام
 شاعران در تصنیفہ فکر خوشی ندانستہ چند انکہ غزلش بلند مرتبہ تر است ہجیمان
 قصیدہ اش است پایہ تر و ربد و حال بشا ہجیمان آباد آمد و تمتع نیافتہ ناکام
 برگشتہ و رکبتو بیگز رانید و با ہجیمان از سر کار نواب وزیر الممالک بہادر می یافت

بہر ان جا بسیر ملک خدمت شرافت و ہوا نہا پیش بلا خطہ شد

میر کو نہ صرف اپنے زمانے میں کامیابی اور معراج حاصل ہوئی بلکہ آتے زمانے تک میر کی شاعری کو سند حاصل رہے گی۔ میر کو ہر زمانے کے شعراء نے خراج تحسین پیش کیا ہے، مثلاً ناسخ کہتے ہیں: آپ بے بہرہ ہے جو معتقد میر نہیں۔

غالب: ریختہ کے تمہیں استاد نہیں ہو غالب کہتے ہیں اگلے زمانے میں کوئی میر بھی تھا

میر کی فارسی شاعری:

میر نے اردو شاعری کی بدولت شہرت حاصل کی اور اسکا چرچہ بجا ہوا مگر میر نے فارسی شاعری میں بھی کمال حاصل کیا ہے۔ اور جیسے جیسے زمانہ آگے بڑھتا جائیگا ان کی فارسی شاعری کے بھی جوہر کھلتے جائیں گے اور یہ بھی اپنے نقطہ عروج پر پہنچ جائے گی۔ انشاء اللہ مولانا امتیاز علی خاں عرشی: نقوش، میر تقی میر نمبر ۳ ص ۸-۷ پر رقمطراز ہیں:

رضالائبریری رام پور میں میر تقی میر کے کلیات کا ایک بہت اچھا نسخہ محفوظ ہے۔ اس میں نکات الشعراء کے علاوہ ان کی نظم و نثر سارا کام ایک تاجھے اردو دیوان، دیوان فارسی، فیض میر اور ذکر میر شامل ہیں، دیوان اول کے خاتمے (ورق ۲۴۷ ب) میں کاتب نے لکھا ہے۔

”دیوان اول سن تصنیف میر محمد تقی صاحب بتاریخ بست و ہفتم شہر رمضان سنہ یکہزار دو صد و چہل و پنج ہجری بخط بدریغ فقیر حقیر تقصیر بندہ شیخ لطف علی حیدری حسب فرمائش مرزا صاحب کرم گستر مرزا قنبر علی صاحب، دام اشفاقہ، اختتام پذیرفت“ کلیات کے آخری ورق (۸۲۳ ب) میں لکھا ہے:-

الحمد للہ کہ بفضل ایزد مستعان و عنایت آئمہ علیہ الصلوٰت والسلام کلیات میر محمد تقی میر صاحب غفر اللہ ذنوبہ بتاریخ مسیخ شہر رمضان المبارک سنہ یکہزار و دو صد و چہل و شش ہجری بروز دوشنبہ یک روز باقی ماندہ از خط بدریغ احقر العباد شیخ لطف علی حیدری بپاس خاطر فرمائش مرزا قنبر علی صاحب زاد اشفاقہ صورت اختتام پذیرفت“

ان دونوں تحریروں سے معلوم ہوتا ہے کہ شیخ لطف علی حیدری نے مرزا قنبر علی صاحب کیلئے ایک برس اور دو یا تین دن میں اسے لکھا اور ۲۹ رمضان ۱۲۲۶ھ (۱۲ مارچ ۱۸۳۱ء) اسکی تاریخ اختتام تھی۔

اس کی کتابت بھی اہتمام سے کی گئی۔ چنانچہ ذکر میر کو چھوڑ کر اور سب کتابوں کے شروع میں خوبصورت طلائی لوح اور پوری کتاب میں رنگین جدول کھینچی گئی ہے پوری

کتاب کے اوراق کی تعداد ۸۲۳ ہے اور فل اسکیپ ناپ کا ۱۷ استری مسطر کام میں لگایا گیا ہے کتابی کیریوں نے اسے پڑھنے کی کوشش کی مگر شاید میر کی قنوطیت نے ان کے کام و دہن پر اچھا اثر نہ کیا اس لئے کتاب کے صفحے بد نمائی سے اور اشعار کے لفظ قطع و برید سے محفوظ رہے

اس کلیات کے فارسی حصہ (دیوان - فیض میر - ذکر میر) کے بارے میں صرف اتنا کہنا ہے کہ اس میں ذکر میر کا پہلا ایڈیشن شامل ہے، جو میر صاحب نے پچاس سال کی عمر میں لکھا تھا اور نسخہ مطبوعہ کے صفحہ ۱۲۸ کی سطر ۴ کے اس مصرع پر ختم ہوتا ہے۔

”این شامت اعمال قیامت بسر آورد“

ہمارے نسخہ میں اس مصرع کے بعد حسب ذیل عبارت بھی پائی جاتی ہے جو دوسرے ایڈیشن میں حذف کر دی گئی۔

”چنانچہ ظاہر است حسام الدین خاں در حقیقت از میارفت، چرا کہ بدست دشمنان جانی افتاده است تا مقدور زندہ نخواهند گذاشت پیشتر اختیار خداست کہ او بر ہمہ چیز قادر است۔“

احوال فقیر از سہ سال آنکہ چون قدردانی در میان نیست، و عرصہ روزگار بسیار تنگ است، توکل بخدائی کریم کہ اور زاق ذی القوۃ المتین است کردہ بخانہ نشستہ ام ظاہراً اسباب با اعزہ چند مثل ابو القاسم خاں برادر خورد عبد الاحد خاں مجد الدولہ و وجیہ الدین خاں برادر حسام الدین خاں و بیرم خاں صاحب، خلف الصدق بہرام خاں کلاں کہ در آدمی روشی یکتائی روزگار خود اند و قطب الدین خاں پسر سعد الدین خاں خانساماں اگرچہ سنش کم است اما فہم درستی دارد و خالی از سعادت مندی نیست و قاضی لطف علی خاں کہ او میانہ می زید، گاہ گاہ ملاقات کردہ می آید، خواہ از دست ایشان انتفاعی برسد یا نہ رسد، مایہ توکل ہمیں صاحبانند و گاہی ایچنین ہم اتفاق میشود کہ کسی فقیر و شاعر و متوکل دانستہ بطریق نذر چیزی میفرستند محل شکر است اکثر قرضداری میباشم و بعسرت تمام بسر میکنم“ (ورق ۸۱۵-۸۱۶ الف)

ڈاکٹر اکبر حیدری کا شمیری اپنے مقالہ بہ عنوان: (میر کا دیوان فارسی، قلمی و غیر مطبوعہ ایک تعارف (نقوش) میں لکھتے ہیں:

فارسی کے بلند پایہ شاعر، ممتاز ناقد اور ماہر لغات سراج الدین علی خاں آرزو (متوفی

۱۲۶۰ھ) نے اپنے تذکرہ شعر فارسی مجمع النفائس (سال تصنیف ۱۱۶۳ھ) میں میر کی فارسی شاعری کو درج ذیل الفاظ میں سراہا ہے:

”میر محمد تقی المتخلص بہ میر... در اول بہ مشق اشعار ریختہ، کہ بزبان اردو شعریت بطرز فارسی توغل بسیار نموده، چنانچہ شہرہ آفاقست، بعد آن بگفتن اشعار فارسی بطرز خاص گردیدہ، قبول خاطر ارباب سخن، ودانایان این فن گشت، طبعش بہ مضامین تازہ و غیر مبتذل معنی پرداز است و اشعار او بہ لطافت ادا و انداز، از بسکہ ذہن مناسب و طبع ثاقب یافتہ، در ابتدائی مشق شعر رتبہ سخن را بہ پایہ انتہا رسانید... ہر چند میر دیوان مختصر دارد، اما غزلہای دردمندانہ و عاشقانہ می گوید۔“

آرزو کے بعد اکثر و بیشتر اردو اور فارسی تذکرہ نگاروں نے میر کی فارسی شاعری کی تعریف کی ہے، قیام الدین حیرت نے ۱۱۷۲ھ میں ہندوستانی فارسی شعرا کا تذکرہ مقالات الشعراء، کے نام سے مرتب کیا، میر نے انہیں فارسی اشعار اپنے ہاتھ سے لکھ کر تذکرے میں شامل کرنے کیلئے بھیجے تھے مولف تذکرہ کے الفاظ یہ ہیں:

”در فارسی ہم مہارتی پیدا کردہ، چند شعر خود را بخط خود نگاشته برای صاحب خداوند دادہ بود کہ داخل تذکرہ نمایند۔“

... مصحفی میر کی فارسی شاعری کے بارے میں لکھتے ہیں:

”دعوی فارسی چنداں نہ دارد، اگرچہ فارسی کم از ریختہ نمی گوید، می گفت کہ دو سال مشغل ریختہ موقوف کردہ بودم، در آن ایام قریب دو ہزار بیت فارسی صورت تدوین یافتہ“ بہت سے لوگ میر کے فارسی کلام سے واقف نہیں ہیں، ان کی نظر سے نکات الشعراء ذکر میر اور فیض میر گذری ہیں، لیکن دیوان فارسی نہیں، یہ دیوان ہنوز غیر مطبوعہ ہے، اسکے چند مخطوطات ادبیات اردو حیدرآباد، رضا لائبریری راجپور اور جناب سید مسعود حسن رضوی کے کتاب خاتون میں محفوظ ہیں ایک بیاض قلمی مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کے کتاب خانے میں ہے، ایک نسخہ شاہان اودھ کے کتب خانے میں بھی تھا اس میں ۱۲۰۴ ہجری کی تاریخ بھی درج تھی۔ اس میں ۲۱۰ صفحات تھے ہر صفحے میں ۱۸ شعر، رباعیات و فردیات ۲۰ صفحات پر مشتمل تھیں، یہ دیوان کہاں ہے کچھ معلوم نہیں۔“

متذکرہ بالا مخطوطات میں نسخہ ادبیات اردو حیدرآباد بہت ہی پرانا ہے، یہ میر کی حیات میں نقل کیا گیا تھا۔ ترقیمہ کی عبارت یہ ہے:

”تمام شد دیوان فارسی از میر تقی میر بدست لالہ دولت رام بتاریخ چہارم ذی قعدہ ۱۱۹۲ھ موافق ۲۰ جلوس والا بحسب فرمایش شیخ محمد شکر اللہ تحریر پذیرفت“

نیر مسعود: (ابتدائیہ، دیوان میر فارسی، نقوش میر تقی میر نمبر ۲) ص ۳۸-۳۷ میں میر

کے بارے میں لکھتے ہیں۔

کوئی ساٹھ برس پہلے والد مرحوم پروفیسر مسعود حسن رضوی ادیب کو میر کی غیر مطبوعہ تحریروں کا ایک مجموعہ ملا جس کا ذکر انہوں نے اس طرح کیا:

”ایک زمانہ ہوا کہ اودھ کے شاہی کتب خانوں کی فہرست میں میں نے ذکر میر کا نام دیکھا، حضرت میر کی خود نوشتہ سوانح عمری کی زیارت کیلئے دل بے چین ہو گیا، میں ان دنوں قدیم اور کم یاب کتابوں کی تلاش میں لکھنؤ کی گلیوں کی خاک چھانتا پھرتا تھا، میری آنکھیں ذکر میر کو ڈھونڈتی تھیں لیکن اسکا پتا کہیں نہ لگتا تھا طلب صادق کی کشش دیکھنے کہ ایک مدت کے بعد مجھے میر کی غیر مطبوعہ اور نہایت کم یاب تصنیفوں کا ایک مجموعہ ہاتھ آ گیا اس مجموعہ میں ذکر میر بھی تھا، میر کا فارسی دیوان بھی تھا اور رسالہ فیض میر بھی تھا“

تذکروں میں میر کی فارسی کے متعلق خود میر کے دو قول ملتے ہیں۔ مصحفی میر کے حالات کے ذیل میں لکھتے ہیں: ”میر نے دو سال شغل ریختہ موقوف کردہ بودم در آن ایام قریب دو ہزار بیت صورت تدوین یافتہ“۔ دوسرا قول سعادت علی خاں ناصر نے نقل کیا ہے:

”اور میر صاحب یہ شعر فارسی پڑھتے تھے اور کہتے تھے۔

”روئے ترا شگاف دری (ے) گر نظارہ کرد: اے یار رشک بین کہ دلم پارہ پارہ کرد

دیوان میں یہ شعر اس طرح سے آیا ہے:

”چشمے بہ یک طرف کہ دلم رشک پارہ کرد، روئے ترا شگاف درے گر نظارہ کرد“

شیخ علی خریں بیشتر یہ شعر مجھ سے پڑھواتے تھے اور وقت رخصت ایک اشرفی دیتے تھے اور یہ اتفاق ایک ہفتہ میں دو روز ہوتا تھا۔۔۔ میر کافرین سے صرف ایک مطلع برنی ہفتہ دو اشرفیوں کی خطیر رقم وصول کرتے رہنا یوں بھی قرین قیاس نہیں ہے۔

مصحفی کے بیان کے مطابق میر اپنے فارسی شعروں کی تعداد ۲ ہزار کے قریب بتاتے ہیں لیکن ان کے فارسی دیوان میں شعروں کی تعداد پونے تین ہزار سے متجاوز ہے، اس فرق کی کئی توجیہیں ممکن ہیں، یا تو میر کی یادداشت نے دھوکا کھایا یا مصحفی سے نقل قول میں غلطی ہوئی۔ یا میر ۲ سال کے اندر قریب ۲ ہزار شعر کا فارسی دیوان تیار کر لینے کے بعد بھی گاہے گاہے فارسی میں شعر کہتے رہے۔ دیوان میر مخطوطہ ادیب میں جا بجا حاشیوں پر غزلیں پڑھائی گئی ہیں۔ ممکن ہے یہ غزلیں فارسی گوئی کے اس ۲ سالہ دور کے بعد کہی گئی ہوں اور

دیوان کی ترتیب اول میں شامل نہ ہوں۔

اس سوال کا تشفی بخش جواب ملنا مشکل ہے کہ میر کی فارسی گوئی کہ وہ دو سال کون سے تھے، فیض میر میں میر کا کوئی فارسی شعر نظر نہیں آتا۔ اگرچہ انہوں نے دوسروں کے شعر درج کئے ہیں۔ لیکن ذکر میر میں انہوں نے اپنے بھی فارسی شعر درج کئے ہیں، فیض میر کا زمانہ تالیف معلوم نہیں ذکر میر آصف الدولہ کے عہد میں تمام ہوئی اور اس زمانے میں میر دانتوں کی تکلیف سے عاجز آکر انہیں نکلوا چکے تھے، اسکا ذکر کرتے ہوئے انہوں نے اپنا یہ شعر لکھا ہے:

روزِ خود را بہ رنج از درد دندان می خورم نان بخون تری شود چون لقمہ نان می خورم

میر کے دیوان فارسی کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے کہ جو مضامین انہوں نے اردو میں باندھے ہیں وہی بے کم و کاست فارسی میں بھی ملتے ہیں، ان اشعار میں بھی میر کی وارستگی اور سوز و گداز کی مثالیں ملتی ہیں۔

میر فارسی کے ممتاز شعراء میں سے ایک ہیں، اردو کی طرح میر کو فارسی میں بھی ہر صنف میں قدرت حاصل ہے، بد قسمتی سے میر کے فارسی کلام پر تذکرہ نگاروں نے کوئی توجہ نہیں دی، ہاں ۱۹۲۸ء میں رام پور کے "نیرنگ خیال" میر نمبر میں میر کے فارسی کلام کے عنوان سے ایک مقالہ شایع ہوا تھا، ۱۹۳۳ء میں ڈاکٹر ابو اللیث صدیقی نے "میر کا فارسی کلام کے عنوان سے ایک مضمون لکھا، جناب محمود حسن قیصر امرہوی نے "میر بحیثیت شاعر" ایک مضمون لکھا میر کے فارسی دیوان میں ۵۲۱ غزلیں، ۱۰۳ رباعیات اور ایک مسدس ہیں۔ غزلیں ردیف کے اعتبار سے درج ذیل ہیں:-

الف - ۵، ب - ۶، ت - ۸۵، ث - ۱، ج - ۱، ح - ۱، خ - ۲، د - ۱۳۳، ر - ۱۶، س - ۴، ز - ۶، ش - ۱۶، ص - ۱، ض - ۱، ط - ۲، ظ - ۱، ع - ۲، غ - ۲، ف - ۱، ق - ۲، ک - ۴، ل - ۹، م - ۶۵، ن - ۲۸، و - ۱۵، ہ - ۱۹، ی - ۲۵

میر صاحب کی فارسی غزلوں کو انشاء اللہ آئندہ تحریر کیا جائیگا، سر دست میر کا فارسی میں مسدس (ترجیح بند) حضرت علی مشککشاکا مدح میں "در منقبت" درج ذیل کیا جاتا ہے:-

در منقبت

دل تنگیم ز چرخ به اقصائے غایت است
 از خاک بر گر قنم اکنون رعایت است
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 ہر دم ز دیدہ می رودم بحر بی کنار
 چون موج گشتہ ام ہمگی حیرتی کار
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 دستم بندہ بہ سینیہ و دل را تپان نگر
 لطفی نما و حال من خستہ جان نگر
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 نور سپرد رونق روی زمین تو ای
 یعنی کہ جرم پوش و نیایش گزین تو ای
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 دارم اضطراب و کسی را خیال نیست
 این یک دور روزہ مہلت ما جزو بال نیست
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 تا کی بہ آہ و نالہ شب خود سحر کنم
 رحمی کہ با ثبات بہ کنجی بسر کنم
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 بر خاک آستان خسان رو ہناده ام
 پسند پائمال حوادث چو جادہ ام
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 ہنگامہٗ عجب ز فلک بر سرم پیاست

مگذار ناامید کہ از تو امید ہاست
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 یک گونہ پاس خاطر ناشاد من کنی
 رحمت بہ آہ و نالہ و فریاد من کنی
 ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
 ذات تو یادی دہد از جلوہ های ذات

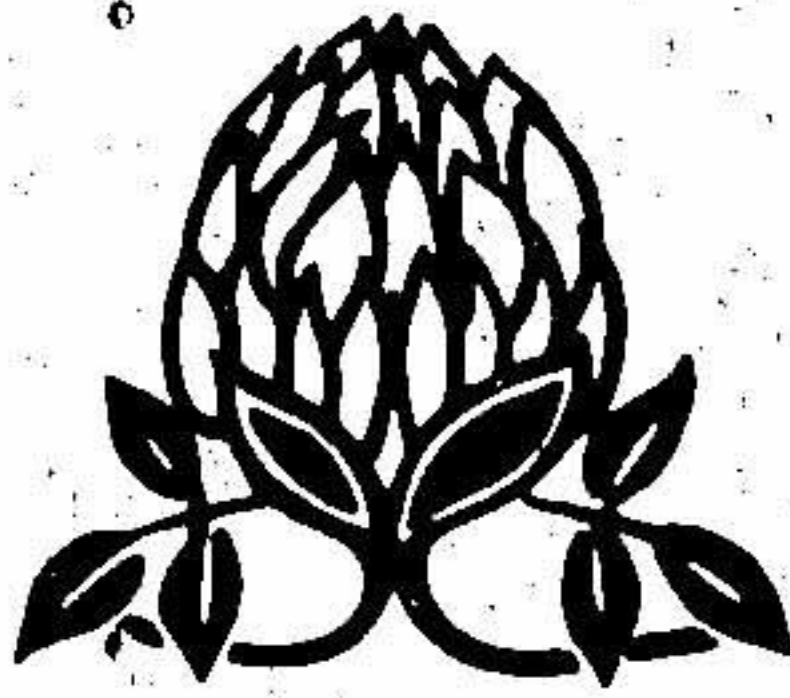
تاثیر شد ز نالہ نفس بی سرایت است
 کی از کسم بغیر تو چشم حمایت است
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 دیری ست کز جفائی سپہر ستم شعار
 نی دست بر تدارک و فی آشنا دیار
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 یک رہ بہ سربیا و بہ خاکم عیان نگر
 چہمی کشا و این مرہ خون فشان نگر
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 ای آن کہ بعد ختم رسل جانشین تو ای
 قیوم عرش و حامی شرع متین تو ای
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 کس را در این زمانہ خیال کمال نیست
 یاری گری ز اہل جہان احتمال نیست
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 تا چند سر بہ سنگ زخم گر یہ سر کنم
 لطفی کہ در ممانعت غم جگر کنم
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 از اضطراب دل ز نظرہا فنادہ ام
 تو خود سوار دولت ای و من پیادہ ام
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 دل داغ و سینیہ چاک و جگر خون ز غم
 مراست

نالہ اگر نہ پیش تو پس داد رہی کجاست
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 امید دارم از تو کہ امداد من کنی
 چون وقت خاص دست دہد یاد من کنی
 یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
 ختم است بر تو بعد نبی خوبی صفات

عاجز نوازی کہ بیابم زغم نجات
ہنگام دست گیری و وقت عنایت است
بہر تلاش نان بہ در ناکس و کسی ست
بخشاشی کہ بی دل و بی یار و بی بسی ست
ہنگام دست گیری و وقت عنایت است

سہل است پیش قدرت تو حل مشکلات
یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است
کوہ وقار بود کہ مہمون ہر خسی ست
ذلت بے تنبہ میر این قدر بسی ست
یا مرتضیٰ علی کرمت بی نہایت است

- ۱- آب حیات ص ۲۱۶۲- مقدمہ کلیات میر ص ۳۸، ۳- ذکر میر مطبوعہ انجمن ترقی اردو مقدمہ ص ۱-۲،
۲- انتخاب کلام میر ص ۳، ۵- آسی کلیات میر ص ۱۵، ۶- خان آرزو انگریزی در کتب خانہ پنجاب
یونیورسٹی، ۷- تذکرہ نکات الشعراء، ۸- ذکر میر ۹- محاکات الشعراء، ۱۰- ذکر میر- شنوی خواب و خیال،
۱۱- میر صاحب نواب آصف الدولہ کی فرمائش پر لکھنؤ گئے تھے اور نواب سالار جنگ کی وساطت سے
انہیں زاد راہ بھی دیا گیا تھا۔ اس لئے یہ درست نہیں کہ ان کے پاس گاڑی کا کرایہ تک نہ تھا اور میر
صاحب بجائے سرائے کے لکھنؤ میں نواب سالار جنگ کے یہاں مقیم رہے۔ ۱۲- آب حیات، ۱۳
مقدمہ شعر و شاعری ۱۲- شعر البند، ۱۵- مقدمہ گلشن عشق، ۱۶- گلشن بے خار ص ۲۱۰، ۱۸- نقوش
میر تقی میر نمبر ۳ ص ۷، ۱۹- دستور الفصاحت ص ۲۳، ۲۰- ایضاً ۲۱ عقد ثریا ۲۲ اودھہ کیٹیلاگ ص ۵۰۹
مطبوعہ کلکتہ، ۲۳- فیض میر مرتبہ مسعود حسن رضوی ادیب ۱۹۲۹ء، ۲۴- نقوش میر تقی میر نمبر ۳، ۲۵-
ایضاً- ص ۵۸، ۲۳، ۲۶- ایضاً ص ۲۲۷-۲۲۴-



۴۹، کوثر بلاک، اعوان ٹاؤن

ملتان روڈ، لاہور، ۵۳۵۴۰

فون نمبر: ۸۳۳۲۰۵

اشدراک

محترم المقام جناب ڈاکٹر سید سبط حسن صاحب رضوی

سلام مسنون:

امید ہے کہ آپ خیریت سے ہوں گے۔ مجلہ دانش کی حالیہ اشاعت (موسم بہار ۱۹۹۳ء نمبر ۳۷) میں جناب رشید نثار اپنے مقالہ ”پروفیسر آغا صادق مرحوم“ میں رقمطراز ہیں:

یہاں ان کے خاندانی نسب اور تعلق کا ذکر باعث دلچسپی ہو گا کہ ان کے مورث اعلیٰ سید محمود مکی سلسلہ (امام) نقی علیہ السلام سے متعلق تھے اور جب اولاد علی علیہ السلام کو سب و شتم کا نشانہ بنایا گیا تو سید محمود عرب سے وارد سندھ ہوئے۔ بعد ازاں بھکر میں اقامت گزری ہوئے۔ بالآخر ڈیرہ سیداں کپور تھلہ میں آباد ہو گئے۔ مذکورہ سادات بھاکری کے جدا مجد تھے آغا صادق کے مطابق سادات کا یہ سلسلہ، لدھیانہ، جالندھر، فیروزپور، گورداسپور امرتسر (کے اضلاع) تک پھیلا ہوا تھا (ص: ۱۵۶، دانش)۔

مجھے جناب رشید نثار کی مندرجہ بالا سطور کے بارے میں کچھ عرض کرنا ہے۔

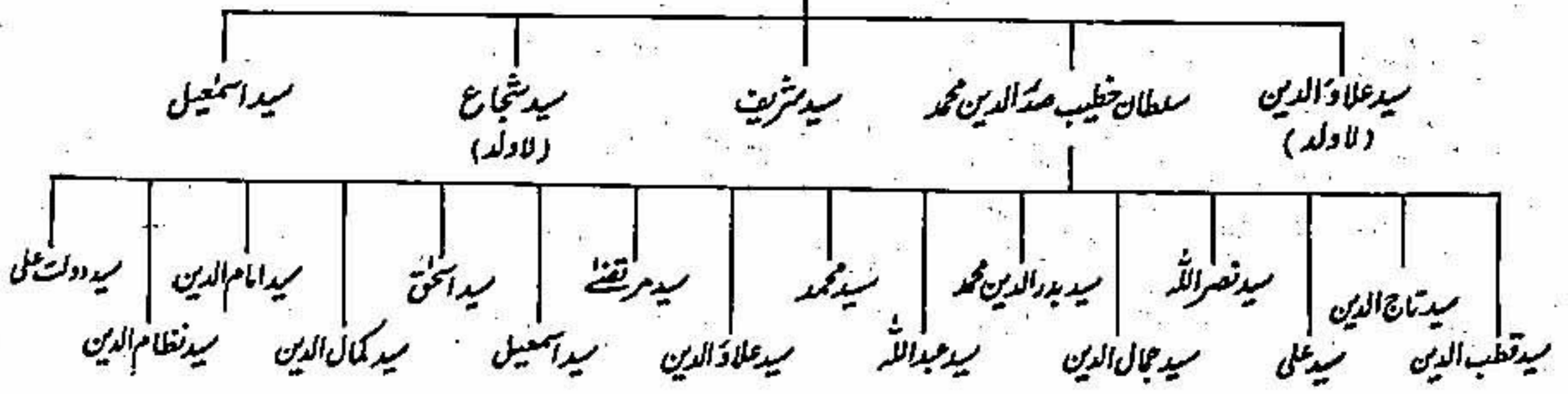
سید محمود مکی اسلامی دنیا اور انساب کے سلسلہ کتب کی معروف شخصیت ہیں، شیر سواران کے اسم گرامی کا حصہ ہے جناب حکیم سید عبدالحی حسنی لکھنوی، اپنی مشہور کتاب نزہۃ الخواطر (جلد اول) میں جناب سید محمود مکی شیر کا شجرہ نسب یوں بیان کرتے ہیں۔

سید محمود مکی شیر سوار بن سید محمد شجاع بن سید محمد ابراہیم بن سید ابو القاسم بن سید زید بن سید ہارون بن سید عقیل بن سید اسمعیل بن سید ابو الحسن علی المختار اصغر (علی الاشرق) بن سید ابو عبد اللہ جعفر الثانی الذکی بن الامام ابو الحسن سید علی نقی علیہ السلام۔

جب سید محمود مکی شیر سوار سندھ میں پہنچے تو اس وقت بکھر / بھکر نام کا وہاں نہ کوئی گاؤں تھا اور نہ قصبہ، بلکہ جیسا کہ روایات بیان کی جاتی ہیں اور کتب انساب میں مرقوم ہے کہ وہاں پہنچ کر سید محمود نے گائے (بقرا) ذبح کی جس سے بقرا سے بکھر / بھکر بن گیا جو آج سکھر ہے آپ بکھر ہی میں اقامت گزریں ہوئے دریاؤں کے سنگم پر واقع اس قصبہ نے تاریخ سندھ میں قلعہ بکھر کے نام سے کافی اہمیت اختیار کر لی تھی، یہی وجہ ہے کہ اس شہر میں کئی نامور اہل قلم

اور درویشوں کا تذکرہ تاریخی کتب میں محفوظ ہے۔ یہیں سید صاحب مرحوم سکھر کلکتورسٹ کے بالکل سامنے مدفون ہیں اور ساتھ ہی آپ کی زوجہ محترمہ کی قبر اطہر بھی ہے اس لئے یہ لکھنا درست نہیں کہ سید صاحب ڈیرہ سیداں میں پہنچے بلکہ آپ کی اولاد میں سے کوئی بزرگ وہاں پہنچے ہوں گے جنہوں نے ڈیرہ سیداں آباد کیا ہوگا۔ شجروں میں آپ کے اخلاف کی جدول یوں دی گئی ہے۔

سید محمود علی شیر سوار



جناب سلطان خطیب صدر الدین محمد اور ان کی زوجہ محترمہ کا مرقد بھی سکھر اور روہڑی کے اس پل کے قریب کے بنا ہوا ہے جو دونوں شہروں کے ملانے کے لئے تعمیر کیا گیا ہے وہیں کوٹہ جانے والی ریل کا پل بھی بنا ہوا ہے درمیان میں درختوں اور جھاڑیوں کے جھنڈ میں مرقد ایک چار دیواری میں تعمیر کیا گیا ہے سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کو زندہ پیر کے نام سے یاد کیا جاتا ہے اور آپ کی کرامات کے بارے میں بہت سے واقعات بیان کئے جاتے ہیں۔ حکیم سید عبدالحی الحسنی لکھنوی سلطان خطیب سید صدر الدین محمد کا ذکر بھی اپنی کتاب کی پہلی ہی جلد میں کرتے ہوئے بیان کرتے ہیں کہ ان کے اخلاف پورے ہندوستان (و پاکستان) میں پھیلے ہوئے ہیں اور ہماری دانست میں جناب پروفیسر آغا صادق بھی اسی سلسلہ نسب کی ایک کڑی تھے کیونکہ اسی علاقہ (کپور تھلہ، جالندھر وغیرہ) میں مشہور قصبہ جگراؤں میں بھی سادات بھا کر یہ موجود تھے اور انہیں میں ارسلو جاہ سید رجب علی بھی تھے جو انیسویں صدی کے مشہور سکالر عالم دین اور فرنگی سرکار کے میرمنشی (چیف سیکرٹری) کے عہدہ پر فائز تھے۔ مشہور اردو شاعر سید عابد علی عابد بھی اسی شاخ کے گل سرسبد تھے جناب سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی نسل سے مشہور پنجابی شعراء سید وارث شاہ و مصنف قصہ ہیرا پنجا (جنڈیالہ شیرخان ضلع شیخوپورہ) سید فضل شاہ نواں کوٹی (نواں کوٹ ملتان روڈ لاہور) سید اکبر شاہ (موضع گٹھ برابر نزد کریا یونیورسٹی ملتان اور فلمی گیت نگار سید تنویر نقوی (لاہور) بھی ہوئے ہیں اس فقیر کو بھی یہ فخر حاصل ہے کہ اس کا تعلق بھی

بھاکری سادات سے ہے اور میری جنم بھومی آلو مہار شریف (سیالکوٹ) ہے بھاکری سادات کا سلسلہ پورے ہندوستان میں پھیلا ہوا تھا۔ مشرقی پنجاب کے علاوہ ٹھٹھہ قادر شاہ (شیخوپورہ) سنکھترہ۔ کوٹلی سیداں سید کالے شاہ (سیالکوٹ) شبہ بوٹے شاہ (گجرات) اوج شریف (بہاولپور) پہاڑ پور، (داجھل و ڈیرہ غانہ بخان) شاہ دی ڈھیری (ٹیکسلا) کیمیل پور شہر، ہزارہ ڈویژن کے کئی دیہات جھنگ، ملتان کے ضلعوں کے کئی دیہات اور جموں (مقبوضہ کشمیر) میں بھی اس نسل کے کثیر لوگ آباد ہیں راجستھان اور بھارت میں اس نسل کے لوگ آج بھی آباد ہیں اور نقل مکانی کر کے آنے والے کافی لوگ کراچی اور سندھ میں آکر آباد ہو چکے ہیں گویا اپنے ہی گھر لوٹ آئے ہیں سندھ کے سادات میں بھی یہ نسل موجود ہے اور عجیب بات ہے کہ روہڑی میں آباد اس نسل کے لوگ اپنے نام کے ساتھ سید لکھنے کے ساتھ ساتھ نام کے بعد خان بھی لکھتے ہیں جیسا کہ سر سید احمد خان لکھا کرتے تھے ممکن ہے خانی کسی خطاب کا حصہ ہو جو آج تک اس شاخ میں رائج ہے۔

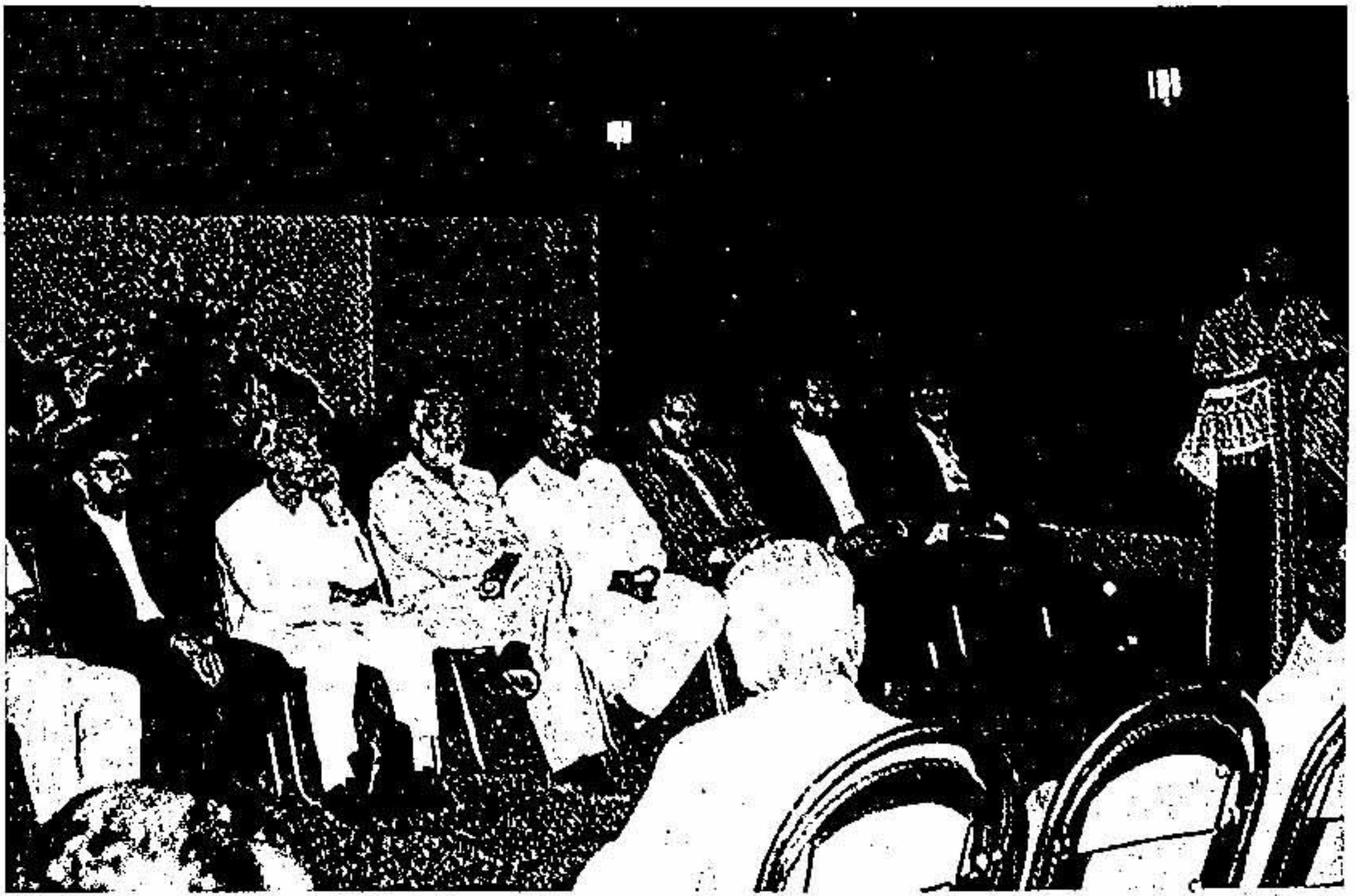
رضوی اور کرمانی سادات کے بارے میں بھی یہی رائے ہے کہ وہ بھی دسویں امام حضرت علی النقی علیہ السلام کی نسل سے ہیں نقوی سادات کے موضوع پر سید مقصود نقوی برادر خرد پروفسر ڈاکٹر سید سہیل بخاری نے ریاض الانساب المعروف بہ گزار نقوی اور پروفسر سید جلیل نقوی نے تاریخ بروالہ سیداں، لکھ کر واقع کام کیا ہے لیکن اس سلسلہ میں تحقیق کی ہنوز گنجائش ہے کیونکہ جس انداز میں سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کی اولاد میں سولہ فرزند دکھائے گئے ہیں اتنی اولاد ہونا بعید از قیاس بہر حال نہیں تاہم ہماری دانست میں آپ کے بیشتر فرزندانوں کے نام کے ساتھ محمد ضرور لکھا جاتا ہے۔ جس طرح سید بدر الدین محمد ایک ہی بزرگ ہیں اور ان کا مرقد مبارک اوج شریف میں ہے۔ اسی طرح بقیہ نام بھی اسی انداز میں ہوں گے لیکن قلمی نسب ناموں کو تحریر کرتے وقت اس جانب پوری طرح دھیان نہ دینے کی وجہ سے ایک ایک نام کو یقیناً دو الگ الگ نام سمجھ لیا گیا ہو گا اور نام اور لقب اکٹھا لکھنے کی بجائے دو الگ الگ نام کر دیئے گئے یا ایسا سمجھ لیا گیا لیکن اس میں شبہ نہیں ہے کہ سید سلطان خطیب صدر الدین سید محمد کثیر الاولاد تھے اور انساب کی تمام کتب میں ان کے بارے میں یہی درج ہے اور اس زمانے میں بھی سادات عظام سے متعلق افراد کی نسلی تعداد دیکھ کر جناب سلطان خطیب صدر الدین محمد کے کثیر الاولاد ہونے پر یقین لانا پڑتا ہے سید ناصر الدین محمود بن مخدوم سید حسین جہانیاں جہانگشت بن سید احمد کبیر بخاری بن سید جلال الدین حیدر سرخ بخاری کی اولاد ۲۸ افراد پر مشتمل تھی اس

لئے اس قسم کی کثیرالاولادی کی کئی مثالیں مل جاتی ہیں یہ بطور جناب ڈاکٹر رشید نثار کی
تحریر سے پیدا ہونے والے شبہ کو دور کرنے اور صحیح صورت حال سے آگاہ کرنے کے خیال
سے لکھی گئی ہیں تاکہ پیدا شدہ ابہام دور ہو سکے اور تحریر کا مسطورہ بالا حصہ کہیں غلط
حوالوں کے طور پر قبول نہ کر لیا جائے۔

فقط والسلام

سید سبط الحسن ضیغم

۱/۵ اگست ۱۹۹۳ء



جلسہ تودیع آقای محمد اسعدی سرپرست مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مجله های بی که برای دانش دریافت شد

فارسی :

- ۱- کیهان فرهنگی ، فاصله انتشار دو ماهه آبان ، آذر و دی ماه ، بهمن و اسفند ماه ، ۱۳۷۳ ، شماره ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲
- خیابان فردوسی ، کوچه شهید شاه چراغی ، مؤسسه کیهان ، دفتر کیهان فرهنگی ، شماره صندوق پستی ۹۶۳۱ - ۱۱۳۶۵ ، تهران ، ایران
- ۲- کیهان اندیشه : فاصله انتشار دو ماهه مهر و آبان . آذر و دی ۱۳۷۳ - شماره ۵۷۹۵۶ - نشریه مؤسسه کیهان قم ، خیابان حجت شماره ۴۵ -
- ۳- آئینه پژوهش : مرداد ، شهریور و مهر ، آبان . شماره دوم و سوم . فاصله انتشار دو ماهه قم خیابان شهداء (صافیه) کوچه ۱۵ ، پلاک ۵ ، صندوق پستی ۳۶۹۳ / ۷۱۸۵ م - ایران
- ۴- شعر : مهر ، مرداد و شهریور ، شماره دوازدهم و سیزدهم ، فاصله انتشار دو ماهه ، مجله شعر ، صندوق پستی ۱۶۷۷ - ۱۵۸۱۵ - تهران - ایران
- ۵- اقبالیات : شماره : ۱۲ ، اقبال اکادمی پاکستان ۱۱۶ - میکلوڈ روڈ لاهور
- ۶- نشریه انجمن دوستداران فارسی : ماهنامه ، شماره ، ۳ ، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران ، لطیف آباد حیدرآباد - سند
- ۷- سروش : ماهنامه ، ربیع الثانی ، جمادی الثانی ۱۴۱۵ ، اداره مطبوعات پاکستان - اسلام آباد
- ۸- آشنا : ماهنامه ، آذر و دی ۱۳۷۳ ، خیابان شهید بهشتی ، بنیاد اندیشه اسلامی طبقه ۴ - تهران
- ۹- شعر ، سال دوم ، شماره ۱۶ - ۱۳۷۳ - تهران صندوق پستی ۱۵۸۱۵ / ۱۶۷۷

اردو

- ۱- سب رس : ماهنامه ، شماره ۲ ، ۳ ، ۴ ، دی ۱۴۳ ، بلاک بی ، تیموریہ (نارتھ ناظم آباد) کراچی ۷۴۷۰۰
- ۲- خواجگان : (ماهنامه) شماره ۵۳ جلد ۲،۵ ، ۹ ، ۱۰ - کالج روڈ ، جی - او - آر ، شہراہ قائد اعظم ، لاهور
- ۳- صدق : ماهنامه ، جنوری ۱۹۹۵ "اسدا کیڈمی" میراکتب خانہ حضرو (اٹک)
- ۴- طلوع افکار : دسمبر ، جنوری ۱۹۹۵ ، ۲۸ / ایچ رضویہ سوسائٹی کراچی - ۷۴۶۰۰

- ۵ - قومی زبان : ماہنامہ جلد ۲۷، ۶۷ شماره ۳، ۵، ۶، ۷، انجمن ترقی اردو ڈی
۱۵۹، بلاک ۷، گلشن اقبال کراچی ۷۵۳۰۰
- ۶ - تجدید نو : ماہنامہ، شماره ۲، ۳، ۷، راوی بلاک، علامہ اقبال ٹاؤن لاہور
- ۷ - شمس الاسلام : ماہنامہ، شمار ۲، ۳، ۴، ۷، مجلس مرکزیہ حزب الانصار
بہیرہ (سرگودھا)
- ۸ - انجمن وظیفہ پاکستان : ماہنامہ، جلد ۲۹ شماره ۸، ۱۱، انجمن وظیفہ
سادات و مومنین پاکستان، فیض رود لاہور
- ۹ - اخبار اردو : ماہنامہ، جنوری، فروری، مقتدرہ قومی زبان اسلام آباد
- ۱۰ - احقاق الحق : ماہنامہ شماره ۲، ۶، ۹، ۹، ۱، ۷، جلد ۶ شماره ۷ جولائی
۱۹۹۵ مرکز تحقیقات اسلامیہ بلاک ۲، سرگودھا
- ۱۱ - الشریعہ : ماہنامہ، جلد ۲، ۶ شماره ۲، ۳، ۶، الشریعہ اکادمی مرکزی
جامع مسجد گوجرانوالہ
- ۱۲ - اکرام المشائخ : سہ ماہی، جلد ۵ شماره ۱، خانقاہ عالیہ چشتیہ، ڈیرہ
نواب صاحب ضلع بہاولپور
- ۱۳ - علم کی دستک : سہ ماہی، اقبال نمبر، علامہ اقبال اوپن یونیورسٹی
اسلام آباد
- ۱۴ - شمس و قمر : ماہنامہ جلد ۵ شماره ۶، ۱۰، ۱۲، ۲۵۸، شاہ فیصل کالونی
حیدرآباد
- ۱۵ - الاصول العشرہ : تالیف نجم الدین کبری، مجلس تحقیق و تالیف فارسی
گورنمنٹ کالج لاہور
- ۱۶ - معارف : ماہنامہ، جنوری، فروری، مارچ اپریل، جون، دارالمصنفین،
شبلی اکیڈمی، اعظم گرہ، بھارت
- ۱۷ - خیر العمل : ماہنامہ، جلد ۱۷ شماره ۶، ۹، ضیغم السلام اکیڈمی، ۶۶،
قاسم روڈ نیو سمن آباد، لاہور
- Echo of Islam & Oct 1994 No. 124 Echo of Islam , P.O Box
14155 - 3897 Tehran - Iran
- Hamdard Islamic US, Vol. XVIII - XVII Sfr-win 1995 No. 1 - 4
- Bait ul Hikmah at Madinat Al-hikmah, Muhammad bin Qasim
avenue Karachi - 74700
- Friend's Pesshective Vol. No. 11, Rawalpindi
- ۱۸ - انتظار، جلد ۱ شماره ۳، ۴، ۵، مئی جون/جولائی ۹۵، فلیٹ نمبر ۱ پلاٹ
۵، پلازہ مارکیٹ 8/1 - G - اسلام آباد

- ۱۹- المبلغ: جلد ۴: ۴، شماره ۳، ۶، ۱۷ اپریل جون، جولائی، ۱۹۹۵، محمدیہ پبلشرز دارالسلام محمدیہ سرگودھا
- ۲۰- کنزالایمان: جلد ۵، شماره ۳، ۴، مئی جون، ۱۹۹۵، روڈ صدر بازار لاہور چھاؤنی.
- ۲۱- فکر و نظر: سہ ماہی، شعبان، شوال و ذوالقعدہ و ذوالحجہ ۱۴۱۵ / محرم ۱۴۱۶ اپریل / جون ۱۹۹۵ شماره ۴ ۱۴۱۵ ہ۔ ادارہ تحقیقات اسلامی - بین الاقوامی اسلامی یونیورسٹی - اسلام آباد
- ۲۲- ہمدرد صحت: ماہنامہ ذی الحجہ ۱۴۱۵ محرم الحرام ۱۴۱۶ صفر المظفر ہمدرد فاؤنڈیشن - ناظم آباد - کراچی ۷۴۶۰۰
- ۲۳- سپوٹنک: ماہنامہ، جلد ۶، شماره ۵، مئی ۱۹۹۵، ماہنامہ سپتک چوک ریگل، دی مال لاہور ۵۴۰۰
- ۲۴- دی ایجوکیشن میگزین: ماہنامہ ۶ اپریل، ۶ مئی ۱۹۹۵، جلد ۲ شماره ۷، ۸، این دبلیو ۳۳، نزد اصغر مال کالج راولپنڈی
- ۲۵- خبرنامہ اکادمی: جلد ۱۲، شماره ۱۰، اپریل ۱۹۹۵، اکادمی ادبیات پاکستان، اسلام آباد
- ۲۶- نئی نئی باتیں: عورت اور پردہ سلسلہ اشاعت نمبر ۵، ۶ ادارہ مسعودیہ ۲/۶، ای - ۵، ناظم آباد، کراچی، پاکستان
- ۲۷- ہومیوپیٹھی، ماہنامہ، شماره ۶، جلد ۱۲، جون شماره ۷ جلد ۱۲ جولائی اگست شماره ۸، جلد ۱۲، ۱۹۹۵، جی / ۲۰۰ لیاقت روڈ، راولپنڈی
- ۲۸- درویش: ماہنامہ: جلد ۷ شماره ۶، المصطفیٰ، ہومیو کلینک، ۵۴، عبدالکریم روڈ لاہور
- ۲۹- کنزالایمان: جلد ۵ شماره ۵ جولائی ۱۹۹۵، ماہنامہ کنزالایمان، دہلی روڈ صدر بازار لاہور کینٹ.
- ۳۰- تنظیم المکاتب: جون، جولائی، تنظیم المکاتب گولہ گنج لکھنؤ - ہند
- ۳۱- الاعتصام: ہفت روزہ، جلد ۴۷، شماره ۲۶، ۲۷ و ۲۸، جولائی ۱۹۹۵، شیش محل روڈ، لاہور
- ۳۲- اقبال: جلد ۴۲، اپریل ۱۹۹۵ شماره ۲، بزم اقبال، ۲- اقبال روڈ، لاہور
Iqbal Review: Journal of the Iqbal Academy of Pakistan, April 1995 Vol:36, No.1, Iqbal Academy, Lahore
- ۳۴- پاک نبی کی پاک زندگی: ادارہ اشاعت و تبلیغ اسلام، پشاور

۷۸۶

سبز زمین انقلاب

(سفر نامہ)

سید علی اکبر رضوی

ناشر
جادواں

مجموعہ مقالات

کانفرنس افکار و نظریات حضرت امام خمینیؑ

۵-۶ جون ۱۹۹۴ء

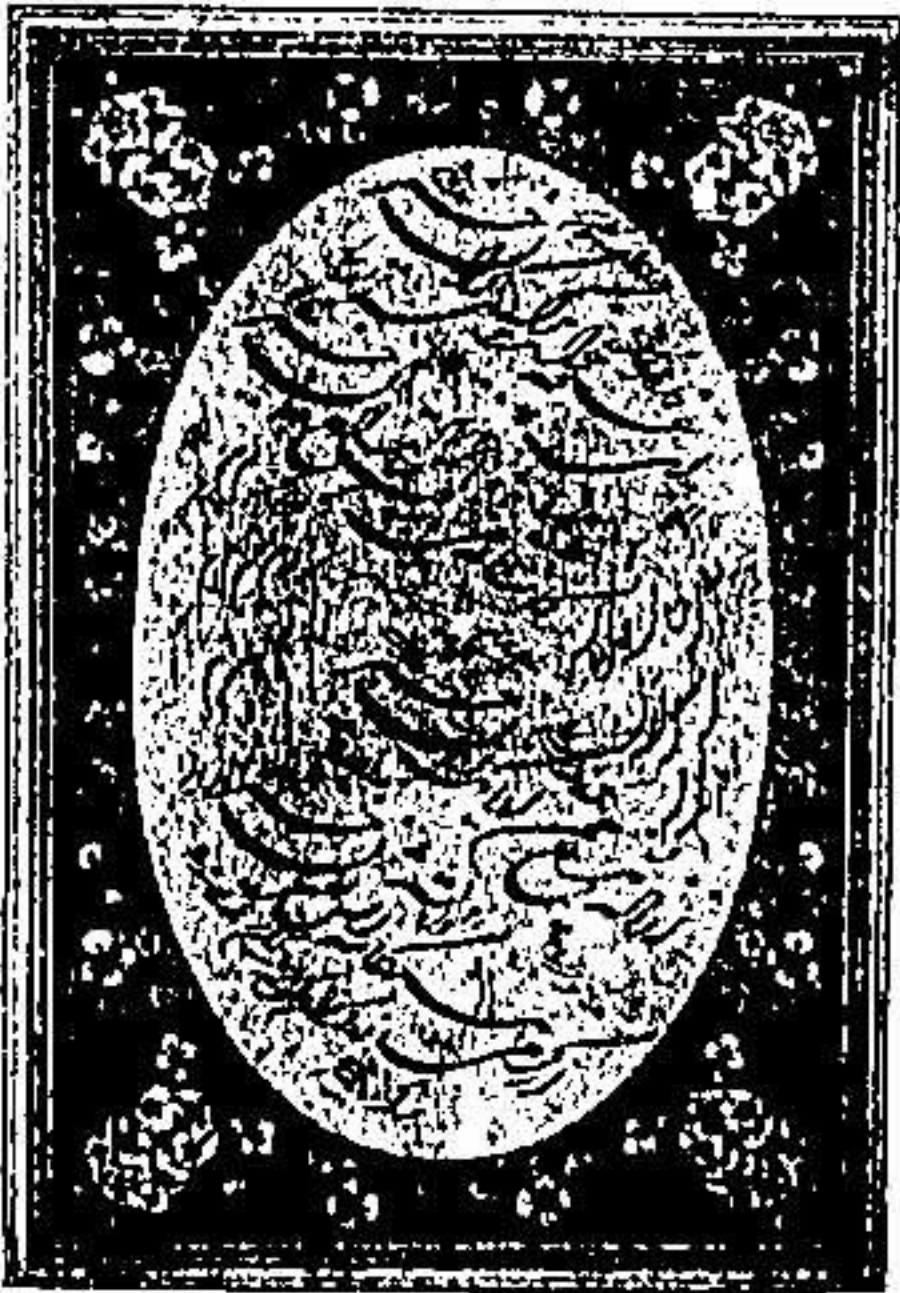
زیر اہتمام

خانہ فرهنگ جمہوری اسلامی ایران - لاہور

۴-مین گلبرگ روڈ - لاہور

ادبی زاویے

ڈاکٹر گوہر نوشایی



مجلس فروغ و تحقیق اسلام آباد

THE MUSLIM UMMAH AND I Q B A L

MUHAMMAD ASHRAF CHAUDHRI



National Institute of Historical and
Cultural Research
Islamabad — Pakistan
1994

Islamic culture is no where to be seen. It is true that there is some sort of semblance of unity among the Muslims and efforts have been made to institutionalise this unity in the form of Organisation of Islamic Countries. At every international event concerning Muslims, the Muslim masses react spontaneously and simultaneously in the same manner which shows that there are elements of unity of Islamic culture throughout the world. But as far as the true spirit of Islamic culture, the love of knowledge, observation, experimentation etc. are concerned, these are no where present. The institution of Ijtihad has been inactive for the last five centuries. On the whole, the Islamic countries are on defensive vis-a-vis the onslaught of Western cultural invasion. There is, however, a spirit of Islamic renaissance which can be seen throughout the world but this force has not yet been harnessed and channelised in the form of institutions for the benefit of Muslim Ummah.

REFERENCES

- 1- Reconstruction of Religious Thought in Islam.
Allama Muhammad Iqbal, published by Javed Iqbal, Lahore, 1982. p. 131.
- 2- Ibid - p. 128.
- 3- Ibid - p. 128.
- 4- Ibid - p. 129-130.
- 5- Ibid - p. 131.
- 6- Ibid - p. 131.
- 7- Ibid - p. 132-133.
- 8- Ibid - p. 135.
- 9- Ibid - p. 138.
- 10- Ibid - p. 138.
- 11- Ibid - p. 139.
- 12- Ibid - p. 139.
- 13- Reconstruction, p. 140.
- 14- Ibid - p. 140.

of time and the concept of life, as continuous movement in time”

25. Quran says: “And We have created you all from one breath of life”

26. Towards the end of this lecture Iqbal analyses Spangler’s book “The decline of the West” in which the author has tried to emphasise that each culture has its own peculiarities and is completely isolated from all other cultures. Spangler was of the view that anti-classical spirit of European culture was not due to the influence of Islam which, to him, has Magian spirit. Iqbal emphatically refutes this viewpoint. He thinks that it is true that some of the Magian ideas have imperceptably influenced the thought of Muslims like perpetual attitude of expectation, constant looking forward to the coming of ... the Messiah etc. but, according to Iqbal these are not the essential part of Muslim thought and that Spangler has miserably failed” to appreciate the cultural value of the idea of finality of Prophethood in Islam”

27. Hence in this lecture Iqbal has provided the sound intellectual philosophical basis of separateness and uniqueness of the Muslim cultural identity throughout history. He feels that this cultural identity was brought out because of the teachings of holy Quran which gives the maximum importance to the pragmatic approach towards the life and gives rise to the method of experimentation and observation. At the same time it lays emphasis on the accuracy of information. Its whole attitude was in complete contradiction to the Greek philosophy and science. Iqbal also rejects the Spangler’s idea of Islamic culture being influenced by the Magian thought and his assertion on exclusiveness of European culture. According to Iqbal there might be some Magian influence on Islam but the true Islamic spirit is anticlassical and the same spirit was given to the modern European culture by the history of Islamic influence.

28. As far as the cultural situation in Pakistan and Islamic world is concerned, unfortunately the true spirit of

immeterial beings and the space of God”.

17. He also explains the differences of all those kinds of space and goes on to tell that in space the movement takes time. he has described the space and time in connection with Iraqi's view. This is a lengthy discussion and needs separate treatment. However, Iqbal concludes the discussion with the asserion that “all lines of Muslim thought converge on a dynamic conception of the universe”.(2)

18. The second important source of knowledge according to Quran is history. “It is one of the most essential teachings of Quran and the nations are collectively judged and suffered for their misdeeds here and now.(3)

19. The Quran says “But as far those who treat our signs as lies, we gradually bring them down by means of which they know not and though lengthen their days, verily, my strategem is effectual (7:181:83).

20. Again the holy Quran says: “Traverse thou earth then and see that hath been the end of those who falsify the signs of God” (3:137)5.

21. In the same connection of rise and fall of nations during the period of history there is very vivid verse of holy Quran which is very meaningful and thought provoking,”Every nation hath its fixed period.”(7:34)

22. Iqbal feels that the whole spirit of Ibn-e-Khuldun's views of history must have been received from the Quran.

23. Quran has given the most fundamental principle of historical criticism.” (1)

“O Believers. if any bad man comes to you with the report clear it up at once. (49-6).

24. Iqbal says that Muslims have used this principle of Holy Quran while reporting the sayings of Holy Prophet(Peace be upon him). He feels that the growth of historical sense in Muslims is due to the Quran, that is why the man like Ibn-i-Ishaq, and Mas'udi were produced by the Muslim civilisation. The holy Quran clearly depicts the unity of human origin and gave the sense of the reality

10. According to sprangler the ideal of Greeks was proportion not infinite. But the ideal of Muslims as revealed in higher Sufism is the possession and enjoyment of the infinite. That is why Asharites developed different kinds of a atamism to overcome the difficulties of perceptual space. Nassir Tusi was the first to realise the necessity of abandoning perceptual space. However, Alberuni was the first to see "insufficiency of static view of the universe.

11. Iqbal is of the view that the transformation of the Greek concept of number from pure magnitude to pure relation really begins with Khawrazmi's movement from Arithmetic to Algebra. Iqbal also emphasises that the idea of evolution could be traced in the Muslim scholars. It was Jahiz who for the first time noted the changes in the life of birds caused by migration. Later on Ibn-i-Maskwaih gave it the form of more definite theory and adopted it in his theological work - Al Fayuz-ul-Asghar. Ibn-i-Maskwaih also differentiated between plant and animal life and differences between different species of plants and animals.

12. But it is really religious Psychology, as in Iraqi and Khwaja Mohammad Parsa, which brings us much nearer to our modern ways of looking at the problem of space and time.

13. According to Iraqi, the existence of some kind of space in relation to God is clear from the following verses of the Quran.

14. Dost thou not see that God knoweth all that is in the Heavens and all that is in the Earth. Three persons speak not privately together, but He is their fourth; nor five but He is their sixth; nor fewer nor more; but wherever they be He is with them' (58:7).

15. We created men, and we know what is soul whispereth to him, and we are closer to him than His neck-vein" (50-15)

16. Iqbal is of the view that there are three kinds of space "The space of material bodies, the space of

foredoomed to failure and it is what follows their failure that brings out the real spirit of the culture of Islam, and lays the foundation of modern culture in some of its most important aspects.(3)

6. Iqbal thinks that the intellectual revolt of Islamic thinkers against Greek philosophy manifested itself in all departments of thought. He quotes the specific example of the Metaphysical thought of the Asharites. According to Iqbal Nizam was the first to formulate the principle of doubt as the beginning of all knowledge.

7. Ghazali further "amplified it in his revivication of the sciences of religion and prepared the way of Descarte's method. But according to Iqbal Ashraqi and Ibn-i-Tamimiyya under took "Systematic refutation of Greek logic". Abu Bakr Razi was the first to criticise Aristotle's first figure followed by John Stuart Mill in our own times. Ibn-i-Hazm in his "Scope of Logic" emphasised sense perception as the source of knowledge. Iqbal also quotes the discoveries of Al-Beruni, Al-Kindi, Ibn-i-Haitham etc., and their influence on the western, thinkers, philosophers and scientists. For example, Roger Bacon followed the foot steps of Muslim thinkers and scientists. He also quotes from Briffault's 'Making of Humanity' to prove that experimental method was actually learned by him from the Muslim Universities of Spain and he really imbibed the knowledge of Arabic and Arabic Sciences.(4)

8. As the Islamic concept is that knowledge must begin with the concrete because it is "the intellectual capture of and power over the concrete that makes it possible for the intellect of man to pass beyond the concrete. As the Quran says 'O, company of Djin and Man, if you can ever pass the bounds of Heaven and the Earth then, pass them'. But by power alone shall ye over pass them.' (55.33)1

9. According to Iqbal the thought of limit to a perceptual space and Time staggers the mind. The mind must overcome serial time and the power vacuity of perceptual space. As the Quran Says, "And Varily Towards thy God is the Limit".2

his words "the first important point to note about the spirit of Muslim culture then is that for purposes of knowledge it fixes its gaze on the concrete, the finite. It is further clear that the birth of the method of observation and experiment in Islam was due not to a compromise with Greek thought, but to prolonged intellectual warfare with it." In this lecture he has also talked about the theories of nationalism. He says that the growth of territorial nationalism with its emphasis on what is culture and national characteristics has tended rather to kill the broad human element in the art and literature of Europe.

3. As far as the theme of finality of the institution of Prophethood and its importance in the cultural and intellectual evolution of Muslim community is concerned, we need a separate treatise to elaborate on its influence as a source of knowledge. Hence leaving it aside, the other two most important sources of knowledge according to Quran are Nature and History.

4. The Quran sees the "signs of the ultimate reality in the 'Sun', the 'Moon', 'the lengthening out of shadows', 'the alternation of day and night', 'variety of human colour and tongues, 'the alternation of the days of success and reverse among peoples' in fact in the whole of nature as revealed to the sense perception of man. And the Muslim's duty is to reflect on these signs and not to pass by them 'as if he is deaf and blind', for he 'who does not see these signs in this life will remain blind to the realities 'of the life to come' (2)

5. This appeal to the concrete combined with the slow realization that, according to the teachings of the Quran, the universe is dynamic in its origin, finite and capable of increase, eventually brought Muslim thinkers into conflict with Greek thought which, in the beginning of their intellectual career, was studied by them with so much enthusiasm. Not realizing that the spirit of the Quran was essentially anti-classical and putting full confidence in Greek thinkers, their first impulse was to understand the Quran in the light of Greek philosophy which enjoyed theory and was neglectful of fact. This attempt was

THE SPIRIT OF ISLAMIC CULTURE AND PRESENT MUSLIM WORLD! IQBAL'S VIEW.

Iqbal is one of those great personalities of the Muslim world who emphatically asserted the relevance of Islam in their respective times. He deserves to be ranked with great Muslim thinkers, philosophers and academicians like, Imam Ghazali, Shah Waliullah, Syed Jamaluddin Afghani and Mohammad Abduhu. The task before Iqbal was the hardest, as during his life-time, the Muslim world was completely subjugated except Turkey, and even it was cut to the size and confined to the Turkey of today. Never before were the Muslims so helpless and passive in world affairs - politically, intellectually and culturally. In this back-drop, Iqbal took the arduous task of creating a sense of self-realization in Muslims and imbibed in them the true spirit of their separate identity in each and every field of life. He provided the philosophical basis for this gigantic task in his epoch-making work "The Reconstruction of Religious Thought in Islam" which is a collection of his seven lectures on different aspects of Islam.

2. The fifth lecture of 'Reconstruction' is entitled as "The Spirit of Islamic Culture". In this lecture Iqbal has dealt with the contribution of Islamic scholars and academicians in the field of knowledge and learning and tried to analyse all those ideas which provide the basis of Islamic culture and philosophy. In these fundamental ideas of Islam, Iqbal has accorded the basic importance to the idea of finality of prophethood. Iqbal has given it the fundamental significance in the development of Islamic culture and philosophy. He thinks that in this idea there is an underlying meaning of the completeness of human intellect in the sense that now it could take advantage of its own resources. Iqbal thinks that we have the right to analyse mystic experience as the source of knowledge. In

DANESH

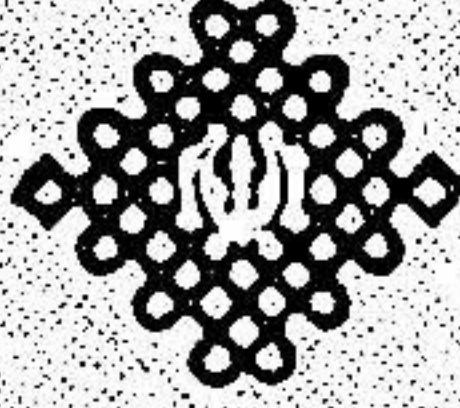
QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:
Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:
Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:
Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:
Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN
House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.
210149/210204



DANESH

Quarterly Journal

of the
Office of the Cultural Counsellor
Islamic Republic of Iran,
Islamabad

SUMMER, 1995
(SERIAL NO. 41)

A collection of research articles
with background of Persian Language
and Literature and common cultural heritage of
Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent.